





در بیان اصل ثانی از اصول هست که آن فعل است بر آنکه حال از صفات فعل

در چند صفات فعل غایب است و هستی مخصوص آن نیست لکن چون که بعد از آن ایماج است که در بیان  
 و در فرق و غایب از فرق سلام کی اهل حق اغنی فرقه ناجیه نامیده و یکری نوا صلب نام و در خصوص  
 این مسئله شاع واقع است و مباحث کثیره با آن متعلق است اتمام نشان آن از علمای اهل حق  
 واقع شده و از بیان محققیت و از رفیت در ضمن مباحث فقهی انفرار حاصل گشته و در بیان  
 فرق اسلام و غیره که در هر یک از اینها از اغنی نیست که در این باب از جمیع صفات فعل از جمله  
 و از جمله صفات باقیه بدانکه اولی از اینها است که در این باب از جمیع صفات فعل از جمله  
 ترک نمی فرماید و تحقیق مباحث آن در این باب از جمیع صفات فعل از جمله  
 اما پیش از آنکه در این باب از جمیع صفات فعل از جمله  
 عتد سخن شود و مستقار این باشد و توضیح آنست که فاعل قدرت و اختیار و ایماج آنست که  
 قدرت و استقامت و در این باب از جمیع صفات فعل از جمله  
 است که در معنی و توضیح آنست که مستقار و ثابت است تحقیق و ثابت است که در بیان  
 این صفات با فاعل مباحث آنست که در این باب از جمیع صفات فعل از جمله  
 از این نیست که فعلی ثابت خود یعنی در این باب از جمیع صفات فعل از جمله

و در این باب

شرح جهت سنی قبحی می باشد که فاعل این نسبت بان مستحق مدح با ثواب نیست یا عقاب می باشد  
 و گاه است که بیدار عقل از ادوی باقیم سبب ظهور آن بجهت عدم آزادی فمندانند یکی است گفتن  
 در جای که نفع ظاهر هم داشته باشد و بدی و وضعی که ضرر رساند و گاه است که حسن و قبح  
 افعال تا بل و فکر ظاهر شود و گاه است که عقول ناقصه یا کمینه آن نرسد و از بیان شارع حسن  
 قبح آن لایح میگرد و مثل حسن و زوئه از راه رمضان قبح و زوئه اول و دیشال و اشال آن اگر  
 حسن قبح و شباهت در نفس آن نظریات آن با نظر بعضیات اعراف از میان می آید آن است که نظر  
 شارع تحقیق میشود و امر و نهی شارع تسلیم هر چه با مردم میگرد و یا شایسته آنست که از عقل است  
 برداشته اند و دین با مخالفت اهل حق کرده میگویند که افعال منزه است از حسن و قبح و اگر  
 حسن و خوبی و قبح و بدی هر چیزی را به امر و نهی شارع است هر چه را شارع امر کند آن حسن  
 و هر چه را نهی میکند قبح میشود پس اگر بکذب شارع امر و حکم یزد و هیچ بکذب چیست  
 میشد و همچنین بقتل و خورزی می نای ناقص و بعد با منتی بپیران مطیعان که تمام عمر  
 مشقت طاعت و کلفت صبر و احتمال مصیبت گذرانیده اند اگر حق تعالی حکم و امر را  
 حرم و خوب است اگر ظالمان و سرکشان عصات را با انواع الطواف و عذابها  
 ترجیح دهد و هر چه با خواهد بود با آنچه زردایش از چیزی و صفت خوب و بدی نمیتواند  
 که بعد حکم شارع و این عقیده سخیفه بعبور و نقل باطل است بجهت این جوهر که بعضی از آنها  
 بنا بر این واقعیت حال مبرض بیان می آید اول آنکه بعضی چیزها مثل قبح کذب ضار  
 و حسن صدق نافع و همچنین خود این اصناف را در دین بر آوردن فریق از دیگران  
 است که از بزرگان دین و انبیاء و ائمه علیهم السلام و نبی و صریحی کمال سازند  
 و از خوبی انسان که در مستحق آن و از ظلم و جهل و قتل اهل حق و غیره و تکلیف

کردن بین گیر پریدن در هوا امر نیست بر وضوح که بر عاقل و دانشمند مخفی پوشیده نیست  
 و لشکران شریعت و ادیان حق که تابع شرعی و طریقی نیستند نیز بحسن و قبح این امور حریف اند  
 و انکار آن انکار امر نیست ضروری قابل اصفا و اعتنائیت بهم مؤید نیست بلکه اگر عاقل  
 در کوستان با مای بعد که آوازه دین اهل دین در آن مانده نشود نمایا بدین  
 خطا و تیرسد و اور اختیار دهند و اینکه کلام راستی بگوید و وسیله آن دیناری با و اصل  
 شود و میان اینکه کذب زور بر زبان آرد و دیناری با و حاصل شود ظاهر است که صدق ابر  
 کذب ترجیح خواهد داد و حال آنکه خبری از احکام شرع ندارد پس معلوم شد که خوبی و بدی چیزی را  
 قطع نظر از شرع بعقل ثابت است و هم آنکه اگر همه افعال کیسان بود به شد و یکی بر دیگری  
 ترجیح داشته باشد پس حقتالی از یکی حکم بدگیری معنی ندارد و ترجیح خیریت بر خیریت بی آنکه  
 مرجح داشته باشد سوم آنکه اگر ثبوت حسن و قبح موقوف به سمع باشد لازم آید که ظاهر است  
 معجزات از و تعالی بر دست پیغمبر کاذب و باشد و در این صورت نیز میان نبی صادق و کاذب  
 و متنبی و غلو باقی نخواهد ماند پس اثبات نبوت ممکن نخواهد شد و اشغال این از فضائح و قبائح  
 کشید بر این طریق غیر مرضیه که البته است آنرا اختیار کرده اند لازم می آید لکن از سفاهت آنها  
 چه عجب که مبالائی از لزوم این امور ندیده باشند چه قبحی نزد آنها حسن متعاند شد چه امام  
 آنکه آیات قرآنی و کلمات فوقانیه کذب و انبیا است قال الله عز و جل **وَإِذَا عَلَّمْنَا**  
**فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّا لَنَرِيهَا كَذِبًا لَّكِنَّا لَمَنَاسِكَةٌ**  
**لَّنَفْسِنَا عَلَى اللَّهِ مَا نَكْفُرُ** یعنی وقتی که قبیحی عمل می آرند بگویند که بر همین حال با تو ایم  
 آبا و اجداد خود را و خدا امر کرده است ما را باین امور پس بگو ای محمد صلی الله علیه و آله که  
 خدا تعالی امری غیر از این قبائح و بدیها آیت نیست میباید بخندید جل امر را که نمی دانید

و

و

و

و در جای دیگر میفرماید قل انما حرم در الفواحش ما ظهر منها وما بطن یعنی کبوی  
 و صوم خمر این نیست که حرام کرده است پروردگار من امور مجرمانه را آنچه ظاهر است و آن آنچه پوشیده است  
 و هم چنین دیگر آیات بسیار از کلام مجید نصاً و صریحاً دلالت بر بطول است از دو احادیث عظیم  
 السلام که مصدق مقال اهل حق است بسیار است اگر چه این مقام مقام ذکر سمعیات است و در این  
 بعضی از آن بنا بر الزام نیست مگر روشن و مقصود اصلی فکر اول عقیده است عمده است  
 باعث بر اختیار انقیاد خفیه است که بسبب اطلاع بعضی از آیات و بعضی از غایبات  
 بندگانه را در افعال خود مجبور میدانند و این معنی تلمذ از و ظلم و عدوان انواع قبل از  
 بطرف جناب باری تعالی میشود پس بنا بر مخلصی از آن تمسک باین عقیده خفیه شده اند و  
 فاسدی بر اصل غایبی نهاده اند چنانچه عقرب اصبح خواهد شد فصل دوم و بیان آنکه  
 خداوند عالم عادل است ظلم و فعل قبیح نمیکند و واجب ترک میفرماید و تکلیف بحال  
 نمی نماید و فعل عیب از و صادر نمیشود و شهد الله انه لا اله الا هو الملك القدوس  
 و اولو العلم تا می آید بالقسطه الله الا هو العزيز الحكيم تفصیل این احوال آنکه از  
 جناب سر او تعالی احد و اول قبیح و ترک واجب است چه قبیح چنانچه گذشت فعلی است که  
 فاعل آن در نظر عاقل حکیم مستحیض است ملامت باشد و واجب نیست که فاعل آن در نظر عاقل  
 لایق است و ستایش آن شد و تارک آن لایق نیست مثل انکیر بر این طبعان و متشدان احکام  
 و از آن خود و عده اجر خیریل و ثواب جمیل که ده است پس اگر آنرا ترک نماید البته در نظر عاقل  
 حکیم بد کرده و مستحیض نیست مگر در دو سرگاه بود عده خود و قافرانیه مستحق عر و ستایش  
 پیش که چنین فعلی از حضرت باری تعالی نظر حکمت او محال است و صدور فعل قبیح از او تعالی  
 ممکن نیست و دلیل عقلی بر این مدعی نیست که سرگاه و اجبی از و ترک شود یا قبیح سرزد از این

مستحیض

انجند بیرون نیست یا آنکه عالم و دانا بقیع و بدی آن نیست مثل جایی که در حالت غفلت  
 مریض بعضی از معاصی میکرد و یا آنکه علم بدی آن ارد و قدرت توانائی بر ترک آن در توان  
 بالا یا جایی که اثرش از منفک نیشود یا مجبوری که او را با کراه بر قبحی او انداخته قدرت هم دارد  
 ککن محتاج است بآن احتیاج خود را بدون فعل قبیح رفع نمی اندک در مثل محتاج که طعامی نمی یابد  
 و برای رفع کشتی خود سرق می نماید یا احتیاج هم بآن ندارد و عیبش آن فعل را واقع میارز پس  
 بنا بر اول حمل فاعل لازم می آید و بنا بر دوم مجز و بنا بر سوم احتیاج و بنا بر چهارم سفلت  
 این امور بر او تعالی محال است پس قیچی از چگونه صادر تواند شد و واجب چگونه ترک تواند کرد  
 پس لامحاله او تعالی عادل است و مؤلف مطلق اشاعه داشت از کلمه شوری خود و چون که خبر را  
 فی حد فتنه قطع نظر از حکم شارع نیک بدنی اند بعدالت او تعالی قائل نیستند و تهرجی از او  
 او را امیدارند و نمی فهمند که در این صورت علم نبوت نبی ائمه بصحت شریعتی حاصل نمیشد  
 و اعتماد بر وعده و وعیدی که فرموده است باقی نمی ماند و اکثری از ضروریات دین برهم می خورد  
 بیا نش آنکه اگر جناب باری تعالی بصفت الشب نحو کی بیان کردیم متصف نباشد نبوتی که از  
 انبیاء ثابت نخواهد شد زیرا که هرگاه صد و قیاس از او تعالی روا باشد میتواند بود که او را  
 باظهار عجرات الهیه یعنی کاذب نموده باشد و با وجود این احتمال خبر بد نبوتی که خبری  
 حاصل نخواهد کرد و هرگاه این خبر حاصل شد و خدا تعالی شریعت را از او تفسیر  
 و وعده و وعید او حاصل خواهد شد و غایتی که حضرت با یرایند و ما خلافت است  
 و لا یسألکم عبادکم و لا یسألکم عبادکم و لا یسألکم عبادکم و لا یسألکم عبادکم  
 الرسول از اینجا و خلافت از این است و در هر صورتی نخواهد شد اگر بگویند که آنکه  
 احتمال کذب صد و قیاس را از او تعالی میسر است و اگر بگویند که با عادت او تعالی

این تباری شده است خدایم گفت که از کجا چه علم با منی موقوف است بر اینکه ما بدانیم که از زبان  
 حضرت آدم تا این دم انبیا و رسل که مبعوث شده اند همه صادق است که بوده اند تا حادث  
 و استمرار آن ثابت شود و این امر اول سلسله اول نزاع است علاوه بر این هرگاه چیزی از  
 افعال قبیح و قبیح نبوده باشد پس آنجا که او تعالی عادت خود را بر همه میزند و برخلاف آن  
 اندازی دیگر عمل نمیفرماید و اما اوله سمیع و البصر عدل و پس بسیار است از انجمله است اینکه از آن  
 مستند آمده که او تعالی قائم است بقسط و قسط بمعنی عدل است از انجمله است اینکه او تعالی  
 خود را بصفت حکمت ستوده و فعل الحکیم را بخیر و برکت است و قبیح و نیکو و نیکو و نیکو  
 و از انجمله است اینکه حق تعالی در قرآن مجید میفرماید **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَبِهِ تَمُوتُونَ** و **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**  
**إِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَتِيمَ الْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ الْمَرْثَةِ وَالْبَقِيَّةَ الْكَلِيلَةِ** و **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**  
 پس چگونه تواند بود که مردم را بعد از انصاف فرماید و از قضا و قضاوت نگوید و خود را جلای  
 عدل و او را عمل فرماید و شکرات اعمل آرد و حال آنکه این امر بجا نیست قبیح است چه خود را  
**أَنَا مَوْحِي الْفَلَاحِ وَالْكَافِرِ وَالْمُفْسِدِ الْأَعْمَى** میگوید و **أَنَا مَوْحِي الْفَلَاحِ وَالْكَافِرِ وَالْمُفْسِدِ الْأَعْمَى**  
 فراموش میکند یا میگوید که مردم را بر این معنی نرشد فرماید که **وَالْبَقِيَّةَ الْكَلِيلَةِ**  
 بوده باشد تعالی در حدیثی که عنده است از انجمله است که فرموده است **قَالَ اللَّهُ تَعَالَى**  
**يُظْلَمُ الْعَبْدُ لِرَبِّهِ خَيْرٌ مِنْ ظُلْمِ الْعَبْدِ لِرَبِّهِ خَيْرٌ مِنْ ظُلْمِ الْعَبْدِ لِرَبِّهِ خَيْرٌ مِنْ ظُلْمِ الْعَبْدِ لِرَبِّهِ**  
 و نفعی نیست در غیبه و نفع آن هیچ هرگاه ضامن باشد که ما در خود بود و در مظلوم  
 و از انجمله است آنچه که کتاب میگوید و غیر آن در حدیث ما در حدیث میگوید و در حدیث است  
 و میگوید عدل است و بیان عدل فرموده ما **الْعَدْلُ خَيْرٌ مِنَ الْكَفَرِ** و **الْعَدْلُ خَيْرٌ مِنَ الْكَفَرِ**  
 لاهل علیّه در او عیله تور و جانی و در حدیث عدل است و در حدیث قائم با قسط

بالقسط لا جوفی حکمه ولا حیف لهما انیکم حق تعالی بنده کار بر افعالی که محال است و  
 باختیار اینها نیست تکلیف فرموده باید پس طاعت است که تکلیف بحال قبیح است پس نظر بکلیت است و تحمل  
 است که تکلیف نماید بنده کار با آن چیز که از حیطه قدرت شان بیرون باشد قال الله تعالی لا  
 یكلف الله نفسا الا وسعها و اشاعره تجوز می کنند که حق تعالی تکلیف محال بنده کار حج و نماز  
 پس بگوید یک سیه زمین گیر باشد که با آسمان پرواز نماید و در دو جهت تقابل مثل شرق و مغرب  
 در یک وقت برود و مرد کار از زنده کند و آفتاب بر زمین بیاید و تکلیف کند بانیکه آب دریا را  
 بیک جرعه بنوشد و در سر سوزن گوه قاف ادا خلع کند و سرگاه این امور را واقع سازد و آنها را  
 بعد از کمال گرفتار سازد و بطلان این امر طاعت است **فصل سوم** در آنکه تکلیف و تعالی بنده کار  
 با موافقت اختیار و افعال اختیار می با مرونهی مستحسن است لان فی تفرضا للثواب تحذیر از من العقاب  
 و تقریر الی رضی ب لا رباب تهذیباً للادب بل تحصیلاً للمعارف الا یانیه تمکیداً للعقائد  
 البرایانیه الی لا یرخص الحکمة فی اجمل مشبهه و الغفول عن حجبها فوجب التکلیف و قبح ترکها من الحکیم العظیم  
 و نفع آن مانند بخود او تعالی نیست زیرا که او غنی بالذات است بلکه او تعالی نفع بنده کار از او را  
 منظور میدارد حضرت صادق علیه السلام از ابی طالب مرین خود را حضرت امیر المؤمنین علیه السلام  
 روایت نموده که آنحضرت فرمود آنچه حاصلش نیست که جناب زاریتالی بحال الفضل و حبا  
 و رحمت های بی پایان سرگاه فراغ از این بر بنده کار و حجب کرد و اندیش نبود و این بکلیت محبت  
 آنکه خود محتاج بعبادت اینها بوده بلکه مصلحت و حکمت درین تکلیف نیست که جمیع از طبیب  
 در نظر مسکنان ممتاز گردد و از مایش و اطن حال شان بظهور آید و تساقی نمایند بسوی رحمت  
 پروردگار خود و باین سبب درجات آنها در بهشت متفاضل گردد و دانتی مخصوص الروایه و هم  
 از جمله آنچه دلالت بر حسن تکلیف دارد و محتوی است بشرطی از مصالح آن کلام حضرت امیر

معه



علیه السلام است در وقتی که بآن حضرت خبر رسید که قومی از اصحاب آنحضرت در حدالت حق تعالی بجز  
 خوض نمایانید پس ملامی منبر بر آمد و محمد و محمد آلهی بجا آورد و فرمود آنچه حاصل مضمون آن است  
 که سرگناه حق تعالی خلأ نون را از کتم عدم بخصه جو آورد و شیت الهی اعلی گرفت آن که بنده کار او صفا  
 آداب ر فیه و اخلاقی ر باشد پس علم ازلی داشت که این امر تمام نمیشود و انکساک تکیه نشناساند  
 آنها را آنچه مفید است برای آنها و آنچه ضرر دارد و این تعریف ظهور فیکر رفت با انجام میرسد  
 مگر با مروهی انیمه مفید و مؤثر فیکر دید که بعد و وعید و آن نمی باشد مگر به رغبت ترسید  
 و جناب الله مرحوم علی اسد وجهه میفرماید سرگناه در باسوق واضح کردید که افعال حق تعالی تمامها  
 حسن است و صواب و گاه که آنها مصالح و غایات صحیح داشته باشند پس مایه انظر باین معلوم فیکر  
 کردید که تکالیف الهی حسن است برای آن غایتی است ما او عای این نمی کنیم که فایده حاصل غایات  
 الهی دریافت می توانیم نمود چنانکه در عیون و علل بسنا دیکه در اینجا مذکور است سطو است  
 که فضل بر شادان گفته که اگر کسی مایه باندیکه آید جائز است که نیکو بند بود و تکلیف پذیرد  
 که در آن غایتی و علتی نباشد جواب میسیم و او که جائز است بر این مضر و نفس است که وحکم است  
 غایت جان پس اگر کسی بگوید که هر تکلیف نمود حق تعالی یعنی خود را خسته خواهد شد غایات  
 بر آن ترتیب است پس اگر کسی بگوید که ما را خبر مایه بود از تکلیف طوع غایات موجود و عوف  
 مایه و جواب خواهم گفت که نه بل آن موجود مایه فیکر پس اگر کسی بگوید که ما را با آن معلوم  
 است باین جواب خواهم گفت که بعضی را می شناسیم و بعضی را نشناختی و حجت و انقید گرفته  
 در مقام تکلیف خصم کافی است اما سرگناه بعضی از می شناسی آن را هم درک میشود پس آنها  
 آن بعضی را درش می آید پس مگر که چون انسان مدنی با طبع است یعنی قیاس خود و محتاج است  
 بطریق انحصار از بنی نوع خود چه معلوم است با ضرورت که یک نفر از انسان میتواند

۱۳۳

نمیواند که هم از غایت و هم در و و هم طبع و هم تعبیر کما و هم نسج لباس و هم خیاطی و هم فلک  
و هم معلوم است که اجتماع و معاملات فیما بینهم اگر مانعی نباشد مفضی است الی التجاوز فیضا  
لهذا حکمت الهی مقتضی این که دید که بعثت رسول نماید تا او بوحی بانی مقش قوا بن شرحیه کرد  
و مکلفین انگذارد که در معاملات از آن بپوشنایند و بیایند فیه مانع که تجار و رازان حالت  
عذاب تعزیرات دنیوی و اخروی خواهد کرد و دید و شک نیست که در اینصورت این تعیین و  
غالباً مانع تطاول تعدی از یکدیگر خواهد کرد و در پس لامحاله تکلیف حسن شد و ایضاً یکی از مسمن  
تکلیف است که چون انسان عارف حق سبحانه و تعالی و صفات ثبوتیه و سلبیه و نخواهد کرد و البته  
در خلوت که در این جا با غیر از عالم السروات و انقیاد کسی مطلع احوال او نیست وقت مریکاب  
امور مراقب بجا حفظ خواهد بود و این با اوقات و رازان امور را شایسته باز خواهد داشت  
پس تکلیف عباد حسن باشد و نیز فرموده است که فخر الدین از می گفته که حق تعالی تکلیف ایمان نمود  
بکسی که می نیست که او ایمان نخواهد آورد و این تکلیف است با لا یطاق پس قبیح باشد و اگر می  
نمائیم که علم الهی بعد ایمان موجب استحاله آن نمیشود باز تکلیف خالی از قباحیت نیست باین آن  
انکه عقلاً قبیح میدان فعل را که کسی را بی غرضی از او واقع سازد و با وجود آنکه فاعل عالم باشد باینکه  
غرض من این فعل مترتب نخواهد شد بلکه مقدمه عکس آن خواهد بود پس بدستیکه هر که جمع کند میان  
عبود و ایمان خود و بگوید که غرض من اینست که بسبب اجتماع اینها شوق شمان بکرات آید و باز خود  
از فعل شایع باز دارم و بسبب این امتناع از قبیح استحقاق و تعظیم شوند و با وجود آنکه بعلم الهی  
دسته باشند که آنها افعال مرغوانند که در بلکه مرکب نا و خوش خواهند کرد دیدگیت که همه  
عقلاً این استبجح خواهند داشت آن مرده است باینکه علم موجب حسن و قبیح تکلیف میشود  
و تکلیف مرکب است از حفظ نظام است تعزیرات و سلبه و رجا

۱۳۴  
 ابدیر برای کسانی که امتثال او نمایند و این تصور نشود مگر بخلق عام پس مجرب آنکه گفتار با وجود عقل  
 و پیشینه و دانسته و خیب احسان که تعریف ثواب باشد و در برابر خود در بهر قسم اندازند  
 چگونه حسن تکلیف بقیع مبدل گردد اما جواب از تمثیل با جمیع عبید و اما که گفته بود دلیل آن تکلیف  
 ساخت پس آنست که قیاس آنرا علیها کرده زیرا که فلاح بوجود عبیده میان هر دو صورت تحقق  
 و موجود است اما اول آنکه در صورت تمثیل فائده اجتماع را منحصر نموده و از اتضاع و تعظیم  
 و جناب حق تعالی که ذکر و اناث را افریده انحصار آن در آنچه مذکور شد ممنوع چه میتواند که کم  
 از جمله غایات خلق اظهار کمال قدرت و کمال صفت بود و چه با و از آنجا است که او را عالم صغیر  
 دانسته اند و هم اظهار فضیلت او باشد بر ملائکه مقربین چه نفوس مقدسه چون با وجود قوا و اشیای  
 خود را اناکل حرام و لباس حرام و وطی حرام و غیره تصرفات نامشروع و عبادت و اشتد جای  
 است که حق تعالی به چنین بندگان مبالغات نماید بر ملائکه مقربین و ظاهرا سازد نکته که متضمن آن قول  
 حق تعالی است انی اعلم ما لا تعلمون و هم میتوانند که مقصود متع عباد باشد بهر حال آنکه اگر  
 در یلدا و شود و اشجار اقسام احصائی آن نتوان نمود و بخواند ایضا فرض این بود که تمام آنها  
 مرکب خوش شوند و حال بندگان چند چنین نیست چه کافران و انبیاء و صلحا و مومنین از آن کتاب قبایح  
 منزله می باشند و اگر از بعضی قبایح میسرند افعال خدمت صادر میشود و تدارک آن توبه هم که حسن  
 میباشد و هم قار و نیست که در صورت اجتماع عبید و اما سبیل بر دفع شهوات معین نموده  
 بخلاف جناب حق سبحانه و تعالی که چون ذکر و اناث با خلق و بسبب از وجه طلال که آن  
 از حلاله باشد برای دفع شهوات مفتوح است و هم جمع نمودن عبید و اما در حجره واحد بدون  
 غایتی و مخصوصی غیر از تهی شهوات و اشتداد آن بحسب عمارت کمال که است دارد  
 و خلق ذکر و اناث بر روی زمین از قبیل نیست بر قیاس کنائی متعارف با بقوارق

از امام اشاعره مستبعد باشد تشبیهی اگر مطابق واقع می‌گردد ای سیر یک یک گوش ما من دار و غفلت  
از گوش من از پس سبکو نم که پادشاهی است حکیم خبر و او را بعد کان است و بعضی از اطراف دانسته  
که قابلیت این را ندارد اگر پادشاه آنها را در خصوص خود و طاعت و طاعت نماید یا آنچه محل نفوس می‌باشد  
از اخلاقیات حق و اخلاق حمیده و اعمال پسندیده انشال او امر و نواهی و چنان نمایند که جای  
این باشد که بقریب سلطان فائز شوند و از المهای کار خانات او گردند و پشاده کلمات صورت  
و معنوی که ایشان را حاصل شد همه خرد و پیران دو و نوزد یک معرفت حاصل شود بن  
ترتیب پادشاه و همه از کمالات غیرتنا سیه و که یکی از سرآنها بغیض صاحب شایان می‌بود  
را حاصل کرده و معذور خانه پادشاه صنوف نعم و اطعمه از ملا و نفیسه و مساکر طبعه بسیار  
مترکمه و آنها را جاریه و لبه فاخره و غیر ذلک مهیا و آماده باشد که پادشاه از آن غنمی  
بالذات باشد و غیر از علما مانع روان آن نعمای غیرتنا هدیه و حکمت و صنعتها که آن پادشاه  
بیه قدرت خود در آن بود و عیت نهاده هیچ کس نباشد و قابل نعم آن غیر از آنها کسی  
نباشد لکن بعضی از آن نعمتها که چند آن وقع قدرت نبوده باشد تقمیان موقوف بر کسب  
کمال باشد و نه بر امتثال و بعضی از آن با نفع نیست استحقاق و ظهور تحمل ساق و اقبال  
او امر و نواهی پادشاه افاق مستمع شدن نظر حکم و مصلحت از جمله منقعات و بعضی  
دیگر میان آنها باشند که قابلیت بعضی ازین نعمتها که نعم و غیره است و بعضی ازین نعمتها  
خارجیه دنیوی که در حضور پادشاه آماده باشند لکن سبب رانندگی و با وجود بنیه و اعلام است  
از نعمتهای ابدیه دیده و دانسته کشیده با وجود نهی سلطان مجوز و نسیان به اوست مانند  
و سبب شامت اعمال خود و صنوف ضررهای سیه مبتلا و گرفتار شوند و پادشاه بعلم و آگاهی که از  
از حقیقت آن مال کار اطلاع داشته باشد و هم و را علم این حاصل شد که اگر همین صنف اول

علامان در حضور خود و طلبد جامی است که صفت ثانی با وجود عدم ظهور ایشان با پناه  
 بحقیق ظلم نسبت دهند کم بسیاری از وجود استحقاق که توقف باشد بر صورت اجتماع اخبار  
 و اثر برای صفت اول حاصل نشود این معنی موجب حیران آنها گرد و از عدم تقصیر برای بدیگری  
 آن نعمت های نوی که شر و طاعت استحقاقی است حکم عدم داشته باشند پس در این صورت کامل نمایند  
 آیا این بهتر است که با صفت ثانی نموده با وجود قابلیت عدم تقصیر نماید و او صبا  
 و دیگر مقربان حضرت خود را محروم دارد و همه محاسن که مذکور شده ترک نماید و یا اینکه با وجود  
 حضرت اقیانوس اندک باشد آنها نموده بر اعانت شان همه محاسن انطور داشته باشد ایجاد تکلیف نماید  
 گویند از این سید اندک سبب قصور خود و کفایت همه احسانهای مراباد داده خود را داخل بار  
 خوانند کرد و وجود حسن تکلیف بلکه لزوم آن از روی عقل و نقل بسیار است که جناب الهی  
 مرحوم اعلی اسد در جنبه در صوارم به بسط تمام با دفع شبهات فوج بسیار از ابوجهن بسیار فرمود  
 من بسیار فلیح الیه آنچه ذکر آن در این مقام مهم است چند چیزی است بیان آن در نتیجه بحث است  
 بحث اول در تحقیق افعال اختیار بیندگان می بینیم است سبب جبر و اختیار پس باید که با هم  
 حق را بیندگان در اکثری از افعال خود که بغضی از آنها کالیف الهیه شرعیتم فخلق بیکدیگر  
 و مختار اند به قدرت و انبیه تقلید می آید بخت قدریکه حق تعالی از لطف خود با آنها کریم است  
 فرموده و اعضا را حیوان و آلات و قوی ایشان عطا نموده که سبب قدرت و اختیار  
 بر جمیع توانائی نیستند و اگر بر ایمان کفر ایشان را با کراهت می بیند و مافعت می نمایند  
 لکن حق سبحانه تعالی اخبار از ایشان بندگان بزرگ پدید لطف و رحمت و حکمت و مصلحت ایشان  
 در افعال شان قدرت اختیار بخشیده و بحسب آن مکلف گردانید و بوفیق و تسدیر استخار  
 را تأیید میفرماید و ازین جا است که میگویند یا ک تعبد و یا لا تعبد و یا لا تعبد و یا لا تعبد

بحث اول  
 در تحقیق  
 سبب اختیار

۳۴  
 امیلا احانت بقای وجود و طاقت می باشند و گمانی که بر کفر و معصیت هر اراده دارند  
 توفیق نمایند خود و محروم میدارند و آنکه آنها را اللیفاً یا بعد از کفر و عصیان مجبور می سازد  
 و اشاعره که سینه اینان منحصراً بر اینست که هیچکدام فاعل فعل اندکانش است  
 و نیکان مطلقاً در آن اختیاری نیست بلکه خدا فاعل است و ایشان جابر میکنند و در آن  
 فعلها مجبوراً بنیاده عبد الغیر و دلولی میگوید عقیده جمیع سرخیزان بنده یا از حیوانات مسلمان  
 میشود از خیر و شر و کفر و ایمان بی طاعت و معصیت بی اختیار است و ایجاب او مستند  
 است به این اوست که هر عملی که کسب است بر زمین عمل و کسب و ماخر می آیند پس  
 مذمت نیست این کلام مورد ملامت است در نفی قدرت مجبور بودن نیکان بر  
 عمل و کسب نیکان نیست و او آن محصل ندارد و کلام نیست بیان معنی آن مضطرب  
 جمعی از آنها اینقدر گفته اند که بنده قدرتی غیر موثر دارد و یا اراده از نیکان سبب آن مقدار  
 فعل از بنده بطور می رسد اما آن قدرت اراده مطلقاً دخل در وجود فعل ندارد بلکه حق تعالی  
 خود مقارن آن حسب همتش بنده سرکاری که کند باشد یا بد مثل شر و معاصی یا تحقیق  
 تصدیع تکلف خود واقع می سازد و بعضی از نیکان محل طاعت و معصیت از جاب  
 خدا میباشند کسب نامیده اند که اینطور من کلام بن و بهان الناصب و محصل کلام قاضی  
 محب بهار می در مسلم و این مقام است که نزد جمیع المبتدیان که اسباب جبریه و فاعل اصلاً قدرتی  
 در بنده نیست بلکه آدمی مثل حاد است آن بی غرض محض است از اهل حق و بیان و اشاعره و  
 باشند از برای نیکان قدرتی است فعل لکن و اشاعره معنی کسب را کفر و وجود  
 موهوم در بنده در وقت فعل بدید آنکه بنده ادا حلتی در فعل داده باشد گفته اند که همین  
 در جواب تکلیف کافی است قال الحق انه کفر لاجل معنی حق است این قول نیز مسلم و جبر محض است

و نیز گفته اند که این قدرت که در بنده است اثر آن تصدیق غرض است و بعد غرض  
 و اراده فعل مقصود او را بر او خواهد علی سبب عادت خود استی محصل کار و ازین کلام  
 قاضی محبت قدس حق المذهب ظاهر کرد و یک قول ایشان را که سببیم بد قول محبت قاضی است  
 شان بقدرت غیر موقوف بر افعال آنها سخت و همین در حال متناهی نیست و این است  
 بد از کلاه است بهر کیف افع جبر است زیرا که قول جبر فیها باطل است همچنین قول  
 آنکه عقل مستقیم و جدا از سلیق فرق طاسری باید و افعال مانند کان بیان حرکت کائنات به تخیل  
 خود از واقع میسریم و میان حرکت عین که بدون اختیار ما سر میزند و هر قدر می بینیم  
 میان این که انبیاء بر بیفتند یا از نام باراده خود پائین می افتند یا سببیم که در سر و درون عقل  
 قدرت اختیار را از افعال نمیست درستی آنی با فاعل مختاریم و این فعلی از فاعل با اختیار است  
 باید فرق میان این که باشد با جبر طاسری فرق ضروری میان افعال اختیاریه و غیر اختیاریه  
 خود می باید و این دعوی محتاج با قیاس است لاف نیست متقوا است که ابو الهیاء نقل می کند  
 و از آن که مردمی است شعری از و مافعل و او آیه است بهر که حاکم از این شعر می گویند  
 و از آن که تا بران عجز نماید چون میباید که قدرت است تا با او بر دست هر که است  
 نخواهد کرد اگر چه در صغیری او را نیز بسط است از آن بجای خواهد کرد و چه فایده هر چه است  
 میان فعل مقدر و غیر آن بشیر که صاحب است فرق است و اختیاریه و غیر اختیاریه  
 خود را می باید بود به موجود و به غیر موجود این کلام را در مافعل نیست و این کلام  
 دیگر می باشد تا تمامه تا از قیاس معلول است و این است که قاضی می گویند و در این کلام  
 در هر چه است بهر چه است و در هر چه است و در هر چه است و در هر چه است و در هر چه است  
 که با آنکه در هر چه است و در هر چه است و در هر چه است و در هر چه است و در هر چه است

و جبر

و این کلام  
 و این کلام  
 و این کلام

آنکه میگوید شیطان بگش معذب خواهد شد چون خواب بود شیطان بگش است بانش  
 کرد و دیگر میگوید خدا تعالی انمی توان بد چون تو ایستد که چیزی موجود باشد و او را  
 دید دیگر میگوید بنده فاعل فعل خود است حال آنکه خصوص جانی است و او هست  
 سخن تمام شد پس کلونی از زمین بر او است حواله  
 ابو خنیفه آمد و گوید و از زده شد ابو خنیفه بنده را بگو  
 خوش خلیفه بود و از او نوشتند و لا جرم او را بنیامت خلیفه کردند و اظهار شکایت  
 نه آمد ابو خنیفه گفت که از من توجیه می رسیده گفت کلونی پیشانی من در  
 در میگردید بگوش گفت در این بنیامی ابو خنیفه گفت در و را چون توان دید بگوش گفت  
 تو چه اعتراض بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام میکنی که چینی را  
 که خدایم جو باشد و او را نتوان دید دیگر تو در دعوی آنرا و کلونی از طوطی که از آن  
 کلونی خاک و دو تراز خالی آید که خاک از خاک ستار نشود و بعد بنگرد و بر قیاس  
 که تو بر امام علیه السلام میکنی که شیطان از پیش است چگونه از آن من بشود و دیگر  
 قول امام بنده را فاعل فعل خود گفت و گاه که بنده را از طوطی که از آن  
 تو مرا پیش خلیفه آورد و دعوی که است و بنده را از طوطی که از آن  
 گفت ترسند که از عجز است و در هر نگه داشته است که در دست است  
 و ثواب بر آن که از دواد و صیبت می کرده و وعید قاطع است  
 قال الله عز وجل لا يفرحوا من القدر انهم آمنوا به انهم آمنوا به انهم آمنوا به  
 انهم آمنوا به انهم آمنوا به انهم آمنوا به انهم آمنوا به انهم آمنوا به  
 انهم آمنوا به انهم آمنوا به انهم آمنوا به انهم آمنوا به انهم آمنوا به

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على  
 سيدنا محمد واله الطيبين  
 الطاهرين





وقال ما الله بريد ظلم للعباد وقال ما ظلمناهم ولكن كانوا انفسهم يظلمون  
وقال لا تزدوا زرعاً وذر اخري علامه خلى به در شفا الحق بنفرايد كه كدام ظلمى با ائمه  
ظلم خواهد بود كه خداوند عالم در بنده خود معصيتي را خلق كند و باز او را بر آن معصيت معاتبت  
سازد بلكه خود را بجهاد زك يك پيدا كند بعد از آن در امتداد از كه چه سايه ملك شدي را در زلفا  
پيدا كند و باز بر دراز مي قامت او را كه قرار عذاب نمايد و مانند اين رستخيلات آيات است  
عاقل مصنف كه نسبت كند پروردگار خود را با اين امور قبيح حال آنكه اگر بيكي از خود را چنين  
چيز را نسبت دهند مثل آنكه بگويند كه تو غلام خود را مجبوس مي سازي و باز او را عذاب  
ميكني كه چرا پي كار نميرود و در اينه راضى بچنين امري نخواهد شد پس چگونه روايد  
كه بخالق خود چنين چيزي دهند آنچه بر خود نپسندى بد بكار آن پسند جناب الله واجب عليه  
الرحمة از صدوق به نقل فرموده كه او در توحيد با سناد خود از سيد عبد الله العظيم  
از امام علي نقى عليه السلام و آنحضرت از پدر بزرگوار خود از حضرت علي بن موسى الرضا عليه  
السلام روايت كرده كه روزي ابو خليفه از حضرت رجا ب صا و ق عليه السلام مروى در  
آشنائى اه بشرف ملازمت جناب موسى بن جعفر عليه السلام فائز گرديد پس عرض نمود كه يا ابا عبد  
من المعصية و در روايت احتجاج طبرسي كه ابو خليفه داخل مدنيه شد و عبد  
بن سلم با او بو پس گفت اى ابو خليفه بدستيكه درين شهر جعفر بن محمد از علمائى آل محمد عليهم  
السلام شريف مي دار و پس مرا بر در خدمت و تا استفاده علمي است از حضرت زهرا كه  
مروكس دولت سراى آنحضرت رسيدند و مي نهند كه جمعي از شيعيان خطا بر روى اين حضرت  
يا اميد و اطلب آنجناب بپيماييد اخراج غلام حدث كه ناگهان يك نوجوانى را بد  
پس خودم را بپيماييد او بزرگ استند پس ابو خليفه بملتفت شد با بن سلم و گفت اين است

این سلم گفت که این حضرت موسی فرزند ارجند انحضرت است قال الله لا جنة بين  
يدي شيعة يعني ابو خيفة از راه چپانی مسافت گفت که قسم بخدا که پیش روی شیعیان را  
نترم میازم این سلم گفت که من بعد از خروج لک یعنی تا کت ایشان که بنشیند آنی که چنین  
باز ابو خیفه اصرار کرد و گفت قال الله لا جنة الا على عظمى من بعد ان يا حضرت گفت  
شد و از راه استخفاف از سده جلوسید پس گفت یا غلام این بضع الغریب جلته  
في بلد تکر یعنی گامی نمد و تازه وارد حاجت خود را و شهر شما در جواب فرمود ویتول  
خلف الجدار ویتوقی عین الجار و شطوط الانهار و مسقط الثمار و لا یستقبل  
القبلة و لا یستند بها فحینئذ یضع حیث شاء یعنی مخفی نشود پس بویار و می پیزد  
از چشمهای نظار و کنارهای انهار و جانی افتادن میوهها از اشجار و اجتناب میکند از استقبال  
و از استند باز پس بعد رعایت این شروط مختار است هر گاه جواب شافی آن شنید بر عزم خود  
بمسئله دقیق کرده گفت یا غلام ممن المعصية یعنی ای سرعصیت از کیت پس حضرت  
در جوابش فرمود که از سه حال برون کن یا اینکه معصیت از جانب خداست بنده در آن  
دخی نیست پس سزاوار نیست پروردگار که اگر تیرم که عذاب نماید بنده ابر فیعلک فعل از بنده صا  
نشه باشد و یا اینکه شراکت حق قائل و بنده مرد و صادر میشود پس باز سزاوار نیست شریک  
تویر اینکه ظلم نماید بنده را یا اینکه از بنده بانهاده صادر میشود و همچنین است پس اگر  
حق تعالی خواهد که بنده را ببنده السبب شامت گناه و اگر خواهد از عین کرم وجود خود غفلت  
در روایت احتجاج است فاصابت ابو خیفه سکنه کائما القم فوه العج قال  
ابن مسلم فقلت الماقل لك لا یقرض ولا بد الوصل یعنی ابو خیفه در آن وقت  
سکوتی و گرفت گویا مشکلی در روشنی اخته شد سبحان الله از جواب شافی مقتضای

انوار ایلست علیهم السلام مثل طبل ساکت و عاجز شود کمال بی خردی است که مومن منظره امام  
 زانوکان سر داشته باشد و حرف لاف و کراف بر زبان آر و لا جرم در ملا عام رسوا شود و این  
 با و گفت که من بکفنه بودم که در پی اولاد رسول شو که لیاقت مقابله ایشان ندارد سوم آنکه او  
 تعالی در مواضع بسیار مدح و ستایش مقربان در گاه احدیت کرده است بر طاعت و قربان  
 و دست مردودان گاه غرت نموده است بکفر و معصیت و اگر اینها فاعل افعال غرتند  
 مدح و ذم ایشان بی موقع خواهد بود و چهارم آنکه حق تعالی در قرآن مجید میفرماید و قُلْ لَّيْسَ  
 مِنِّي مَن رَّبَّكَهُ فَنُشِئَ فَلَئِمٌ مِّنْ مَّوْجِئَ شَاءَ فَلَيْسَ كَفَرًا تَا اَعْتَدَ لِلْظَّالِمِينَ نَارًا  
 احاط بهم سرادقها یعنی کجای محمد صلی الله علیه و آله و سلم که حق از جانب پروردگار شهادت  
 پس که خواهد ایمان بیاورد و در هر که خواهد کافر شود بدستیکه با میا و آماوه کرده ایم بر آسمان  
 آتشی که فرا گرفته است بآنها سر پهای آن و قال اَعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ اِنَّهُ يَمَّا تَعْمَلُونَ  
 بَصِيرٌ یعنی بکند آنچه میخواهید بدستیکه خدا تعالی آنچه میکنید بینا است هیچ چیز را و نهان  
 نیست و قال نَذِيرٌ اللّٰهُ لَمْ يَشَأْ مِنْكُمْ اَنْ يَّتَقَدَّمَ اَوْ يَتَأَخَّرَ یعنی حالیکه فرمود  
 ترسانده است بنی آدم را که خواهد از شما پیشی گرفت یا در خیر و طاعت و یا باز ایستاد و از شر  
 و معصیت یعنی ترسانده است جمیع مکلفان را که عنان اختیار و سر در دست ایشان نهاده اند  
 اگر میخواهند تقدم می نمایند بر طاعات و بر خیرات سبقت میگیرند و اگر نمی خواهند باز پس می  
 و ترکیب معاصی شوند و قال فَمَنْ شِئَ اَخَذَ الْاِلَهَ سَبِيلًا اِلٰی غَيْرِ ذٰلِكَ مِنَ الْاَيَاتِ  
 و این آیات بصراحت دلالت دارد که بندگان در اعمال خود اختیار دارند و هر چه میکنند شایسته  
 و ابراهیم و اختیار خود میکنند و آیاتی است که شت بقرآن و سر زارش کفار است و آنکه آنها را  
 آریان از برای بستی کفر نیست مثل قوله تعالی مَا مَنَعَ النَّاسَ اَنْ يُؤْمِنُوا

و در سوره صافات  
 مدح و ستایش  
 بندگان مقربان  
 در گاه احدیت

و در چهارم در  
 استدلال بخوار  
 بودن بنده در  
 اعمال خود از باب  
 عجز

و در سوره صافات  
 مدح و ستایش  
 بندگان مقربان  
 در گاه احدیت

یعنی چیزی مانع شد مردم از نیکو ایمان بیاورند و قوله فَمَا لَكُمْ بِالْمُتَكِبِّينَ  
 یعنی پس چرا است آنها را که از تذکره روبرو دارند و قوله لَكُمُ الْكُفْرُ بِالْبَاطِلِ  
 یعنی میسرید حق باطل و قوله تَصَدَّقُوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ یعنی چرا باز میدارید مردم  
 را از راه خدا و قوله تَعَالَى وَهَذَا مَنَعَكَ أَنْ تَتَّخِذَ لِمَا خَلَقْتَ بِيَدِكَ كَلِمَةً مَبْرُورَةً  
 کرد ترا ای ابلیس از نیکو سجده کنی برای خدایکه بیاوریم از او دست خود و این آیات خارج  
 است و ثبوت اختیار بندگان و بطلان ذنب اشاعره سنیان زیرا که اگر ذنب شاعر صحیح باشد  
 بندگان این صورت میتوانند گفت که تو خود ما را از ایمان منع میکنی و کفر را در دل ما خلق  
 مینمائی و باز بر عمل خود با عتاب سزایش مینمائی و همچنین شیطانرا میسرید که بگوید تو خود مرا از  
 آدم منع فرمودی باز مرا ملامت میکنی و بر ترک سجده مرا مغضب مینمائی تا رخ مقاصد  
 و جواب میگوید که مراد است که چون بحسب ظاهر انعمی نیست شما چرا چنین میکنید و یا نمیکنید  
 این جوابی است عجیب که محصلی ندارد و چنانچه طاعری باشد یا خفی بردانهای شکار و نهان پوشیده  
 نیست خصوصاً سرگاه فعل خود او باشد پس کجاست ظهور و خفا را در انقیام چه بد است است الهی  
 و ایراد خدا برین تقدیر بر بندگان را در نخواهد بود و اگر حجت خدا را بحسب ظاهر حال درست  
 و در باطن نادرست بماند پس پیش نخواهد بود و الزام چگونه رفع خواهد شد و قول حق صدق  
 او تعالی و اللَّهُ الْحَقُّ الْبَاطِلُ فَكَيْفَ يُكُونُ صَادِقٌ خواهد آمد شسم آیات اعتراف کفار  
 و عصات است باینکه کفر و معاصی از ایشان صادر شده و کوناسی خدا تعالی بآن کقوله تعالی  
 مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ قَالَ لَمَّا نَكَّ مِنْ الْمُصَلِّينَ وَلَمَّا نَكَّ نَطْعُمُ الْمُسْكِينِ  
 یعنی چه جز آورده شمار آورد و زنج کوبید نبودیم از نماز گذارندگان نبودیم که طعام و میوه بیکبار  
 و قوله قلنا أَلَمْ نَقُلْ لَكَ سَأَلَكُمْ خُزْنًا أَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ بَصِيرَةٌ فَإِنْ أَتَيْنَا بِسَحَابٍ مِمَّنْ جَاءَ

اعتراف کفار و عصات  
 است باینکه کفر و معاصی  
 از ایشان صادر شده و کوناسی  
 خدا تعالی بآن کقوله تعالی

قد جاءنا نذير فكذبنا وقلنا ما نزل الله من شيء الا نغني عن امرئ ما افكرو  
 شود وچشم فوجی از کافران سوار ایشان بکایان و زنج که آیانبا دشمنان را رسانند  
 گویند آری تحقیق که آمد بایم کسند پس مکتوبیم و گفتیم او را که نه ساد و نه خطی بایم جز بر او قوال  
 وقالوا ربنا انا اطعنا سادتنا وکذراء فاصلونا السبیل ربنا انقم  
 ضعیفین من العکاب الغنم لغنا کثیرا یعنی کافران ایند گفت ای پرورد  
 ما بدستیکه ما فرمان بدیم مترنج و بزرگانی در این کس که گردن را ای و پر دکانا بد ایشان آورد  
 از عذاب لعن کن ایشان را لعن کن و بی بزرگ مضمون آیتیکه دلالت میکند بر اینکه شیطان منف  
 خواهد بود که او کفار را اضلال نمود و جناب ربی هم بآن شهادت میدهد مثل قوله تعالی  
 وقال الشیطان لما قضی الامر ان الله وعدکم وعد الحق ووعدکم  
 فاحلفتم ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبکم  
 لی فلا تلومونی ولو لموا انفسکم یعنی بد شیطان آن هنگام که کرده سود  
 بدستیکه خدا و عدو او شمارا و عدو من و عدو اوست شمارا و نمود و را  
 بشما هیچ غلبه که اگر خدا و من شمارا پس قبول کردید و حوت مرا پس ملامت کنید مرا بلکه ملامت کنید انفسکم  
 خود را و قوال تعالی الذین ردوا علی ادبارهم من بعد ما تبین لهم الهدی الشیطان  
 سئل کلهم و امهل لهم نیمی بر پیشکس که بشما از حق بخدا و انکه روشن بر ایشان راه شد  
 در نظر ایشان نیست و افعال بجز ایشان را و در ساختن دل آید و بی ایشان بر قرات مشهور  
 واحد را ماضی معروف که ضمیر علی راجع بسوی شیطان باشد و اما بنا بر قرات غیر مشهور یعنی احد  
 متکلم مضارع از باب افعال که حال آن خدا باشد پس معنی آن چنین است که من مهلت آدم  
 ایشان را و میخندم به توبه که بیهوده بعضی مجهول استند چنانکه در تفسیر اهل بیت و خدا و اهل نسوی خدا

و ضعیفین من العکاب  
 میگوید بر آنکه شکر  
 خواهد بود که او کفار را اضلال  
 نمود جناب ربی هم بآن

۱۲۶  
 میتوان کرد و الله اعلم بن شاعره و حقیقت چنانست که بگویند قول حق تعالی را و شیطان را منوره میسازد  
 و نصرت او می کنند باینکه بحسب حقیقت حق تعالی اضلال نموده کافران را و سجا که میکوبید  
 مثل امم محض گفت در وقت شیطان هیچ تعصیر کرده و ازین قبل آیات بسیار دلالت  
 مطلوب بر دست حق تعالی است که مثل است اسناد فعل نسبت ایجاد و مراد آن  
 خداوند که می فرماید فاعل فاعل لیلان یکتبون الکتاب باید یهم الای یعنی می سازد  
 کسانی که می بیند کتابا بر ستمهای و از طرف خود و بعد از این می بیند که این از جانب است  
 و قوله تعالی ذلک بان الله لم ینکف عنکم انعمها علی قوم حتی یغیر و اما بان  
 یعنی از او که خدا را سبب است که خدا نیست تغیر نموده نعمتی که انعام کرده است از از تو می  
 ناکند تغیر دهند آن قوم آنحال که در نفسهای ایشان است قوله تعالی کل امری بما کسب هی  
 یعنی هر مردی آنچه کرده در وقت و قوله لیسوم بحرفی کل نظیری کسبت یعنی در آن روز  
 جزا داده میشود و هر کس که آنچه کرده است چه کسب معنی ایجاد است نه معنی مخیر شاعره که درین است  
 و در از از زبان ابو الحسن شعر می آید که این چنانست دست باز و اندر محصلی بر این  
 و از او گفته اند که جناب الله ماجد اعلی اندر جبهه در صواریم متغیر نماید که ابو الحسن شعر می بگوید  
 عقل بحر و خطه بعضی شهادت می آید که در وقت لطیف علی از اهل کمال که افضل آنهاست و ال  
 رسول نیز دوی بجلالی اندر حل آن شهادت نماید قائل شده بآنکه خالق جمیع افعال عباد جمعا  
 است چون به تنفیذ بعضی اهل هدایت یا از خود تفرقه در بیان افعال اختیار می اضطرا  
 در یافتن بنا بر اصلاح قوال فایده خود کسب اختراع نموده بی آنکه خود معنی آن فهمیده باشد  
 از افارق قرار داده و مردمان خود را در تحقیق آن اقامت کرده و آن ساخت پس بعضی  
 از اینها مثل صاحب وقت گفته اند که البته نظریه میان افعال است و از این اضطراری می آید

میرزا حسن خان

و فارقی است با مسموم که معنی حقیقت اثر اندازیم بجان اسد انچه تعلید است سرخ شینج  
 ایشان ابو حسن گفته باشد که معنی آنرا نفهمند از دعای آن میکنند که ابو حسن اشعری و هم  
 معنی آنرا نفهمیده باشد استی این کلمه که صاحب اقف گفته در احکام تعبد نسبت به شایع  
 است که ما اگر چه بکینه حکمت آن بطلع نیستیم لکن بمباد فعل الحکیم لا ینخلو عن حکم سر می مصلحتی در آن  
 خواهد بود و آنیکه کسانیکه خطاب بر آنها رسیده است سرگاه کلمه بر زبان آورند که محصلی در مشبه باشد  
 و عقل و نقل آن مساعدت نکند کردن با تعبد و اول با عقفا و آن رسیده چاره در باره روان  
 نمیکویند که سبب شینج هم جایز است و مصلحت نیست که عقل با آن تمیز یابد چگونه بدون  
 کتب آن گردیده و اندر چنین مواضع انتقاد و سزاوارست انتقاد خائب الذل علامه مرحوم  
 ظاهر الا که اشعری میگوید که مایه التفرقة میان سر و دیگر خرطوم است آنها میگویند که بلی چنین  
 است لکن با معنی خرطوم نمی فهمیم کاش اشعری از اول امر میگوید که تفرقة با بالضرورت است  
 و اما مایه التفرقة را نمیدانیم ظاهر چون اعراف اکثرشان خود می پذیرد است لهذا با اصرار  
 این لفظ مهمل کار خود ساخت و بعضی مثل شارح مواقف علامه قوشچی ازاده تعیین می فرماید  
 نموده گفته اند که مراد از کسب مجزوم مقاربت است که میان رت غیر مؤثره و فعل واقع شود  
 که خالق سر و وجود است در صورت همان اشیاء که سبب است چه سرگاه قدرت هم مخلوق خدا  
 باشد و هم فعل و اول در مافی اصطلاح موثر نباشد پس همان جبر است همان اضطراب که از این فرار  
 میکردند و اینجاست که مولوی کمال الدین جعفری در عروة الوثقی گفته که نسبت ظلم بطرف خدا  
 بر اشاعره لازم می آید زیرا که اینها قائل اند بقدرت همه حال و لذلك قیل انها کفوا بحجج  
 از حشیان شرح موقوفه گفته اند که قول ابو حسن اشعری مفسطه است مانند قول کسی که بگوید  
 که احبم سامعه را و لکن این نمی شنود و اعمی با صره دارد و لیکن نمی بیند و فخر الدین سار



چون امام سنیان است در بیان معنی کسب از همه مومنین باید هر وقت بکار برده پس گفته که  
 فعل از جناب باری تعالی صادر میشود و خفت فعل از بنده مثل نماز و قتل سرد و از قسم حرکت  
 لکن هر دو با هم امتیاز دارند و هر یک که احدی مطاعت است و دومی عصیت پس اصل حرکت از  
 حق تعالی است خصوصیت وصف از بنده نقل عنه شارح المقاصد جناب الدماجد علیه الرحمه  
 فرموده که امام سنیان اینقدر تعمیم میدهد که این تمام تکلفات اثناء عره و ارتکاب محکات خود  
 مکرر برای آنکه تعدد خالق لازم نیاید و چونکه در این صورت بنا بر گفته او خلق وصف از بنده پس  
 اینهمه سعی امام او اعنی ابو الحسن اشعری نامشکوره و لا حاصل گشت بعد از آن بوجه عدیده احتمالات  
 کلام او را مندرج ساخته و بعضی میل طبع اکسب تفسیر نموده اند و آن اگر از خدا است در تفسیر  
 مؤثر نخواهد بود و اگر از خود عبد است نسبت خلق غیر خدا لازم خواهد آمد و فضل بن ربیع  
 ناصبی صفهانی علاج تحیر و سرگردانی سلف خود را در این خصوص معین نمط العمل آورده  
 که چون قدرت اختیار بنده را مستعلا یا بدفع کرده اگر چه اثر آن بسبب تهر قدرت مازاد  
 الهییه ظهور نکرده لکن بسبب این استعدا و تعلقی خاص بنده قدرت بنده و فعل بهم رسیده پس  
 همین تعلقی سببی است که نسبت و شیخ و چون بنده محل فعل گردید پس مناسط ثواب و عقاب محبت  
 است چنانکه سبب آنکه محل سوختن واقع شده در آتش مسوز و همچنین سبب آنکه محل کفر و عصیت  
 از طرف ظالمی عالم واقع میشود و ببال آن در جهنم مسوز و چنانکه نمیتوان گفت که سبب کینه  
 مسوز و نمیتوان گفت که حق تعالی حیرا کفر را و رکاو خلق فرموده و سبب آن را و ابدان با  
 در جهنم سوزاننده خود استعداد و قوت میبخشد و خود آثار از ظاهر امین نماید انتهى محصل  
 باجمه کلام اینست در تریق مقام نهایت اضطراب دارد و هر کس که از این سبب فهم خود منتهی نشود  
 بدون آنکه حجتی و برائی بران قائم سازد و در هر چه بجا طرش کند تنبیه این ساختار نیز بهر چه

و نور انکار آبی بر روی کار نمی آید و مخلص از عماره جبر حاصل نمیشود و جناب الدراج علیه السلام  
 در صواب و جواب کلام فضل بن زربان و جوده متعده ذکر فرموده اند از آنجمله آن  
 آنچه محصل آن نیست که طرذره را که این فضل اصفهان میگوید که تعذیب بآن نظر بحر و محلیست  
 مستحسن و قیاس میکند بر سیمه که بسبب طریبوست میسوزد و میگوید که کسی انیسر که میگوید  
 که چرا این سیمه را میسوزانند پس از خدا چگونه استبعاد می نمایند که کافر را چرا میسوزاند قیاس  
 کردن تعذیب حیوانات که ذوات حس و ادراک اند بر سیمه که جمادی نیست قیاسی است که در  
 که بناسی قیاس از اوست از آن عار دارد چه جای انسان لکن حق نیست که چون انسان نیست  
 و بیس اشعار خود سازد و بر آب انرشیطان فائق تر میشود و بر بند شیطنت فکید لائق و خجسته  
 رکاکت این تعجب و حیات پر واضح است خفیه را داده را مخلوق بنده قرار داده از جبر قضا  
 بسته اند و قول اهلست که خلق چیزی از غیر خدا نمی تواند شد بر طاقی بیان که نبسته اند اگر  
 بنده خالق اراده می تواند شد چه عجب از او که خالق فعل مثل حرکت هم بوده باشد تا از  
 خلق فعل سبحی خالق عالم که مستلزم جبر و ظلم است محفوظ ماند و انی اللهم ذلک ببرکاه این  
 را دوستی پس بدانکه با وصف این آیات کثیره آنچه اهلست را دلبری باعث برالتر از  
 و شنائع جبر و تجویز انواع ظلم و عدوان اصناف فباخ و شنائع نسبت بملک یا ان  
 بر دو نوع است یکی از قبیل شبهات و مغالطات است که اگر تمام شود بسبب قدرت مختیار  
 حضرت قادر علی الاطلاق سد و کرد و مثل آنکه میگویند که اگر بنده فاعل مختار باشد برای  
 اختیار فعل یا ترک مرجحی در کار خواهد بود و واقع ساختن مرجح با وجود راجح محال است  
 پس باید که دفعل خود میسر باشد و مثل آنکه میگویند که حق تعالی حال بند کار را قبل از وقوع میداند  
 و البته مطلع است که انفلان کس در فلان وقت فعل نمیکند یا بدعا و خواهد شد پس خلاف آن

محال خواهد بود و الا جهل او تعالی لازم آید و این سر و تفریع معنی در افعال جاری عاری نیست  
 چرا قدرت اختیار خدا را نفی نمیکند و هب الحما لیتفقید لنفسهم ترافا ب مال اذنان بچو  
 که قدرت اختیار بنده را که قادر علی الاطلاق با و کرسر فرموده بطلب کنند نوبت با نبی است  
 که قدرت خدا را نیز نفی نمایند و شوخش و کفر طوا سر بعضی از آیات روایات تشابه است که  
 در فهم معنی مراد آن اشتباه کرده اند بلکه سبب بی تعللی جاری کار خود را بر معنی قایل  
 کاسه نهاده مصداق آیه وانی هدایه فاما الذین فی قلوبهم زینغ فیکفون وانشاء  
 منه ابتغاء الفتنه وابتغاء تأویلها شده اند از آنجمله است قول او تعالی فیصله  
 الله من یشکک ویکدی من یشکک چه از طایفه الفاظ آن چنین فهمیده اند که خداوند عالم  
 سرگرمی خواهد کرد و سرگردانی خواهد هدایت میکند شاد و اوی بکنه حقیقت آن فرسیده  
 گمان کرده اند که خداوند عالم بدی ضلالت کفر و ایمان العیاذ بالله خود در دلهای بندگان  
 پیدا میکند و بر زبانهایشان کلمات انکار و محمود و ایمان تصدیق جاری میفرماید بعد از آنها را  
 معذب و مشاب بسیار و ذکر لکم ظنکم الذی ظنکم بکم و لکم و لکم فاصبحتم  
 من الخاسرین سبحان السجده وند قهار چه قدر بدگمانیها و از بدگمانیها انواع ظلم را بر او میسازند  
 تعالی اندر حق لایک و لایک و جواب استبدلال شان باین مذکوره بچندین جهت اول آنکه  
 اگر معنی منعم ایشان صحیح باشد بندگان کفر و ایمان مجبور خواهند بود پس مت کفار که در  
 آیات بسیار و در رب مثل قوله تعالی اولئک الذین اشتروا الضلالة بالله  
 فما ریحت تجارتهم و ما کانوا متحکمین و قوله تعالی فبطلم من الذین  
 هادوا و اخر من علیهم و چنین بدی مومنین بقوله اولئک هم المفلکون و عقاب  
 کفار و منافقان و ثواب من اتقیان ساعی خواهد داشت و هم آنکه بدین تقدیر ظلم صریح

صريح لازم نمی آید که غوکفر را و کفار می داند و باز آنها را بتشبه منبر سوزاند چگونه چنین ظلم را روا  
باشد حال آنکه خود میفرماید **إِنَّ اللَّهَ كَيْسٌ ظَلَامٌ لِلْعَبِيدِ** پس این چه میگوید که در کفر و کفر  
ظلم لازم نیاید که عقرب یا بز و ابله میبازم سوم آنکه حق تعالی در قرآن مجید نسبت اضلال  
به دیگران نموده چنانکه در سوره نيس نسبت بشیطان داده فرمود **وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا**  
**كَثِيرًا أَلَا يَهْدِيكُمْ فِي سُبُلِ اللَّهِ وَمَا يَكُنْ مِنْكُمْ فِي سُبُلِ اللَّهِ لَمُهْذَبًا** و در جای دیگر نسبت بسومری کرده  
فرمود **وَاضْلَلَهُمُ الشَّامِرِيُّ** و در جای دیگر بخبار نسبت **وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا**  
ضلالا که بعید است پس نسبت اضلال سوخی و غیر خدا سر و بریل حقیقت نمیتواند شد مگر  
خداوند عالم و مخلوقات سر و رافاعل اضلال با تحقیق قرار دهند و آن باتفاق باطل است  
قیح ابرضدار و انیدار و مسنیان مخلوقات افاعل حقیقی نمیدانند پس احتمال اجماع مرکب باطل شد  
پس محال که حقیقت خواهد بود و جای دیگر محال پس لازم است نسبت اضلال سوخی و مسنیان  
حقیقت نیست بکیران سبیل باز چرا که برین باشد چهارم آنکه معانی هدایت و اضلال متعدد است  
و برای هر معنی نامی است بهر جا یعنی امر او نمیتوان گرفت بعضی از آن نسبت بخدا تعالی است  
بعضی نسبت بخصرت او ناره بلکه نسبت آن شیاطین و مغویان و دیگر نسبت پس حقیقت  
که معنی شیطانی را بجهت نسبت کنند و شیطان را از آن ربوبی اندر لکن چون که عقل  
شسته اند و نمیکویند هیچ امری از امور دینی عقل داخل توان او چنین نسبتی را  
و در نباشد بد آنکه یکی از معانی ضلال و هدایت از راه برون و براه او نیست و حلا تا  
طبری گفته فیضل الله من يشاء عن طريق الجنة اذا كان في المستحقين  
للعقاب يهدي من يشاء الى طريق الجنة في الآخرة و در ذیل قول  
تعالی **يُضِلُّهُ كَثِيرًا وَيَهْدِيهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ الَّذِينَ**

فرموده گاه است که اضلال بمعنی ابطال عذاب می آید و منقول به تعالی بلان الحکمین  
ضَلَاكَ فِي سُبُلِهِ قَوْلُهُ وَالَّذِينَ قُنُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَا يُضِلُّهُمْ أَعْمَالُهُمْ اے  
آن باری که هدایت می دهد و یصلی بهم بعد از آن فرموده پس نابراین معنی آید چنین خواهد بود  
که خداوند عالم اضلال میکند بقرآن یا مشکلی در قرآن آورده بسیاری مردم را بسبب کفر  
شان یا بسبب راه ثواب بطریق حثیت آنها را می داند بسیاری از مردم ابراهیم و اوست  
می آید بسبب این که در راه حق جانی گفته است که دلالت میکند بر انیمت عقل و تعالی و تعالی  
به اهل الفیاضین زیرا که فاسق تقدم که نوعی از ضلال است از فعل خدا نخواهد بود و الا  
لازم آید چه در ضلالی بمقادیر این آیه نمی باشد مگر برای فاسقان پس پیش از آن فاسق می باید بود  
والا لازم آید که خدا غیر فاسق اضلال نموده باشد و آن منافق حضرت بلکه فعل سبب  
فعل خدا خواهد بود پس اضلالی که بران مترتب فرموده نخواهد بود مگر عذاب اضلال را نه است  
بدون رخ و از آنجمله است شدت امتحان و آزمایش هرگاه آزمایش سخت باشد یا شی ثبات اکثر  
مردم می لغز و چنانکه در زمان حضرت موسی و هدایت هارون با فتنه کو ساله سامری هزاران  
از امت موسی مرتد شدند و در عهد کریمت مهد حضرت رسالت نیا در وصی ساختن حضرت  
شاه و لایب با فتنه کو ساله و سامری این امت جمعی غفیر از ضعیف و کبیر الامر عصمه بعد از احوال  
خدا و رسول خدا سرنگار کرده از دین حق گریختند و در این خصوص حضرت باری تعالی فرموده  
اَلْحَسْبُ لَنَا مَنْ اَنْ يُّزَكَّوْا اَنْ يَقُولُوا اٰمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْقَهُوْنَ پس در این  
و آزمایش سخت پای هر بخت از اینجا غایت بغزش درآمد قال مولانا الطبرسی المحمده اوست  
فصل عند اسمیت اضلالا و اذ ایسبیت فامندی عند اسمیت یا تیرین پنج در قرآن مجید فرمود  
يُضِلُّ بَعْضُهُمْ اَبْصَارَ بَعْضٍ كَثِيرًا و كَثِيرًا يُّضِلُّ بَعْضُهُمْ اَبْصَارَ بَعْضٍ كَثِيرًا

اشکالی ندارد و بر فرض که حکایت باشد مراد از آنست که سرگاه قرآن مجید را نازل فرمود و مثل حدیث  
اینها یا منع و کفار استخفاف از آنکار کرد و بدین جهت که مقدار آن چنان است که در حدیث  
است که بسبب قول قرآن فرشتند یعنی با نیکو آن مومنان تصدیق نمودند و تصدیق آنکه اهل ایمان  
بسیار است و است با ندیده اضافه و نامی است و امی باشد نصیحت انبیا و اهل بیت و امیر و کثیر  
و از آنجمله است که تعالی لطف در اینست که صلوات بر علی و آله و ان با تعریف  
با بیان شود و اعراض و خذلان بعمل می آورد و نسبت به آنکه بسبب آنجا به است لیاقت الطاف  
کبریا فی نه از پس آنها را بحال شان و امیکند از دوازده طایفه نسبت مومنان بحاجی آورد آنها را با  
میدارد و سلب الطاف و مراحم خود میفرماید من و من ان یبلغ بهم حد الایمان و الا اضطرار پس  
مومنان تا بیدارند و منکشف ایمان و مشوبات جنایات میشوند و کفار بسبب عدم منع  
تقریب ملک ایمان بسور اختیار در کفر و جحود گرفتار گردیده مستوجب عذاب نار میگردند و آنکه از دوازده  
عالم با آنکه فرموده است لا اکره فی الدین مومنین را اگر اهرایمان میفرماید یا کفار را مجبور در  
کفر میازد و ذلک ظن الذین کفروا پس انمعانی و مانند آن شایان خداوند عالمیان است و است  
فعل سوبخی فاعل موجب بیدار و است از جمله معانی اضلال تعلیظ و تبیین و تمویه و تشکیک و اغوا و اغوا  
بقیض است و آن شایان پروردگار عالمیان نیست بلکه حق نیست که شان شایطین جن و انس است  
و بر همین معنی محمول است ان و تعال و اضل فرعون قومه و قوله و اضلهم الساکرین  
و قوله و لقد اضل منکم جمیعاً اکثرکم است اینچنین اضلال نسبت باز و متعال  
در نزد عاقل دشمنند محال است نیست این خصلت پس ندیده مکر از شان شیطان و تابعدان  
او که باعث اغوای مخالفان گردیده اند بطرفه تشکیک که این اضلال هم مستلزم اجبار است  
و از اینجا است که شیطان در آخرت خواهد گفت و لیکس لکم علیکم سلطان و

اَلَا اِنْ دَعَوْكُمْ فَاَسْتَجَبْتُمْ لِهٖ فَلَا تَكُوْمُوْنَ وَاَنْفُسُكُمْ فِي سَبِيلِ

اجباری که بعضی از عالم نسبت میکنند این اضلال از تضلال است و این بیکدیگر وجهی که چندین وجه

بالا تر خواهد بود و قائله الله انی یوفی کون بلکہ برین تقدیر شیطان بعد از ورود کار مجبور خواهد بود

پس با یکدیگر اقامت عشاء و تعویذ چشم پوشیده نظر انصاف مفاسد و منافع را به دست

و محاسن قبول شریعت را بیان و اثبات نبوت را ملاحظه فرمایید که آیا نسبت خلق کفر و نصیت

و سنا و زنده و صلوات الله علیه و بعد آن کسان بدرون که حکیم علیم باوصف آنکه خود

تکلیف ضلال و اضلال و معاصی و قبایح میشود برخلاف واقع نسبت آن شیطان و بندگان

نودمی نماید و آنهارا که کرده گناه بغداد را بنظم و نا جحیم ابد الله بن عباسی فرمود چنانکه فرعون و فاحشین

ست بجا است یا اعتماد کردن باینکه حق تعالی که قادر علی الاطلاق و حکیم جلالت است بنده را

و در اعضا و جوارح و قوای و قدرت و طاقت و اختیار و عین افعال و اشیاء و عقل و فهم و ایمان و کرامت

در این نشان واضع و عیان ساخته و حجت بر ایشان موجد ساخته اینها مکلف

تیار ایمان ترک کفر و عدوان مامور بسیار احکام شرع از او امر و نواهی گردانیده

بُورِهِتَ وَمَا خَلَقْتَ الْجَنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ وَغُضِّبْنَا وَنُطْفِئُ الْمَنَارَ

لیکے امتحان از سب سے خلق و مینر نیک از بد در نظر سلمان است تا بعد کلیف تا کید حجت  
اطاعت و اولاد الله اخو مستی تخیل که

بیتاعت فرمان اجب لاذعان و تسبیحی خدای یل یابد اورا بحسن اختیار سوابق

الحکم و ابدی است خانه یزداد و بر لرا از جاده مستقیمه اطاعت و منحرف از طریق حق

فایده و ارباب امت اعمال و حاکمیت حاصل و در پایه کتاب وارد و مورد و صحت  
و نشان که در این کتاب مذکور است که در این کتاب مذکور است که در این کتاب مذکور است

بِكَالْزَّوَادِ وَبَعَاوُ مِنْ بَعْجٍ شَقِيحٍ ذَرْعٌ حَيْرَانَةٌ وَمَنْ لَبِثَ شَقِيحًا

مُثَقِّلَ كَذِبِهِ شَرَّ كَيْفٍ دَاوِدَ عَدْلَ انصاف به بد و در و از دنیا چون که از پیش اسطر  
وار و مکر ظلم و جور و کفر و کفر و ایمان نمی فرماید که در صورت کفر و ایمان دنیا  
بذر می رود و آری این سبب بعیده هدایت و ضلالت از و چنانکه گذشت ظهور می رسد و آنرا که  
صلاح است و استعدادشان بسوی حق بیشتر است با لطف و توفیق است و رغبت و  
مساعده ایشان می فرماید و آنرا که خست طبیعت و شور سر بر پاشانها از حق بعید می آید از  
راه خذلان سلب لطف و ماحم خود را از آنها میزداید و بهر حال ایشان می گذارد و این  
جهت نسبت مجازی بعضی افعال مثل اضلال هدایت یعنی الا ایصال بخود می فرماید و نسبت  
فعل با دانی ملاست و کلام عرب واقع است میگویند بنی الامیر المدینه با آنکه معماران و کار  
کنندگان بکائنات نموده اند نه خود امیر و سر که از تادیب نه عاصی خود اگر چه برای مصلحتی  
بوده باشد اعراض کند مردم میگویند که فلانی او را بر این امور ناشایسته و او است حال  
آنکه غلام باختیار خود کرده است آنچه کرده است اینقدر مدخلت پروردگار عالم در افعال  
بنی آدم مانعی ندارد بلکه عین مصلحت و قرین حکمت است چه نماید تحقیق تنبیه غافین بنابر فرمود  
تاکید و تبیین که باعث تحصیل مطلوب باشد و حاصل شدن او در باره اهل ایمان معصیت  
مستحق مجاز است و اغماض عین سلب اعانت در باره رنجین در کفر و ضلالت از راه  
ناخوشی اجمال است در این غیر مستبعد قال الله عز وجل انما هم لکم لیذکرکم و  
انما و با این توفیق خذلان اختیار بندگان در کفر و ایمان اطاعت و عصیان بر  
نمیشود و همین جهت خداوند عالم قدرت و طاقت بندگان عظم فرموده و اگر او قدرت  
نمی داد و یا اجمال سلب آن میکرد بندگان را هیچ توانایی نمی بود و اگر با کراهت کفر و ایمان ایشان  
و امید داشت نعمتی نمی توانستند کرد و و سر کس که اصلاح میداند توفیقات اعانت میکند و سر



که لایق لطف و عنایت نمیدانند خدا را و میکنند مومنین در سر حال امیدوارا عانت و آفتاب

طاقت بند میکنند یا اگر بکشند عین و تمواره اهل ایمان را سنگ و توفیق و حصول خدا را از  
شامت اعمال خود کف ترسان بوده میکنند اللهم لا یکن فی شیء من نعمتی منة یبکر ابدا  
و همین سه مرتبه در لایق و لا تقویض بل امرین امرین و یونثله ما روی عن ابن عباس

قال سال رجل عن الرضا علیه التحية والثنا ایكلف الله العباد ما لا یطیقون

فقال هو اعدل من ذلك قال فمد یون علی الفصل کما یریدون قال نعم

اعجز من ذلك یعنی سوال کرد و مروی از حضرت امام رضا علیه التحية والثنا که آیا تکلیف منوط

خداست یا نه کار با آنچه طاقت آن ندارد و فرمود خدا عادل تر است از اینکه تکلیف فرماید بندگان

خود را با آنچه طاقت آن نداشته باشد سائل عرض کرد که آیا بندگان قدرت دارند بر کارها

بهر نحو که خواسته باشند فرمود بندگان عاجز تر اند ازین و نهانید میکند آن اقول حضرت امیر

عرفت ربی بفسخ العزائم و با است که اومی کار بر این خواهد باز خداوند عالم سببی می آید و کارها

باز میزند و کاسی مانعی دیگر و میدهد با جملة قدرت بنده قدرت است با قصه مثل قدرت الهی

که معارضی نداشته باشد بلکه آنچه بنده بران قدرت دارد قدرت او بران مشروط تباید

الهی و رفع موانع است آنچه قدرت بران ندارد در حد آنرا بخواند صد و آن از و نمی تواند

و از اینهمه می شناسد که پروردگاری در توانا دارد که قدرتش فوق قدرت است اگر چه

بنده و مقدور و حائل شود بنده عاجز میشود و از تحصیل مراد خود و او این معجزه عاجز نیست

اخذند مجلسی علیه الرحمة و حتی یقین میفرماید بدانکه در احادیث بسیار وارد شده است که خبر

است که ایشان را بر افعال خبر کرده باشد و نه تقویض است که ایشان را بخود و اگر داشته باشد

که در حد میان و و امر و اگر گفته اند که مراد آنست که خدا جبر کرده است و بنده بار آورده خود

کرده است اما سبب این همه انده است مانند اعضا و جوارح و قوای بدنی و روحانی و اشیا  
 آن که از جانب خداست و ازین نام برین همین است و حق نیست که تعلیم حق تعالی را اعمال ند  
 زیاده ازین است زیرا که بدات خاصه و توفیقات خدا برای کسیکه مستحق آنها باشد نیست  
 و اعمال حسنه و البر و خیر است و فعل طاعات و عدالت او و آلودن او و محو و کاه و سختی  
 آن باشد و حیل است و فعل معاصی را هیچکس نمیبرد که سلب اختیار از او باشد و معطل  
 باشد و فعل با تیرک مانند آقایی که دو غلام داشته باشد و در یک فعلی نام و زیاده  
 اینکه هر دو بگوید که فردا بروید و رفتن از آنرا است و یک بخیر و دیگری بد کند  
 صد و نیا را و میدهم و سر یک که کند و تا زیاده با و نیز نم اگر همین گفتند و باب هر دو یکی  
 و یکی اندانده است مستحق صد و نیا است آنکه در هر دو مستحق و تا زیاده است اگر یک  
 غلام فرمان دهد و از هر دو زیاده است و از این جهت و شکی نیست و بعد از آنکه  
 بهر دو آن تکلیف است که در حجت تمام که او را زیاده بطلب و لطیفه ها و با نیا سبب که زیاده  
 از هر دو است اگر چه شب از برای او طعامی فرستد و الطاف زیاده نسبت به این تمام میکند  
 این غلام آن را میبرد و آن یکی میکند اگر این احدی زیاده دهد و او را زیاده تمام تکلیف  
 او را خدمت نمیکند زیرا که این غلام در گردن محبوب است و نه آن در گردن مرد و با نیا  
 خود کرده اند و حجت آقا بر دو غلام تمام است و قدر خلعت حق تعالی را اعمال عباد را  
 و اخبار معلوم میشود و به همین قدر اکتفا باید کرد و خوش بسیار درین مسئله نباید کرد و زیاده  
 اشکال است و محل لغزش اقدام و نهی بسیار در اخبار از نظر دین مسئله را روشن شده است تمام  
 شد و کلام هدایت نظام جناب علامه مجلسی رحمه الله علیه با بجهت در زیاده توفیقات زیاده  
 بر حق آن احوثیت تقدیم طاعات و امتثال او را زیاده است و بهم رسانیده اند و آنرا

در علم قدیم و تعالی گذشته چنانچه آیات سخاوت و توفیقات باینه هزارادریات مثال طلاعات  
 از معاصی نافع خواهد شد امریست ممکن بلکه واقع چنانچه از احادیث کثیره و آیات بسیار معلوم و مفهوم  
 میگردد و هرگاه عجب و حیرت استحقاقی یکی را بر دیگری حکمت و رافد او تعالی مقتضی ترحم و مهربانی  
 و تقصیر و عنایت و لطیف گردیده عجب و انانکه سبب مقدم داشتن اعمال و تقویست چنانچه در احادیث و آیات  
 اگر از انرا امتد مسامحت و حکمت او تعالی سبب توفیقات شود چنانچه و انچه قصد و رآن از جنات  
 متمتع است آنست که بدون هیچ یکی بر دیگری ترجیح یا با وجود و سبب قدرت و اختیار او را تکلیف  
 امری نماید چه قبیح از تعالی باشد و نیت او باشد و انچه در اینجا مقتضی است نیز استدلال  
 کرده اند اینست بر عقیده فاسده خود بقول و تعالی قل الله خالق کل شیء و قوال  
 ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة و امثال این آیات  
 قشایه و بدون بلا و معارض آن باین عقیده گردیده اند و جواب نیز استدلال باین آیات  
 بچند وجه متبادر است اول آنکه چرا جائز نباشد که مراد از قیاسی اعم باشد از اینکه بواسطه  
 باشد یا نباشد و دوم آنکه مخصوص شد بخلق جوایز و اجسام و اعوان و عذر و توبه و انکار  
 افراد خلق و هر اجسام است چه افعال که با فیصل حرکات و سکات است و عینی آن است  
 نیست بلکه اگر موجود عینی نه شود و اضعف افراد وجود خواهد بود و فان حرکت کمال او را ملایم بود  
 من جهة ما هو بالقوة و سکون یا عدمی است لکن عدم حرکت عامرین یا انکه حرکت یا سکون است  
 در نبودن آن وجود عینی و همچنین آنچه تفرع بر حرکات است از اعراض که در وقت قتل ندارد  
 و مطلق فیض الی العدم و الکمال یا آنکه بعضی گفته اند که خلق مخصوص است بخلق جوایز و انچه است  
 که بعضی گفته اند انفعال اموان بن خلق و اگر اوقات را عرف عام شمریم بعد از انفعال او  
 میکنند بخلق و انچه توانسته بده را فاعل فعل سکون یا نه یا آن اگر چه معنی نام فعل خلق

خلق را و بسم اند و از اینجا است که بنده را گاه هست که خالق افعال هم بگوید موعود که تقییر  
 تسلیم را در ذهنی عام نظر بمقابلت عمل از انوم جبر و ظلم که شان باهی از ان ارفع است تخصیص  
 کریم چه استبعاد دارد و چه عمومیت قرآن اکثر تخصیص است بل قبل از ان عام الایه قد خص  
 بر است تم تخصیص لانهم است بعضی ازینها را در مخلوق عبید اند و بعضی کسب اند  
 از ان تم نسبت خلق بغیر خداست قافیه شود قال استعز وجل قانیة مخلوق من الطین  
 که بحیثیه الطیر چهارم آنکه میتوان گفت از کجا که درین آیات مراد از خلق خلق کونی باشد  
 چرا خلق تقیری مراد نباشد چه گاه که تقیر را بر تقیر است و این است از ان  
 بعد از ان علیه السلام مراد است افعال العباد مخلوقه لله خلق تقدیر و خلق کونی  
 والله خالق کل شیء پنجم آنکه معنی ختم الله ان باشد که حق تعالی چونکه از کفار اعراض  
 و سببه اض او زیاده تر از فرد ایامی بیان سوخ نموده که توقع ایمان از آنها برطرف  
 گشته پس و چه شب تغییر از ان بطبع ختم نموده که صریح بفسر و ان من الخاصة العامة ششم  
 آنکه تکلف اعمیات مجتبریت که سر گاه معارضی عقل و نقل بسته باشد و سر گاه باور  
 عقیدت خاصان ثابت شود و دیگر معیات هم برخلاف آن شهادت دهند چگونه بر ظاهر بعضی  
 یا نه که شبهه اولیات بر بر و اعتماد توان نمود و اگر چنین است پس چرا چه همیشه افعال  
 دلیل الیه الرحمن علی العرش شکوه و اشغال آن ثابت نمیکند و چنانچه نسبت فائز  
 از عقل و دیگر معیات جمیع تاویل آن بنیایند چرا این آیات نیز تاویل نمیکند فصل  
 پنجم بیان تمنا و قدیر که معانی این مرد و لفظ تعدد است و اما تمنا که معانی  
 بسیار دارد تا آنکه صد و بیست و یک کتاب تعبیر از معنی این علم نقل کرده اند و اما تمنا  
 علم است که قول است ختم و درست علام فعل است اتمام زحمت است و تمنا که معانی

و احد شاهری از کتب محمد آورده و با انهمه سبب قضا منحصر درین معانی نیست بعضی  
 از علما بر بعضی انبیاء فی اقتضای نموده اند و قضا و قضیه بر بعضی مترادف اند و خواه بعضی  
 باشد خواه جمیع معانی و ظاهراً نیست که معانی تقدیر نیز منحصر در معانی مذکور نیست لکن الظاهر آن  
 التقدير عام بمعنى التعيين ايضاً و كذلك القضاء و التقدير على الاطلاق منها منقول گاه است که قضا  
 بمعنى خلقی باشد چنانکه در تفسیر کیه قضاها هن سبع سموات گفته اند و گاهی معنی  
 می آید گاهی قولی و گاهی در کتب اهل کلام و گاهی معنی علام و اخبار  
 کقولہ تعا و قضید کما ر... **براین و الیک** ظاهر است که قضا را که بعضی علم  
 اطلاق میکنند مراد از آن تعیین نمودن چیزی است و مرتبه تعقل که باید بر خلاف نبط واقع شود  
 چنانکه در افعال او تعالی است یا محض شناختن آنچه واقع شود و علم بخصوصیات آن کما  
 فعل غیره و علم بتباید و الطاف منع کردن او از ارایایب بخشد و منع از آن ماندن  
 و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که اعمال هر کس که است فرائض و فضائل و  
 معاصی که در آنست پس اقامه شود و بار الهی یعنی اتمیمی برضای او و قضا او حکم او و  
 بر معنی تعیین او و شیت او یعنی اراده او و علم او و اما فضائل پس بر او نیست یعنی حکم جمعی است  
 و لکن بر وفق مرضی او نیست و بقضا و علم و شیت او است و در محبت اراده بیشتر و شکر اراده  
 او تعالی نسبت بقضای او یا علم او است یا عدم منع از آن ماندن آن و اما معاصی پس اصل آن  
 خدا نیست و لکن بقضا و تقدیر الهی بیش از علم او است و حق علیه الرحمة یفرماید که مراد از او  
 معاصی و تقصای الهی نیست که مقرون بهی است زیرا که حکم او بر بندگانش و خصوص آن نباید  
 از آن منع و چون آن بر تقدیر الهی است که خدا میباید و مقدار از آن نهی بخش کلام را علی شد  
 مقلد نبی آنکه و افعال اعیان و علاقه بر امر نهی و علم با این با خصوصیات آنها علم با عانت و

واعتادوا سلب توفيق ومانع شدن از مراد نیز نصیر است و آن لم یصحح به الصدوق حمید بن موسی  
 آنچه در تفسیر تفصیل قضایابی السلام علیه و آیت است که از حضرت امیر المومنین علیه السلام نقل شده  
 که در وقتیکه سائل گفت فمأخذهما والقلل الذی کثره یا امیر المومنین انخضت فرموا  
 بالطاعة والنهی عن المنیة والتفکیک من فعل الحسنة وترك المعصية المعونة  
 علی القرية الیه والخذلان من عصاه والوعده الوعد والترغیب والترهیب  
 کل ذلک قضاء الله فی افعالنا وقلادة لاجلنا واه اغیر ذلک فلا تظنه  
 فان الظن له محیط لالاعمال فقال نرجل فرجت منی امیر المومنین فرج الله  
 عنک وظانرئت که مراد ازین کلام علم باین مدارج است الیه یرجع ما نقل عن الحكماء  
 وآن نیست که قضا عبارت است از علم باینکه ان بکون علیه الوجود حتی بکون علی حسن  
 النظام وعلو سبی عدم بالعناية الازلیة وقرب بهمین است اطلاق تقدیر و بعضی گفته اند  
 که در حدیث آمده است التقدیر و اتعم على القضاء بالامضاء وآن اشاره  
 است بموتی و چیزی که آنکه قضا مشتمل بر جمیع تفصیل که موصوفه است و خارج دیگر  
 آنکه تقدیر و سطه است در میان قضا و امضا و بعضی گفته اند انقدر عبارة عما قضاه  
 الله و حکم به من الامور و از کلام صدوق دانسته شد که قد علم است مبلغ و مقدار  
 و غیره و اما دی و مقامات گفته القدر محرکه القضاء و الحكم و مبلغ الشی و قال فی کتاب  
 التقدیر تدبیر الامر و مؤید نیست آنچه کلینی در کافی از علی بن ابراهیم ناشی از حضرت امام  
 موسی کاظم علیه السلام آورده قلت ما معنى القدر قال تقدیر الشی من  
 طوره و عرضه قلت ما معنى قبی قال اذا قضی امره فذلک الله  
 الخیر و الله که یاد کرد از عرض سبیل تمیل است معنی قضا در اینجا سبیل تمیل است

و تسبیح علیه الرحمة و قد استمر المراءى الى الله عز وجل كل شيء موقوع علی ما یضرب فی قال الله  
 نور ابد مرقده و اما القدر فیه جار یعنی السائب الاخر و ما یضرب فی وضع الاشیاء فی موقوعها  
 من غیر زیاده فیها و لا نقصان كما قال و قد ذکرنا فیها ان الله عز وجل جابض السبیل بمقار  
 الاشیاء تفاصیلها و ان یجالیح شد که مرکاه اطلاق قضایا بعباده می نمایند مراد از ان  
 اعلام باین درج تعیین و تعیین علمی است که یا آنچه در لوح محفوظ یا لوح محو و ابداست بقلم تقدیر  
 بر طبق علم علیم می شود و مرتبه ثانیه تقدیر است که متناهیست از مرتبه تقدیر علمی و آنچه با علم  
 الهی بواسطه آن بر ملک حقیقت تقدیر انجام میدهد و یا بنیاد او صیای علیهم السلام اعلام  
 مرتبه ثالثه تقدیر است پس آنچه از احادیث لایح میشود که مرتبه حسی بحسب قضاء و قدر واقع می  
 مراد از ان همین است که مطابق علم یا اعلام الهی بر وفق تعیین تقدیر ربانی بوجود می آید  
 زیرا که تمام موجودات حتی افعال عباد و خلق و ایجاد و بقاء و عالم پدید می آید پس آنچه از  
 میگویند که افعال عباد بقضا و قدر واقع میشود اگر در شان نیست که خلق و افعال عباد و اشیاء  
 میشد و فساد آن از آنچه تقدیر مسلم بر اختیار بیان کردیم واضح نیست اگر مراد از این است که بحسب  
 علم تعیین علمی او تعالی واقع میشود پس صحیح است چه که درستی که هیچ چیز از او تعالی محصور نیست  
 نیست و علم و احاطه کرده است بافعال او تعالی افعال غیر او پس هیچ فعلی از افعال او  
 امری از امور او از آنکه او علم و برهان نیست لکن این معنیست که هر چه شناسد او را  
 با خبر از این امر مجبور و سلب اختیار دارند و گفته اند که تعالی عالم است بخلق و اشیاء  
 با از آنچه گذشته است و آنچه آینده است همه بسیار قبل از وجود آن شناخته است و این  
 تعالی محال است پس آنچه او میداند محال است که خلاف آن بوجود می آید و الا علم او مطابق  
 واقع نباشد پس باید و خلاف آن نمی تواند کرد و اما علم الهی متعلق به سبیل شود پس در مرتبه

علم او که ششم است از طاعت بمعصیت که در ایمان محال از بندگان واقع خواهد شد و علم  
آن محقق خواهد بود مثلاً اگر خدا بداند که او جهل ایمان نخواهد آورد و محال است که ایمان بیاید  
والا علم او که هفتم است بجهل متقلب و در آنکه تسخیر و بهومضی بحیرتعالی اسد عايقول الظالمون علوا  
کیست و تسارح مقاصد اینست پس محل تعویل و نیستی و فخر الدین ازنی گفته است که اگر جمیع  
فرایم رتبه را بنخواهند بود بر اینکه حریف و قهر و جرح این دلیل بر زبان آرند که اگر انزاع  
نمایند مقابل شام او و خصوص علم الهی که اعنة او دارد و باید خداوند عالم نمیداند شایسته  
وقوع آن انتهی محصل کلامه مخفی نماید که این دلیل علیل است بچونان بعارضه و اصل واضح  
چه علم الهی اگر موثر در ایجاب فعل و موجب اضطرار باشد لازم آید سلب اختیار او و تعارض حقیقتاً  
چنانکه افعال پیش از قبل وقوع آن میداند افعال خود را نیز بر ترقی اولی می شناسد پس گاه  
دست که زید را و رفلاق سیال پیدا می نماید که او یا می تواند که خلق او را سیال نکند یا نمی تواند که  
می تواند بر غم شما انقلاب علم او جهل لازم آید و اگر تو از جبر و اضطرار و تعالی لازم می آید  
خامو جو ابرهم فوجو ابنا سبحان الله در پرده ثبات اضطرار بندگان اضطرار بر پرده و کا  
عالیایان امی خواسته که با ثبات رسانند تعالی اسد فخر که علوا کبر اسیر کمال است فخر الدین  
زاری امام سنیان که ازین معارضه جواب بگوید فخر ازنی چهار گسنیان تمام عالم مجتمع شوند  
و در جواب این معارضه گویند خبر رجوع حق که مقصد امامیه است که زری نخواهند داشت والله  
بیحق الحق بیکلمایه و گوید که الحق حق اما جواب از روی حل اینست که علم حکایت  
و معلوم محلی غنی پس اگر چه علم مقدم باشد لکن در مرتبه حکایت است ازین علم را باغ معلوم  
نه بالعکس پس آنچه واقع شدنی است خدا آنرا بر می آید از آنکه آنچه در علم او است واقع شدنی است  
آنچه نیست که خدا او را بر نمی آید پس بی نهایت باون بعید کمال انجینی علمی نمی آید پس بی نهایت



که علم خدا مطابق واقع است و لکن علم که با واقع است باید چه قدر که مشهور در حق هر معلوم  
بوده باشد چنانچه باید که قیاس است حتی آن اشکال که از آنکه یک چیز یک باشد و این  
علم مطابق واقع است لکن در وقوع قیاس علم ما را چه طاعت به چه سبب است تا شایسته است  
نه از علم و التواروت العلل علم معلول و شخصی تا آنکه خداوند عالم بداند که من فلان کار را  
با اختیار خود خواهم کرد یا فلان بند و با اختیار خود فلان طاعت یا فلان معصیت را بجا آورده  
پس اگر علم خدا باعث احتضار باشد مخالفت علم او لازم می آید چه او بدست است که این را  
که آن فعل با اختیار است پس باید که با اختیار است یا بظطر او شود علم منقلب بجهل خواهد  
پس لا محاله اختیار و علم با اختیار باید که مستمر باشد و مورد مطلوب لا اله الا الله و لا اله الا الله  
فی حکم رب العالمین و لا حول و لا قوة الا بالله و قد افصح مولانا امیر المومنین علیه الصلوٰه و السلام  
عن کتاب حسن بن علی ماری فی الحديث المشهور بین النخاسة و العامة قال الوالد العلامة علی  
مقامی عماد الاسلام و اله شارح الجدید للتجريد و عبد الحمید بن الجدید من العامة روا  
من الخاصة الصدوق فی التوحید و غیره فی غیره تفاوت یسیر عن اصمغ بن نباته انه لما  
انصرف امیر المومنین علیه السلام من قعة صفین و ذکر القصة تمامها  
و نحن نقصر علی الترجمة و آیت کرده است اصمغ بن نباته از مولانا امیر المومنین علی بن ابیطالب  
علیه السلام که سرگاه آنحضرت را جنگ صفین مراجعت فرمود و برخاست بسوی او و در پیش پای  
عرض کرد آیا بقضا و قدر الهی یا بسوی تمام رفته بودیم یعنی نفس مجاهدان لشکر آن جناب بقضا  
و قدر الهی و یا نه پس آنحضرت فرمود و الذی فلق الحبة و برئ النفس و قسم الحجابی و  
رثا کافه و بنده را خاتمه بانه ما قدم کنشتیم و در جایی تا زانی نشدیم و هیچ رسو و خا  
و بالانزفة ایمین بادی اگر بقضا و قدر الهی یا نه آن پروردگار که در پیش پای است

به حکمت اعجاب شد و از این جهت هر چه می بینیم در دوزخ و بهشت و در هر یک از اینها  
که دانسته است خداوند عالم فرموده است که در این راه رخصت در حالیکه شما نمی ترسید بسوی مقاتله با غیابان  
برگشتن شما و قتیکه از انجام امر اجتناب نموده آید و نبودید شما در هیچ حالی اگر او کرده شده نه اضطرابی  
برای شما بود و بسوی آن هیچ تن مرد عرض کرد چگونه چنین باشد و حال آنکه قضا و قدر را می شنید  
بهر حال که خواست نمود و ای بر تو کمان کردی قضائی که لازم نباشد و تقدیری که محتمل نباشد اگر چه  
می دهر است ثواب عقاب به افعال بد کان باطل می شود و وعده ثواب و وعید عقاب امر و نهی هم  
می خورد و برای کنه کاری از جانب خدا تعالی جای ملامت برای اطاعت نمیکنند محل محبت  
نمی بود و نیکو کار را ولی ستایش از کنه کار نمی بود و نه کنه کار را ولی عذمت از نیکو کار نمی بین  
اعتقاد و مقاله بر هرستان و لشکریان شیطان است این محفل قول که او امان و علم و کور باطن  
است که وجوه ثواب در نیافته اند و نیز با قدره این است و محسوس این شریعت اندان اند  
تخیر او نهی تحذیر و کلف سیر بلکه بدستیه اخدای عزوجل حکم کرده است بندگان خود را بطاعت  
در حالیکه اختیار داده است اینها را و نهی سرزنش فرموده است ایشان را از روی تحذیر  
و تحذیف از راه اگر او و قمر و تکلیف نکرده است مگر تکلیف سیر که متحمل آن توانند شد  
یعنی تکلیف لایطاق و فرموده است چنانکه ابله خلاف بخدای خود بدگمانی کرده اند و علم به  
الله مغلوب و لم یطیع مکرها کسی از فرمانی از راه معارضه و علیه بر او نکرده و نه کسی اطاعت  
او را بجز فرموده بجا آورده و نم پرسد الرسول عبثا و پیغمبر از عیبت نفرستاد و لم یخافق  
الله السموات و الارض ما بینهما باطلا و ذلک ظن الذین کفروا فاول  
للذین کفروا من النار پس آن مرد پیر عرض کرد پس قضا و قدر گشاید و نه آن سخنی  
چه باشد فرمود که آن امر و حکم او تعالی است تلاوت فرمود قول خدای عزوجل را و قضائی

رَبِّكَ لَا تَقْبَلُ إِلَّا بِإِذْنِ أَنْ يَرِيهِ وَخَشَى أَنْ يَحْتَاجَ بِحَالِهِ كَيْفَ تَنْتَهِي عَنْ  
 الَّذِي نَزَّجَ بِطَاعَتِهِ يَقُومُ الْفُشُورُ مِنَ الْجَانِ وَصَوَانَا أَوْضَحَتْ مِنْ دِينِنَا مَا كَانَا  
 مُلْتَبِسًا بِجَزَائِكَ رَبِّكَ عَنَافِيهِ أَحْسَانًا فَلَيْسَ مَعْدَنُهُ فِي فِعْلٍ فَاحْشَةٍ كُنْتَ  
 رَاكِبَهَا فَسَقَاوْ عَصِيَانًا لَا لَا وَلَا فَائِلًا نَاهِيَةً أَوْ قَفِيٍّ مِمَّا عَابَدْتَ إِذَا  
 يَأْخُذُ شَيْطَانًا ثَوَلًا أَحِبَّ وَلَا شَاءَ الْفُسُوقِ وَلَا قُلَّ الْوَلِيُّ لَهُ ظِلْمًا وَعَدْلًا  
 أَنِّي حِبٌّ قَدْ صِلْتُ غَرَمِيَّةً ذُو الْعَرْشِ عَلَنَ ذَلِكَ عَلَانًا بِدَائِكَ قَوْلَ أَنْخَرْتَ  
 تِلْكَ مَقَالَةَ عَبْدَةٍ الْأَوْثَانِ قَدَرِيَّةً هَذِهِ الْأَمَّةُ وَجُوسَهَا صَحِيحَتْ دَائِكَ  
 مَرَادُ الْقَدَرِيَّةِ وَخَيْرُ نَبِيٍّ تَقِي عَلَى الْقَدَرِيَّةِ مَجُوسِ امْتَنِي وَجُدْ لَعَنَ اللَّهُ الْقَدَرِيَّةَ عَلَى لِسَانِ  
 سَبْعِينَ نَبِيًّا وَخَيْرُ مَرْدٍ ارْحَضَتْ صَادِقٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَمَّا بَالِيهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ صُنْفَانِ مِنْ  
 لَا تُضِيبُ لَهَا فِي السَّلَامِ الْغَالِثِ الْقَدَرِيَّةِ طَائِفَةٌ اشْعَرِيَّةٌ اِبْنُ تَابُتَابَايَا  
 مَيَكُونُ تَكْرِمًا مَرَادُ الْقَدَرِيَّةِ مَقَرُّهُ اذْكُرْ نَفْسِي مَكِينًا بَوْدَنَ رَحِيضًا اذْكُرْ خَيْرَ وَشَرِّ تَقْدِيرِ اَلْهِمِّي وَشَرِّتِ اَلْهِمِّي  
 بِذَلِكَ لِمَا لَقِيتُ فِي النَّفْسِ كَلَامِي هُوَ نَامُوجٌ وَتَقَرُّهُ دُرُجَابَانِ كَقَدَرُ اذْكُرْ مَرَادُ الْقَدَرِيَّةِ اَلْهِمِّي  
 اذْكُرْ مَيَكُونُ تَكْرِمًا خَيْرَ وَشَرِّتِ تَقْدِيرِ اَلْهِمِّي اَقْعَ مَيَكُونُ تَقْدِيرِ اَلْهِمِّي اَقْعَ مَيَكُونُ تَقْدِيرِ اَلْهِمِّي  
 تَقْدِيرِ اَلْهِمِّي اَقْعَ مَيَكُونُ تَقْدِيرِ اَلْهِمِّي اَقْعَ مَيَكُونُ تَقْدِيرِ اَلْهِمِّي اَقْعَ مَيَكُونُ تَقْدِيرِ اَلْهِمِّي  
 وَشَائِعَ مَحَاوِرَاتٍ وَنَصَّ خَابِ اَلْهِمِّي مَرَجَّ قَوْلِ شَانِ اَلْهِمِّي اَقْعَ مَيَكُونُ تَقْدِيرِ اَلْهِمِّي اَقْعَ مَيَكُونُ تَقْدِيرِ اَلْهِمِّي  
 مَتَقَنِّي عَلَيْهِ اَلْهِمِّي اَقْعَ مَيَكُونُ تَقْدِيرِ اَلْهِمِّي اَقْعَ مَيَكُونُ تَقْدِيرِ اَلْهِمِّي اَقْعَ مَيَكُونُ تَقْدِيرِ اَلْهِمِّي  
 مَيَكُونُ تَقْدِيرِ اَلْهِمِّي اَقْعَ مَيَكُونُ تَقْدِيرِ اَلْهِمِّي اَقْعَ مَيَكُونُ تَقْدِيرِ اَلْهِمِّي اَقْعَ مَيَكُونُ تَقْدِيرِ اَلْهِمِّي  
 رَا حَلَقَ مَيَكُونُ تَقْدِيرِ اَلْهِمِّي اَقْعَ مَيَكُونُ تَقْدِيرِ اَلْهِمِّي اَقْعَ مَيَكُونُ تَقْدِيرِ اَلْهِمِّي اَقْعَ مَيَكُونُ تَقْدِيرِ اَلْهِمِّي  
 مَيَكُونُ تَقْدِيرِ اَلْهِمِّي اَقْعَ مَيَكُونُ تَقْدِيرِ اَلْهِمِّي اَقْعَ مَيَكُونُ تَقْدِيرِ اَلْهِمِّي اَقْعَ مَيَكُونُ تَقْدِيرِ اَلْهِمِّي

الى غير ذلك من الاقوال الخفيفة بولابا احمد ويلي راجعة اليه في هذا الباب  
 که مردی خبری بخانه رفت که در آنجا با دخترش شش شمشیر پیدا نمود که مرد و دختر جدا  
 پاره کند زنی در دست پیش روید و شمشیر از دستش گرفت و گفت که شرم نهایی دین مذمت در آنجا  
 مذمت صاحب بن عباد را قضی اخوش کرده و مرد مسلمان و دختر بی گناه را سیرجانی و خود را رنج  
 مرد گفت که محمد که حق تعالی مرا چنین بی سوادانی که مریض فرموده نزدیک بود که خون و بیک  
 را بر گردن گیرم و بار که رخصه شریک شوم پس اینها انچه شناع را از قضا و قدر الهی فهمید دل خود را  
 با بیکناه ایتم فالتهم اسدانی یوفکون اما مقننه پس آنکه از اینها بنده را بقدرت مستقلة تخصیص  
 و قائل اند باینکه خدا اعمال را بعباد و نفویض نموده و در آن خل نمیکند بلکه نمیتواند کرد پس مثل قول  
 اجل است و این نفویض غیر تفویض سابق است این هم مثل قول صیبه یا اجل است ازین جهت معتزله و غیره  
 ذم فرموده اند که قائل مولانا المجلسی تبیین کل کلامها ضال صادق فاینکه الی الاضواء  
 استحق خیرا دنیا الیه موالا مرین الامین لکن جمیع معتزله چنین قدرت بنده قائل نیستند بلکه جمعی از آنها  
 بر وفق معتقد امامیه قدرت بنده اخیر متقل میدانند و احادیث باثوره در باب استطاعت بنده مختلف است  
 بعضی فی استطاعت است بعضی اعله الاثر اثبات آن می نماید و مراد از استطاعت منفیه همین است  
 مستقلة است مقصود از استطاعت شنبه قدرت غیر متقله قلبی از امام جعفر صادق  
 علیه السلام روایت کرده که آنحضرت در تفسیر قول توکما وقد کانوا یدعون الی  
 السجود و هم سالمون فرموده و هم مستطیعون لیستطیعوا الاخذ بامر الله  
 امر و ابیه والترك لما نهوا عنه وبذلك ابتلوا حاصل معنی آنکه اگر نمیکند سجدت  
 بودند کافران که دعوت کرده میشدند بسوی سجود و حالیکه سالم بودند و محصل تفسیر  
 آنحضرت آنست که تکلیف بسجود بآنها میکردند و حالیکه استطاعت قدرت

داشتند بر امتثال فرمان او و ترک مناسبات و محبت بین قدرت و اختیار بندگان استلزامی  
و از پیش ایشان بچنان حضرت باری جل شانہ بوقوع آمد و محمد بن ابی عمیر بنطریق بعض اصحاب  
از آن حضرت و این سخن کرده که میفرمود که فاعل نمیشود بنده مگر در حال استطاعت و گاه است که  
مستطیع فاعل نمیشود و لکن فاعل استطاعت ضرورت علی بن یحیی بن یحیی از حضرت امام  
عسکری علیه السلام روایت کرده که جناب امیر علیه السلام جماعتی از اهل کوفه گذشتند و علی بن یحیی را  
خصوصی نموده قدری با هم دیگر محاصره می نمودند و می گفتند که اینها فرموده اند که استطاعت امر مع اسماء است  
ابداً نیست است که جماعتی از آن حضرت بگوید پس آن حضرت فرمود که اگر گمان داری که تو با عانت خدا استطاعت  
و قدرت داری پس نیست باری قدرتی با استقلال بر هیچ چیز و اگر گمان داری که تو با خدا استطاعت  
داری پس گمان کرده که تو با او در ملک و شریک هستی و اگر گمان میکنی که تو بدو ضد استطاعت هستی پس  
بدستیکه دعوی بویست کرده پس عرض کرد که یا میرا مومنین بخین است بلکه میگویم با استطاعت  
یعنی قادرم بواسطه آنکه خدا را توانائی بخشیده و بسبب اعطای اسباب آلات پس آن حضرت فرمود  
که گاه باش اگر تو غیر از انکه میگوئی بر آنکه کردنت را میزدیم و شیخ محمد بن یعقوب کلینی روایت  
کرده است که مردی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سوال کرد که آیا جبر کرده است خدا بر  
بندگان فرمود که نه گفت امر را بر ایشان گذاشته است فرمود که نه گفت پس چه کرده است فرمود  
که لطفی از پروردگار تو در میان هست آنحضرت مجلسی علیه الرحمه در رساله مفروقه خود فرموده که شیخ  
صدوق محمد بن بابویه در کتاب تحفیه و کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام بسند صحیح روایت  
کرده از سلیمان جعفری از ابی الحسن رضا که مذکور شد نزد آن حضرت مذهب جبر و تفویض پس  
حضرت فرمود که آیا بختیم بشما دین یا باصلی و قاعده کلی که در آن باب اختلاف کنند و محاصره  
کنند شما احدی از شما الحان مکرانکه او را در هم شکستید و حجت او را باطل کردید بگویند که مصلحت

مصلحتی در آنی شفاعت خواستی کرد پس حضرت فرمودند بدینستیکه خداوند عزوجل اطاعت کرده نشود  
 باز آید که خداوند بکند ایشان را بر طاعت و عصیت نکرده شده است بخلی تا آنکه ایشان را از عصیت  
 باز داشتن و ایشان جداوند خود غالب باشد باشند و مهمل نگردد بشاید کار از دست خود  
 اوست تا آنکه سرخیز که تملیک ایشان کرده است اوست قادر بر آنچه ایشان را بر آن قادر گردانیده  
 است اگر فرمان پذیر شود بگردگان بطاعتی نیست خدا صرف کننده ازان و اگر اراده می کند  
 پس اگر خواهد که حاصل شود میان ایشان میان آن عصیت میکند و اگر حاصل نشود و بکند پس  
 ایشان در آن کار داخل نکرده است پس فرمود سر که ضبط کند حد و این کلام تحقیق که در جمیع  
 و مباحثه بر مخالفان خود غالب میکرد و در کتاب کثر الفوائد روایت کرده که  
 حسن بصری رضیه بخدمت حضرت امام حسن مجتبی علیه التحیه و الثنا نوشت که نزد ما اختلاف شده است  
 در تقدیر اعمال در استطاعت عباد حضرت نوشتند که آنچه من دیدم این قابل اهمیت است  
 که سر که ایمان ندارد و بقدر خدا در سر خیر و شر کافر است و سر که کنا ما را بخند نیست و در فاجحیت پس  
 مضمون حدیث گذشته را نوشته اند و در آخر آن یاد کرده اند که بلکه حجت در برابر ایشان تمام کرد  
 که بایشان شناسانید آنچه از ایشان طلبید و ایشان را راه وادوبوسی کردن آنچه از ایشان  
 طلبید و نکردن آنچه ایشان را ازان نمی کرد و خدا هست حجت بالغه کامله بر خلق و اسلام بدانکه  
 بعضی است مسک حسته اند و اثبات جبر بر علیه الله خالق کل شیء و بعضی وایات  
 قشایه شیعیه که بظاهر دلائل بر جبر واد و مثل ما رواه الکلینی عن محمد بن مسلم  
 عن ابی جعفر علیه السلام قال ان فی بعض ما انزل الله تعالی فی کتبه فی  
 انا الله لا اله الا انا خلقت الخیر و الشر فطعن لمن اجريت علیه الخیر  
 وویل لمن اجريت علیه الشر و مثل ما روی القمی عن ابی عبد الله قال

قال سبحانه و خلنا الله الا انا خالق الخيد والشعر مثل رواية معاوية بن وهب عن ابن عباس الله عليه السلام انه كان يقول لما اوحى الله لي وحي وانزل علي واية اني انا الله الحديث خاتم عبد العزيز دهرى بعد قتل ابيه روايات كفتة كدرين و ايات حضرت ابي بصير ان اكتب ما وحي كلام الهى نقل سفير مايد و انهم فرق ما ميشه كيا سيم پوشى كرده كوئيد كه شعر و معاصى كفو فسق مخلوق عيسى بن آدم و بنى ايجان اند و فاعل و كير ابا خدا شريك ميا رنند و خدا را عبد العزيز دهرى ماين و ايات عجب باشد كه كافر مكرش غ و پندارد لكن تعجب است فاضل معاصر سيد كاظم رشتى كه با او عايشى شيع در بيان ايت قعيد سفير مايد الثالث توحيد الافعال يعنى همه افعال از دست فاعلى غير او در عالم وجودست قال مولانا العصال و مر اقدام الرجال انكر هذا التوحيد فانه زعمانهم اني نافي الاختيار فى افعال العباد و اين قول فاضل مذكور بطر احوال مخالفين واقع شده چه ابلست ميگويند كه خدا خالق كل شى پس اگر بنده خالق افعال خود باشد شرك لازم خواهد آمد و بعضى اتباع فاضل مزبور در افعال كلامش گفته كه آنچه در بعضى احاديث وارد شده كه حق تعالى خالق خير و شر است مراد از ان خلق تقدير است خلق كوتى چنانكه در روايت اش از حضرت صادق عليه السلام مرويت و ميم است مراد است از اجل سيد محمد كاظم رشتى در رساله بهبهانيه در توحيد افعال حضرت اين در سوال و كبره غير اني طلب از كلام بلاغت نظاشن فهميده فتمش سقيم استى بايد دانست كه كبره تمام كلام فاضل رشتى ملاحظه نموده باشد پيداند كه اين تاويل در ان كنجاشن از چه فاضل مزبور توحيد مستطور بابد و عنوان بيان نموده بكي كه بر وفق اصول شيعه است در رتبه توحيد عوام قرار داده گفته و بيان على الاقرب الى الافهام فى رتبه العوام بهوان و چنانچه

ایک دفعہ ایک شخص نے ایک عورت کو دیکھا تو اس نے کہا:

حضرت مولانا  
سید محمد  
مفتی صاحب

ج

استدقی اقبال بیان لایستار که احدی فعلی و استیعین با جندی اشارة خلقه و بیانی افعال الخافیه  
 و ان کان یغیره ایضا فعل با جاسته تعالی و اقداره ایا که کافی الافعال الاختیاره للعبادین  
 کلمه است که این بیان بنابر مذاق کسانی است از علما که فرق نمیکند در میان این صفت  
 و افعال صادره با اختیار بندگان و افعال غیر اختیار شیان مثل حرکت مرغش و ماهی و مانند آن  
 اختیار را در آن بدخلتی نیست اما بیان این توحید بنابر مذاق علما که فرق نمیکند در خلق و ذات  
 و صفات تصدیق کرده اند بقول حق تعالی قُلِ اللّٰهُ خَالِقُ كُلِّ شَیْءٍ وَ قَوْلُهُ وَ مَا خَلَقَکُمْ  
 وَلَا بَعَثَکُمْ إِلَّا لَتُکْفِیْنَ وَاحِدَةً وَ اذْ رُوْنِیْ مَا اَخْلَقْتُ مِنْ لَّا رَءِیْنِ اِنْسَانٍ اَوْ  
 کرده اند اقوال امیه علیهم السلام را که هر چیزی مشیت و اراده و قضا و قدر الهی واقع میشود  
 و حدیث قدسی است انا الله لا اله الا انا خلقت الخیر و فطو به لمن اجرته علی  
 و خلقت الشر فویل لمن اجرته علی یدیه پس تفرقه نمیکند در میان ذات و صفات و مشیت  
 و شرائط بلکه میگویند که سرچشمه است بفعل خداوند عالم است که جاری میفرماید آنرا بعد از آنکه منظر  
 لازم نمی آید چه خداوند عالم جاری میکند عطا میفرماید بهر کسی آنچه طلب میکند خود او بزبان  
 استعداد خود این استعدادات نیز بفيض الهی و بسید فالاشیاء علی جبهه الاطلاق است تا بگویند من  
 کن و اختیار آنها و قابلیات آنها انما نشأت عنذ فیکون فهدا سر الامر من الامر من و بیان حقیقیه  
 هذه المسئله علی ما کشف القناع عن وجه المرام ابی البتة الا کتمانہ لعدم تحدد العقول و لما قال  
 امیر المومنین علیه السلام لما سئل عن ذلک بحج عمیق لا یجله و سئل  
 ثابته فقال طریق مظلم فلا تستلک انتی بخصا الحال نظیر انصاف ملاحظه بود که  
 که تقریراتی که آنرا از درجه فهم عوام بالاتر نوشته و تفرقه افعال اختیاریه و غیر اختیاریه در آن  
 تقریر از میان برداشته و تفرقه استعداد که من کتب مخرج الاستبصار به شرح فضل



بن فریدان ناصبی است که قرار امن مردم بجز آن تنگ نشود اضطراب عباد را رفع ساخته  
 نزد حق تعالی دار و دکان ندارم که کسی از مدعیان شیخ بخین کلمات تقوه نماید <sup>لفظ</sup> <sup>مجاز</sup>  
 مدعی عقیده با عز <sup>مجاز</sup> شیعیان واضح است باری بفرماید که اگر مرادشان از خلق خیر و خیریت  
 تقدیری بوده خلق کونی پس حید افعال چگونه تحقق خواهد شد بلکه این نوع حید خیر و بد و این  
 تقدیر قوله فالاشیاء علی وجه الاطلاق اما کون من امره کن چه مصروف است اهد و است مطلق و بعض  
 بر آنکه در میان فعل اختیاری غیر اختیاری مثل سائر شیعیان فرق میکند بعدم تصدیق  
 بکریه الله خالق کل شیء و حدیث کل شیء بمشیة الله و قضائه چگونه درست خواهد  
 چه اینها کلی عموم تقدیری است که در حد و تفرقه آنها در خلق کونی اگر نه فاضل رشتی مسلم  
 پس طعن مشترک الورد خواهد بود و اگر مسلم نیست پس برین فتن طاعن از حریم شیعه لازم  
 خواهد آمد پس حکم باینکه کلمات فاضل رشتی را طهارت از مزیه فضل و معرفت اسرار نمود و بنید که پیش  
 غیر از عقل و ترقع بر حکمین با سیه بامیل الی العلل است که آنها نیز بقا و بعض حدیث قائل بقول  
 اهل سنت اندامی بگوید و نهی آنحضرت از خوص درین سبک برای همین است که مردم  
 اتقوا ویل باطله اهل جبر از جهت وقت تمام گرفتار نشوند پس فاضل مذکور را زعم اشتباه  
 لازم بود نه آنکه در تعویب شبهات عامه کوشد و الا آن شرح فی جواب تبجاج اهل اهل سنت و  
 تبجج کلماتی که فاضل با جواب استلال بکریه الله خالق کل شیء پس تم تفضیل گذشت باز بقدر امکان  
 که ما ترید خفیه نیست قائل اند باینکه اراده مخلوق بندگان است پس تخصیص و تشریک غیر خلق ایشان  
 لازم است با آنکه خداوند عالم خود منزه بیدبارك الله احسن الخالقین پس غرر بهترین خالقان  
 گفته و این امر دلالت بر وجود خالق دیگر دارد پس جمیع این لایات دلالت میکند بر اینکه مراد از کریه الله  
 خالق کل شیء نه خالق کل شی من الجواهر و الاجسام البتة غیر خدا بر خلق کسیر و صغیر جواهر و اجسام

سازمان فاضل رشتی  
 از حدیث شیخ  
 خواهد بود

و اما قاضی میث قال الله عز وجل ان الذين تدعون من دون الله  
 ذبابا و كوا جمعوا له و ازینجا لایح شد که انچه اختصاص بخداوند ما  
 و اجسام است خلق حرکات و سکات و اینچهها من الاعراض و چنانچه بدین باشد و ما  
 انکه خود میفرماید قرشاً فلقوا صر و قرشاً فلقوا صر و قرشاً فلقوا صر و قرشاً فلقوا صر  
 السموات و الارض و ما یبیکهما الا بالحق و ایست که کفر حق نیست پس مخلوق  
 خدا نباشد و خود میفرماید یا ایها الذین امنوا ارکعوا و اسجدوا و اعبدوا ربکم  
 و طلب فعل از تکلف نامور دلالت میکند بر قدرت او پس حکمیته نمی قدرت از و توان که در و شریک  
 شد که از خالق بر قول او تعالی اسد خالق کلشی مقدر کلشی مراد باشد و اما جواب اخبار دال بر  
 این نیز وجه است اول آنکه احادیثی که بر نفی جبر است ان میگوید است باده عقلیه و آیات حکمه  
 قطعیه پس مخالف آن با بطروح است لاحتمال الوضع چنانکه از چندین و آیات لایح میشود و صد  
 در کتاب حمید و میمون اخبار الرضا علیه السلام بسند خود از حسین بن خالد روایت کرده که  
 عرض کرد دم بجزرت آنحضرت که اسی فرزند رسول مردم نسبت میکنند با بلیت علیه السلام  
 تشبیه جبر را بجهت آنکه از آبابی طاهرین آنحضرت و آیات دال بر ان ارکعت آنحضرت فرمود  
 که بگوای پس خالده که روایات تشبیه که از آبابی من در تشبیه منقول شده بیشتر است یا اخباری  
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در این خصوص مروی که دیده عرض کرد که انچه از جناب رسالت ما  
 درین باب مروی شده بیشتر است پس آنحضرت فرمود پس چه نسبت  
 این قول پیغمبر خدا نمی کنند عرض کرد هم که گمان دارند که چنین روایات  
 آنحضرت اقرا و بهتان است آنحضرت میگوید ازین کلمات ارشاد فرمود  
 حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند پس همچنین آبابی طاهرین

چنین کلمات را فرموده اند و مردم را بآنحضرت اقترب نمایند و جز این نیست که آنحضرت  
 به تشبیهی که غلایان که عظمت الهی را بکسان خند پس بزرگتر که آنها را دوست دارند  
 و دشمنان ایشان را دشمن دارند و پس را دوست داشته است الی این قال یا بن  
 خالد من كان من شيعتنا فلا يجدن منهم وليا ولا نصيرا في طرقتهم كما  
 اتفقوا فقهها للامة روى بطريقهم عن ابن عباس عن النبي روى ابن ماجه  
 ايضا من اهل السنة انه قال قال الله تعالى انا خلقت الملق و خلقت  
 الخير والشر فطوبى لمن لم يزل على يد الخير وويل لمن قد رت على يد  
 الشر واما ما استنبطت من خلق تقديرى وبقوله ما فى اخر الرواية فطوبى لمن قبلت على  
 يد الخير احييت وضمين خلق كفى خيرا من شر الزندكان منى كند و فاعليت افعال وادار  
 سلب نيمار و پس تفرقه میان افعال اختیارى بندگان میان امور اضطرارى و خلق کونى حق  
 خواهد بود و منافى تصدیق بعجوم آیت روایت که دال است بر تمول خلق تقدیرى را بى تأمل  
 نیست فخر المومنون المصدقون تعجب است از فاضل شمسى که این عموم را که تعلق بخلق  
 تقدیرى را در منافى تفرقه موصوفه دانسته است بآیه تفرقه را از مصدقین آیه و حدیث بر  
 چشمه شمسى از این شى عجاب گوید احادیث و آیات تفرقه را که رافع جبرند تصدیق کرده است  
 بالمعنى ان كان الایمان بالقصور اجبا الی البیان و فی بیان ایشان خواهد بود و محصور و غیر  
 کنندگان را تصدیق بى اختیار نبوده و خصوص باینکه بزرگواران و اقامى لغرض نمیکرد  
 و اما الهادى الی سوار سبیل **فصل ششم** در بیان آن که حق تعالی حکیم است کما یستحب  
 و منوط بکمال و مصلحت است فعل عیث بى فائده از او حاصل نمیشود و او را افعال غیر  
 حکمت با غیظ و غیظ و یا باشد کما غیر من افعال الهی به بیان دیگر و در غرض تقدیر

نفعی از برای خود نوشت و این قول از اجماعیات و ضروریات نیست بخت و قدر از ایشان  
هم بایشان موافقت کرده اند و اشاعره به تبعیت حکما میگویند که افعال معلول باغ از میسرند  
اگر چه معترف اند باینکه فعلی از افعال او تعالی مقدرین با انواع حکم و ثبات می باشد لکن گمان می  
که حق تعالی مقصود از این افعال این ثبات نبوده است اگر چه بر این مترتب شود بلکه محال است که  
فعل او خالی از این ثبات باشد و بی حکم از اهل علم بحسب ظاهر انکار اشتغال افعال او تعالی  
بر مصالح و حکم ندارد و اگر چه اشاعره فی المعنی منکر غایات اند جناب الله مرحوم اصلی احد حجت  
در صوارم منیر میگوید که بعضی از اشاعره چون سخاقت این قول را مشاهده نمودند برای حفظ ناموس  
امام خود گفتند که ابو الحسن شعری افعال حق تعالی را که معلول بعضی نباشد اما مشتمل بر این افعال  
او را بر حکم و مصالح انکار نمی کند و این در روح محض است چنانکه توضیح این معنی در کتاب عجا و الاسرار  
کرده ایم و کیف لایکون کذلک حال آنکه یکی از جمله ادلا و ادبائش مثل قمر رازی و شارح توفیق  
و شارح مقاصد نیست که ادام غایت و مصلحت است در مثل تکلیف کفار و تخلیه آنها و زمار با جو  
آنکه او تعالی میداند که چون آنها را تکلیف خواهیم نمود ایمان نخواهند آورد و حال آنکه بعضی از افعال  
الله تعالی غیر معلول باغایه اصلا مثل تخلیه کفار النار از لافع فیها لاحد و عبد الغریز و بلوی میگوید  
که پیدا کردن شیطان و امثال قدرت تجشیدن او را بر اعتوای بنی آدم و تصرف او را  
بدل هر یک از ایشان ماده اصل را قطع میکند انتی بقطعه و مانند این از کلمات پیغمبر آنها دالات  
می کند بر آنکه دعوی اشتغال بر فعلی از افعال الهی بر حکمت و مصلحت که از ایشان صاف و عیون  
لسان است و در باطن شکر حکم و مصالح ربانیه هستند و نسبت عجب و تعجب البوی از تعالی روا  
میدانند و حال آنکه حق تعالی منیر ماید لک حسبتکم انما خلقناکم عبثا و حق است که هیچ فعلی  
از افعال او تعالی خالی از حکمت و عاری از مصلحت نیست اگر چه لازم نیست که عقول ناقصه نمکینه

حکمت حکیمانی افکار الهیه را در سید لکن آنکه بر عقول نخبه خود تکیه کرده اند و بر او مرام یکپارچه خود  
 انداخته اند و مصالح و تدبیر و بر صانع رجحان الغیب می نمایند و در توحید مفضل از حضرت  
 یار و علی سلام مرئوسات ان الشکاک جهل و الاسباب المعانی فی الخلقه  
 وقصرت افهامهم عن تأمل المصوب الحکمة فیما ذل التباری جل قدسه  
 و بر ائمن صنوف خلقه فی الذر و البحر و السهل و الوعر فخر جواب قصر علمهم  
 الی النجوم و تضعف بصائرهم الی التکذیب العنوی حتی انکروا خلق الاشیاء  
 و ادعوا ان کونها بالاهمانه صنعة فیها ولا تقدیر و لا حکمة من منیر  
 و لا صانع تعالی الله عما یصفون و قائلهم الله انی یوفی کون فهم و ضلک  
 و عما هم و تحیرهم بمنزلة عیسان دخولوا دارا قد نبئت تقرب بناء واحدة  
 الی اخر التمثیل من کلامه الشریف خلاصه اش که بعضی از محدثین که اخبار مانع بر  
 حکیم می نمایند و میگویند که آنچه واقع شده است از روی صنعت و حکمت تدبیریت و اشارت  
 بعضی از غول که بسبب نقصان عقول خود چون با دراک مصالح و حکم عالییه شیائ نمیتواند  
 رسید زعم میکنند که این امور خالی از حکمت و مصلحت است پس حق تعالی بلند تر است از آنچه  
 سینها و صنف میکنند پس اینها ضلالت مثل کوری چندند که داخل شوند در سرائی که در نهایت  
 نیکویی و استحکام باشد و فاخر ترین فرشته ها در آن کسره باشند و آنچه در کار باشد از انواع  
 باکول و مشروب پوشیدنی و سایر چیزها که آدمی آن محتاج است در آن مهیا کرده باشند  
 و هر چیزی را در جای خود و محل مناسب قرار داده باشند باز از نیکو و بد هر دو پس  
 آن که در آن در آن سرائی فیح البیان بجانب است چیست و کنند و داخل بوی آن  
 شوند با دیدن این همه که بنام سرائی مشاهده نمایند و نه آنچه اینجا برای ایشان مهیا کرده

باید باشد که گویا نه باشد بر طرفی یا چیزی که در موضع و موقع خود گذشتند و نه  
تجلیج بان داشته باشند و ندانند که بجهت درین موضع گذشتند و بای چه میباشند  
و باین سبب خشم آیند و غضبناک شوند و ندمت کنند و بنا کنند بر اربعه همین است  
حال این کرده و در انظار هیچ منکر آن انداز حسن تقصیر میجو و کمال تدبیر عالم وجود زیرا که چون  
آنها ان ایشان دریافته است سیاب علل و فوائد بسیار میگردند و درین عالم امکان  
ندانان حیران نمی نمند آنچه درین سرکار رفیع از اتقان خلقت و حسن صنعت و درستی نظام و چون  
یکی از ایشان مطلع گردد بر چیزی که سبب آنرا نداند عقلش حکمت آن را سد مبادرت می یابد  
آن وصف میکند آنرا بخطا و قلت تدبیر و اشاعه که تبعیت فلاسفه و امثال آنها اعتقاد  
و از مدیانه که افعال خواب یا بر تعالی معلل یا غرض و غایات نمیشود می بیند از آنکه اگر افعال  
حق تعالی اند برای غرضی غایتی بوده باشد لازم آید که او تعالی در ذات خود ناقص بوده باشد  
و مستکمل بخیر خود باشد چه این غرض و غایت البته در حق فاعل اصلاح و اولی خواهد بود و همین  
معنی کمال نمی نمند که چون ذات مقدس او کامل من جمیع اشیاء است مقتضای کمال آن ذات  
که ایصال نفع بغیرش ناید و در صورت تحقق شرائط و ارتفاع موانع خود را از ایصال  
منافع باز ندارد پس سبب نفع با وجود قدرت و ارتفاع موانع نقص است  
اگر حق تعالی چیزی را بدون غرضی غایتی واقع سازد و در افعال خود دلاعی عاید خواهد  
و صد و عبت از لوازم منفه و بی خردی است حق تعالی خود فرموده است مَا خَلَقْتُ  
الْإِنْسَانَ إِلَّا لِيَعْبُدُنِي فَيُرْمَوْهُ هَبْ وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ  
وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا لَعَيْنٍ وَإِيصَال نفع اگر نسبت ذات او تعالی از عدم او  
باشد چه عیب چه نقصت چه این امور از قبیل صفات فعل است البته فعل او تعالی چیزی را

در وقتی و در آن در وقتی و دیگر اولی و ایلی می باشد و چون این امور اعتباریه و اضافیه  
 بر اینها لازم است بجهت آنچه بر ذات کماله اش و انمی اند شد است که در صفا کماله ذات خود محتاج  
 به دیگری باشد اما این امور اعتباریه و اسمای اضافیه که از جهت صد و افعال بذات و اعتبار  
 می یابند در حقیقت خالی بودند از اینها و در وقت غیر اصلیه عیب است نه نقص نه انصاف آن  
 در وقت اصلیه بدون استکمال بلکه کمال است که از ذات او صد و می یابد و اگر این استکمال  
 خوانند فلا مشاعه فی الاصطلاح و لا عابته قیه چه حکم کمال ذاتی بر کمال فعلی جاری نمیشود  
 از جمله آنچه بطلان این عقیده فاسده اینها را زیاده تر و ضوح و ظهور میدهد است که جمیع مسامحه  
 و وجه حکمت که در افعال او تعالی مجتمع است لازم می آید که اصلا از آن افعال مقصودش نبود  
 باشد مثل آنکه خلقی چشمنها و حیوانات بنا بر ابعاد در رویت نبوده باشد و شفقت جلیده  
 که بر آن مرتب میشود و تعالی را باعث بر اعطای آن نگار دیده باشد و همچنین خلق آفرین اسماء  
 برای شنیدن کلام و دریافت مطالب آن و استماع آوازها بطیور و دوحوش و الحان طبع  
 نبوده باشند و دندان برای خردیدن غذای سخت مخلوق نگار دیده باشد و خلقت دست برای  
 غلبه نبوده باشد و پاهای راه رفتن مخلوق نبوده باشد و همچنین سایر آنچه در آنهاست از  
 اسامی و جوارح و غیره خلقی که در نیاز برای سوزانیدن و تبر و دوت در آب برای دس  
 و غیره خلقی که در نجوم برای روشنی معرفت حساب شب و روز و سال و ماه و غیره و اما  
 اینها را بخواهیم در این قصد فواید و انتفاعات آن جائز دارند و تعلیل افعال او که خودش  
 فرموده است باطل انگارند و بنا و بیل و دراز کار شست شوند و اگر تمام لوازم این قول مخفی  
 اینها مبیین شد و کلام بطول می انجامد و درین مختصر کتب باین قدر اولی است و اکثر است

۱۴۹

بیانات قرآنی و احادیث نبوی علیه السلام ملو و مشحون است از نیکه افعال و تعالی تعصدا  
 و خایات آن واقع میشود فصل منقسم در بیان معانی لطف و توفیق و خذلان و ابتلا و محض  
 و محج و استدراج بدانکه اکثر تکلمین امامیه معتزله گفته اند که لطف بحسب عقل است و بعد از آن  
 اما بعد از او و لکن نزد فلاسفه لکن نه شراطیاتی الیه الاشارة و لطف نیست که مکلف از روی  
 کرده و اند بطاعت و دور کرده و اند از معصیت با بقای اختیار مانند فرستادن غیر از آن و  
 کردن اما مانع و حد ثواب و عید عقاب و دیگر الطاف الهی خواه از نعم باشد و خواه از قبل  
 الم خواه عدمی باشد و خواه وجودی پس اگر محصل واجب بلکه مطلق فعل حسن را چه باشد توفیق است  
 و اگر محصل ترک معصیت باشد عصمت و الا مقرب بعضی مقرب بالمعنی الاعظم تقسیم کرده اند بنا بر  
 و غیر بنا بر گفته اند که لطف با حق آشنائی که واقع شود نزد آن واجب قولاه لم یقع معصیت  
 بتوفیق آن لطف که آنی که در وقت آن قبیح مرتفع شود و قولاه لم یرفع نامیده میشود بتوفیق  
 و خذلان عبارت است از منع لطف بدانکه اگر چه کلام اکثری از علمای اعلام بمقام بیان محج  
 لطف خالی از اجمال نیست اما آنچه محققین اعلام مثل علامه مجلسی و بجا و غیر آن و والد ماجد علام  
 قدس القدر و اتهماد کتاب صوارم و عماد الاسلام درین مقام تحقیق و تفتیح فرموده اند محصل این  
 نیست که اطلاق لطف در کلام علمای دین چند نحوه آمده اول لطف مطلق است که مذکور در  
 فعل ما موربه و شته باشد دوم لطفی است که از داخل در تکلیف اقتدار نباشد بهمین نسبت معنی  
 معروض میاید تکلمین امامیه قائلو اللطف ما یقرب الی الطاعة و یبعد عن المعصية و لا یمکن خطا  
 الیکمین و لا یبلغ حد الا بالیاسوم معنی است که نزدیک و دور را شامل باشد یعنی آنکه قریب ز و از حد  
 کرده اند از معصیت اعظم ازینکه خلعت و تکلیف باشد یا علامه مجلسی در تجلین صغیر ماید که لطف  
 است و است بحسب عقل و لطف امر است که مکلف از روی کرده و دور کرده و اند از معصیت

فصل پنجم در بیان مسکن  
لطف و یوفیق و صلاحات  
و ابتلا و بخشش و محنت  
و استدراج

فہمینی خندان

فہم  
تحقیق و تنقیح جاب غفران  
جلاب نراہ



فرستادن پیغمبران و نصب کردن امامان و عید عقابیه امثال انبیاء و ائمه  
 المقاصد اللطیف المقرب کلاهما از راق الآجال و القوی احوال العقل و نصب الاده و ما شیه  
 ذلک کلام علامه در کتاب الفین صریحست در اینکه اعطای قوه عقلیه از جمله لطف است و کلام  
 سید مرتضی ضی السعینه مصرحت باینکه معرفت لطف عام است و اینهمه دلالت میکند بر  
 عموم لطف پس لطیفه داخل در ممکن و اقتدار بر طاعات و ترک سیئات در شده باشد  
 یعنی اسباب الآتی که بند کار باندون آن توانائی و اقتدار بر طاعات و ترک معاصی بهم  
 بنشیند و سید شل خلق زبان و دیگر اعضا و جوارح برای شکر و دیگر طاعات و احوال عقل  
 و امثال آن و جمیع آنچه تکلیف امثال آن بران موقوف است البته اعطای آن بر او تعلق  
 و جب است و الا تکلیف بی وجه تحقق شود و بعد از شبهه الوجوب المشروط فی جمله من المواضع سیم  
 المواد و التجزیه من خص اللطف بغير الممكن نظر الی ان وجوب التکلیف فرع التمكن التکلیف التام  
 ولكن اصول التکلیف اذا ثبت انه واجب التکلیف فیه یوقوف هو علیه الا لازم مناقضه النص  
 و انما انجم تحت فرستادن پیغمبران ظاهر ساختن معجزات بروست ایشان اقامت دلائل بر حقیقت  
 عقائد حقه چنانکه نیست در اینکه از جمله شرائط تکلیف علم مکلف است یا ممکن او از علم چیزی که در آن  
 تکلیف مقرر شده و قدرت او بران فعل و انمضی در سمعیات بدون بعثت پیغمبران رسالت  
 رسالت صورت نمی بند پس وجوب آن ثابت باشد اگر چه بحسب اصطلاح خاص از لطف نبیند  
 و اما اینکه جمیع آنچه قریب از وظایع و بعید سازد از گناهان که خود خلقت در اعطای مکرر  
 قدرت نداشته باشد و فعل طاعت و ترک آن بدون آنهم مقصور تواند شد پس وجوب آن  
 بجملة ثابت است و خلایق معروف در میان مکملین ایمیه و ان نیست اگر چه مولانا المجلدی  
 بحار در ثبوت آن از روی عقل استشکال فرموده و ملا طاهر نظامی را بیده انکار آن نمود

بنوده لکن انکارشان بیشینه و از بایده اعتبار ساقط است و کما در الوجوب علی  
 الاطلاق است شکال خود مجلسی علیه الرحمه با عتراف ثنائی وجوب حق البقین که تصنیف آن  
 متأخر است لایق اعتنا نخواهد بود و مع ان الاستشکال فی الوجوب من جهة العقل لا یستلزم  
 الاستشکال فی اصل الوجوب لومرجه السمع او الاجماع و دلیل مشهور بر وجوب آن نیست که اگر  
 خداوند عالم باوصف آنکه طاعت مطلوب است لطف مقرب بعمل نیاورد و مناقض غرض خود  
 خواهد بود و ملاطافه در جواب آن گفته لایسم که غرض او طاعت و ایصال ثواب باشد بلکه غرض  
 او تعریض ثواب است و بنابرین ترک لطف مناقض غرض نخواهد بود و جوایش نیست که مسامحه  
 طاعت و ایصال ثواب غرض مقصود از تکلیف بوده باشد علی الاطلاق کنجایش ندارد و تعریض  
 ثواب هم عایش ایصال ثواب است زیرا که فایده تکلیف بحدود علم القیامه عائد نمی تواند شد لا  
 تعالی پس عالم نخواهد بود و مکرر بنده کان آن فایده نیست که حصول ثواب از تقاع مدارج تقرب  
 رب الارباب آری نسبت بجفا غرض از تکلیف محض تعریض است نه برای مومنین یا انکار غیر  
 علیه الرحمه فرموده است که ایجاب لطف ازین راه است که منافعی عدل است بلکه ازین جهت  
 که منافعی کرم است پس انکار وجوب لطف مقرب مطلقا و لو بالنظر الی جمیل که مراد حکمت  
 مسامحه ندارد و مناظره مشام با عمرو بن عبیدیم مؤید است و سیاقی حکایتها لکن لازم نیست  
 او تعالی در هیچ جا ترک چنین امری نفرماید چه وجوب انجین لطف من حیث انکسبیت  
 بجمیع مکلفین ثبوت پیوسته علمای شیعه بعدم عموم آن تصریح فرموده اند با جمله مختار  
 امامیه چنانکه وجوب لطف است بجمیع منجاریشان است اسناد استدراج و ختم  
 و طبع و اضلال بسوی او تعالی و لانا الطبری در ذیل قول حقیقتا یضلل به کثیرا میفرماید  
 که اضلال کما هی معنی تخلیه علی وجه العقوبه می آید یعنی او سبحانه تعالی الطافیکه بمومنین جزا

علی ایماهم بذول سید ارو از کفار از ان منع می نماید انتهی محصل کلامه و از اینجا معلوم شد که چنین  
 لطف نسبت بعض مکلفین واقع نمیشود و چگونه چنین باشد و حال آنکه کفار و فساق که اهل لطف  
 ربانیه ندارند بذل الطاف نسبت با آنها سزاوار نمی باشد و سرگاه لطف عام نباشد پس شرط  
 ششم آنست که منوط بر رفع موانع خواهد بود و اگر ادعا کلیه نسبت بمن اجتماع فی الشریطه نمود و سوره  
 خواهد بود و ولعله مراد من اطلاق سرگاه این ادعاست پس بدانکه از جمله شرائط و وجوب است علم  
 باری تعالی باینکه مکلف عند حصول اللطف اقدام بکلیت خواهد نمود چه سرگاه بدانکه بذل  
 لطف نسبت بشخصی نفی محال و نخواهد بخشید فعل لطف لازم خواهد کرد و دیگر در جائیکه تمام  
 حجت قطع غرضندگان مانند آن از مصالح ملحوظ باشد و از آنجمله است بتقوی استحقاق  
 به حج بلا مرجع لازم آید قال الله السند المرفعی رضی الله عنه لا شبهة فی ان نعم الله سبحانه  
 للخلق اجمعین غیر ان نعمه ایضا ما یخص بها بعض العباد اما للاستحقاق <sup>بسیب تقصی الاحصاء</sup> آخر تقصی الاحصاء  
 و مراتب آن تفاوت است پس درجات لطف هم متفاوت خواهد بود و چه الطافیکه نسبت  
 بابنیا و اوصیا مرعی میباشد نسبت بیکران لزوم ندارد و از آنجمله است آنکه لطف متکلیف  
 نباشد و الامتناع غرض امتحان آید پیش خواهد بود و چه طاعت است که این خانه دنیا خانه آیه  
 و امتحان است محل تمیز نیکان از بدان پس اگر خداوند عالم جدا نیچرا که طبیعت فاعل طاعت  
 خواهان نیست میسر آید و سرانیه امتحان که مقصود اصل است از میان مرتفع گردد و مطلوب این  
 که اظهار مراتب قربان بآرگاه احدیت معلوم گمان رفعت شان ایشان است که با وجود  
 در این دار المحن انشتمیات نفس بر غویات طبیعت بسی و روبرو اند و در راه خدا  
 اصناف مصیبت و رنجها را تحمل نموده در هر حالت و هر صورت یاد خدا را از خاطر محو نکرد  
 اند و از هجوم بلا با مصائب تلک نشده و از فعل طاعات و اجتناب معاصی کاغذ غفلت

مورزیده اند و مقتضای حکمت ربانی بر مقتضای طبیعت خود همیشه ترجیح و تفضیل داده اند چنانچه  
آنها مثل حال کسانی باشد که طاعتات نفس را بر طاعت خدا مقدم دارند و اگر موفقی خوش  
نفسهای ایشان اسباب عکس برهم آید طاعت خدا را با عرض آرند و اگر بنا بر صلحی که خدا از ایشان عالم  
تلاست آن مطلوب مرغوب ایشان ابر و وجه مقرر و فوق نهد در طاعت او کسل و فتور را از او ببرد  
و بر قضاای الهی اضنی نشوند پس اگر بدون تکلیف و تیرستی از غیر مستحق و بدون جبران خانی بر  
هر یکی مقرر و متمنای او که عبادت ابدان متوسط سازد و بر او تعالی اجابت آن لازم آید چنانچه  
میان نفوس قدسیه علیه نفوس خبیثه حاصل آید پس در حکمت و رافت او تعالی مستقر گردیده که  
در اعطای قدرت و تمکن بر تکلیف سائر مکلفان از شرک و سیم سازد تا احدی را جای خجسته و محمل کلام  
و جدی با نباشد و ای امتحان و آزمایشی تیرستی از غیر مستحق در نظر ممکنان ظهور  
میان عالم خافل تحمل و شایسته و شایسته است و طبع ایشان فرماید تا اگر کسی از اینها متحمل  
این سوگردیده رضای الهی ابر رضای نفس مقدم دارد و سر قدر که ریاده تر رنج و الم در راه  
خدا برداشته ثواب جزای او عظیم تر فرماید و سر که رضای نفس شوم خود را بر رضای الهی  
مقدم داشت و قداوه اطاعت شیطان را در گردن انداخت چون او تعالی تکلیف امر  
ممکنی کرده و از و صد و آن محال نبوده حجت خود را تمام ساخته است و او را کنجایش  
کلامی و معذرتی نمانده آری اگر لائق محبت و رافت و تفقد و عنایت است اعانت  
او بتوجیه اسباب بطرف مطلوب خیر از روی استحقاق یا تفضلاً از او تعالی ظهور نماید  
و اگر لائق عنایت نیست بسبب شومی نفس و بدی خویشش حکیم علیم لطف و مهربانی  
خود را از و سلب میفرماید چنانچه مجمل از آن گذشت بر غیض امین صدق آگین کلام  
میمنت همت جناب امام المتقین امیر المؤمنین علیه الصلوٰه و السلام در خطب بیچ

و غیر آن کلام عظامی اعلام دلالت دارد که اگر آنرا با لایستجاب گریز کلام زبانی  
می انجامد لکن همیشه طری از فقرات خطبه حضرت امیر المومنین علیه الصلوٰه و السلام که موصوف  
است بخطبه فاصعه بابر تر که تا کید حجت بعنوانیکه جناب اخوند مجلسی علیه السلام در عین الحیا  
کشف کرده اند و مذکور میاریم تصرف بسیار در بعض عبارات این خطبه مبارکه که این  
آنحضرت را فرماید و استعینا بالله من لواقه الکبر و لو رخص فیہ لاحتضر  
فیه خاصه انبیائه و لکنه سبحانه کره الیهم التکابر و ضعیف التواضع  
فالصقوا بالارض خلدوهم و عقروافی التراب جاهدوهم و خفصوهم و لا یضرب  
اجنتهم و کانوا اقواما مستضعفین و قد اختبرهم الله بالمحصد و ابتلاهم  
بالمجده و امتحنهم بالخوارق و محکم بالمکابره و لا یعتبر و الرضا  
و السخط بالمال و الولد الجمل و اقع الترقه و لا اختبار فی و الضعفی  
و الاقار فقد قال الله سبحانه ایحسبون انما نمد لهم به من ممان و ان  
نسارع لهم فی الخیرات بل لا یشترون بدستیکه اگر خدا رخصت نکرد برای  
از خلقش میداد و سرنیزه از برای پیروزان و رسولانش رخصت میفرمود و لیکن حق سبحا و تعالی  
مکبر را از برای ایشان پسندیده و تواضع و قروتمی از برای ایشان پسندیده پس  
روخی در ابر زمین میگذاشتند و روحی در اثر خدا بر خاک میالیند و بالرحمت  
و سکنت برای منان میگسترانیدند و جماعتی بودند که در زمین ایشان را ضعیف شمرد  
و خدا ایشان را متعجب ساخته بود و بکر سکی و مبتلا کرده بود و به شقها و محبت میداد  
ایشان را بر سر سیم از دشمنان و در بونه مکروهات ایشان را مصفی و خالص میکرد و انید پس  
خوگشتند و می غضبند از ان فروم بر پیاری مال و فرزندان انید زیرا که غنا و توکل

فیتة القیام ففرو وروشی امتحان خدایت فان الله سبحانه یجزل عبادہ المستکبرین  
 فی انفسهم باوریا آنکه المستضعفین فی عینهم ولقد دخل موسی بن عمران  
 حواء واصلوات الله علیهما علی فرعون وعلیهما ماذر مع الصوف  
 یدعی العیسی فطراله ان اسلم بقاء مملکة وود وام غرة فقال لا  
 من هذین شیطان ان بقاء المملکة وود وام الغر وها بما ترون  
 واذل ففلا القی علیهما اساورقة من ذهب عظاما للذهب جمیه  
 واختصار اللصوف ولبسہ بدرستیکه حق تعالی امتحان میفرماید بندگان تبکیرش ابوشنا  
 خود که در نظر ما ضعیف و حقیر می نمایند و تحقیق که موسی بن عمران علی نبیا و آل علیه السلام و برادرش  
 هارون داخل شدند بر فرعون و بر این کارشاید بود وند و عصاها در دست داشتند  
 پس شرط کردند از برای او که اگر اسدانش و ملکش را ببرد و زرش را می باشد فرعون گفت که  
 تجبت کینید ازین و مر و ضعیف که از برای من شرط دوام عزت و بقاء مملکت میکنند و  
 با احتمال انداز فقر و ذلت چرا دست بخیبهای طلا در دست ندارند این کلمه را ازین گفت که طلا  
 و جمع کردن آن در نظرش عظیم بود و جانشیم و پوشیدن آن در دیده اش حقیر می نمود و لو ادا  
 الله سبحانه با ندیانہ حیث بغنم ان یفقر لهم کنفی الذهبان و معادن  
 العقیان و مضارر الجنان ان یحشر معهم طیر السماء و وحش الارضین  
 لفعل کل و لو فعل لسقط البلاء و بطل الخراء و انحل الابناء و لما وجب للقبائلین  
 ابعی المیتلین و لا استحق للمؤمنین ثواب المحسنین و اگر حق تعالی نجات و نجاتیکه  
 به پیغمبرش را مبعوث میکرد اندید که از برای ایشان کجها و معدنهای طلا بجای آورد و انعام و نسا  
 با ایشان عطا فرماید و مرغان آسمان و حشیان زمین را ایشان جمع آورد و هر آنیکه بگوید

۱۴۹  
ابتداء و استخوان بطرف می شود و استحقاق خبر انبی اند و آنها که قبول بر سبیل الهی می نمایند  
نمودند و برای امتحان کرده شد کار از انبیا می شدند و مومنان به استحقاق ثواب الهی می گویا  
به هم می رسانیدند و کلامت کلام معانیها ترجمه این فقره و کلام اخلاص علیا  
آن نیست که مومن مخلص از تصنع تمیز نیاید و اسم مومن پس  
باین تمام است اینها نیست یعنی لازم نمی بود که اسم مومن اسم با صفتی باشد  
و کلام سبحانه و تعالی جل جلاله اول حق فی غنی هم و ضعفه فیها  
الاعین من کلامهم مع تداعی القلوب و العین و غنی و خصاصة تداعی  
الابصار و الاستماع اذی و لیکن تعالی تغییر از اباعرهای قومی و ستاد در  
ایشان را داشت که بطاهر در نظایر ایشانند و باقیها غنی و باقیها فقیر  
ایشان را با فکر که گوشه او پسندید و او از مشایخ ایشان بود و انشاء الله تعالی  
که لازم و غنی و لا اتمنام و ملک عقیل نحو اعناق الرجال تشد الیه و  
الرجال اکان ذلک همی علی الخلق فی الاعتبار و بعد هم من الاستکبار  
و لا منواعی هبة قاهره و رغبه مائله بهم و کانت النیات مشترکه  
و الحسنات مقسمه و اگر میران حاجتی می بود که می چاکس قصد ضری ایشان بود  
و با غرت غلبه می بود که غلبه می چاکس تن اند شد و ملک پادشاهی می داشتند که مردم  
که در نهادهای آن را گذاشت و طبع مان غرت از اطراف عالم بسوی آن پادشاه باریدند  
هر این اطاعت ایشان بر خلق بسیار آسان بود و از کبر کردن ایشان و در بود و سر این  
ایمان بود و روزی از ترس ایشان را قهر می نمود و با از طبع و صفیتی که ایشان را مایل میکرد و این  
پس از تمام اینها خدا را تعجب می شد و خدا می دانست که اینها را و هر شمای نفس شکر کند

میرد و بعضی از محسن در مجرب مرد و قوی خیر چنین شسته اند نهیهای مردم که بیان بودی  
و نیکبها و درست روی و سپهر و شتی و لکن الله سبحانه و تعالی را دان بکون این  
۱. اما آنچه در بکین و الخشوع و لوجه و لایستکانه و لایستکانه  
را نه خاصه لاشوها من غیر هاشائیه و کلها کانت الیها و لایستکانه  
عطر کانت التوبه و الخیر و الجود و لکن حق تعالی میخواست که متابعت غیر این  
او و خشوع و زودات مقدس او و شکست که در اطاعت او و وفادار شدن  
چند باشند مخصوص او و خالص از برای او که شایسته دیگر با آنها مخلوط نشود و سرخا  
و اختیار بیشتر است ثواب جزا عظیم تر است که از وی از الله سبحانه و تعالی اختیار  
الاولین منزلت آدم علیه السلام الی الاخرین من هذا العالم با حجار  
لا تضر و لا تنفع و لا تضر و لا تنفع و لا تضر و لا تنفع و لا تضر و لا تنفع  
قیام الی انمی بنید که حق سبحا یونانی این تیریست در اوم تا خاتم امتحان کرده است  
چند که ضرر و نفع بطا سومی مانند نمی بیند و نمی شنود و از این بخواه محترم خود و وار و آوده  
مردم جای قیام بطاعت و ماسرین ای عبادت مقرر ساخته شود و وضعه با و عقاب و کرام  
محج و اقل ثابق الذین امدوا و اضیق بطول الا و دیه قطره این جبال خشنه  
و در حال دشته و عیون و شله و فی منقطعه لایزکی بها خوف لا حاف و لا  
و آن خانه را و سنگستانی گذشته از دریا بین من با سوار تیر و قابلیت آن از بر خمش  
کرد و قلبه ای که باعث بر آمدن کلونها باشد از سائر زمینها کمتر است و دزه بسیار تنگ  
بکیر و دنا اقلیل العنصر و بیان کوههای شتی و یکهای نرم که عمو از سر و شکل  
پیشنها و پاهای کرم که در این دشت بکیر و در این دشت هیچ حیوان نشو و نمایی



ثم امرتني <sup>بأن</sup> وأتعالى آدم وولده أن يثقلوا عظامهم نحوه فصارتهم لا تسبح  
أسقامهم وغاية ملقى حالهم تقوى اليه ثم إن سبعة من مفاقرهم فاز  
سحقه <sup>في</sup> النار فجاء عميقة وجزائرهم انقطعوا <sup>في</sup> خروجه <sup>من</sup> النار <sup>فكان</sup> ذلك <sup>في</sup> خلا  
بها <sup>لأن</sup> الله <sup>هو</sup> حوله <sup>و</sup> يملأ <sup>ال</sup> على <sup>أقد</sup> لهم <sup>شعنا</sup> عبد <sup>أقد</sup> عبد

هم وشوقها باعفاء الشعوب محاسن خلقهم ابتداء عظمها وامتحان  
غبار ازمین و تمجیداً بلیغاً جعله الله سبباً لرحمته و صلة الى جنه  
پس کرد و حق تعالی آدم و نوح و ابراهیم را که متوجه آنجا میشوند در حاکم باشند و طی کنند بایان آن خالی  
و در بایستی او بر بایستی خود و ولیده و مو کرد و آلوده بر کرد و آنجا بدوند و طواف کنند و طاعتی که  
با مهای می نماید و در آنپوشیدند بدو اگر در آنجا خلقت خود را قیام کرده باشند و این بتلایست  
عظم و امتحان است و شایسته آنست که در آنجا سبب است و سبب است و سبب است و سبب است و سبب است  
و همان بوضع بدیده است و در آنجا سبب است و سبب است و سبب است و سبب است و سبب است  
ذاتی القادر صلیت بعد از منصل القدر بیزید سمر اعظمی ضعه خصل و ارا فیض خصل و خصل  
و ذی ع ناطرة و طرق عامرة کما ان قد صغر قلل الجبال علی حسب ضعف البلاء  
و اگر میخواهد که بیت الحرام و مشاعر عظام را در میان باغستانها و نهرا و زمینهای نرم و منزه  
قرار دهد که اشجارش بسیار و میوههایش و یک بنا باشد متصل یکدیگر و گشت زیارتی  
آن احاطه کنند به آن و زراعتهای و تار و پودهایش آبادان و معمور باشد می دانست  
کرد و لیکن چون امتحان کمتر شود یک کثرتی بود و لو کانت اساس المحبوب علیها  
و لا حجار المرفوع بها بین ذم و مدح خصل و ذی ع ناطرة و خصل و ذی ع ناطرة و خصل  
ذلك مصارعة الشک فی الصدق و یلزم وضع عجاذه ابلایس من القدر

القلوب ولنعم من تسلل الرب من الناس واكراسا من خانه كعبه وشكها في نيات من فرد  
سنة از ان وقت که این نور و روشنی مضایع بود و بر این راه شک و ادله ایهه میشد  
تا ان زو له ابر می خاست و خجاست شک از خاطر ابر طرف میشد و لکن الله  
جنانکه و لعل ان یختبر عباده با انواع الشدا ئد و یتعبد هم بالحق

و یبتلیهم بضر و بامکان اخلاک التکبر من قلوبهم و اسکان

نفعهم و لیجعل ذلك ابوابا فتحا الى فضله و اسبابا باذلال العفوة و این سخن

امتحان میفرماید بندگان را با انواع شدائد و از ایشان چنانکه می طلبد بالوان مجاهده و

میسازد ایشان را با اقسام مکاره برای آنکه یکدیگر را از دلهای ایشان بیرون کند و مثل

و انقیاد و او تصور ایشان میفرماید و این عبارت در این کتاب و در کتب دیگر آمده است

فصلت در بیان سیاهی میا و آلودگی که در دل است و در این خطبه قاصد بسیار

است تا مثل فحش و بی غیره را با عبارات لطیفه آن میفرماید که در بیان اینها

و محرم است این سخن و تفصیل است که در پیش رو می آید که اگر این سخن را

است قال الله عز وجل لیکن الله ما فی صلاته کثیرا من ان یأمر بید خدا آنچه را که

در سینه می آید است اعمال شمار خدا و در این حدیث غیب می شناسد حال خیر

کما قال و اذ قال ملکنا اذ لا یکن و انما یکن و انما یکن و انما یکن و انما یکن

الیکه من یکن و انما یکن و انما یکن و انما یکن و انما یکن و انما یکن

معاد و انما یکن و انما یکن و انما یکن و انما یکن و انما یکن و انما یکن

و انما یکن و انما یکن و انما یکن و انما یکن و انما یکن و انما یکن

حال و انما یکن و انما یکن و انما یکن و انما یکن و انما یکن و انما یکن

یعنی باید زنا یضد تعالی نماند که ایمان آورده و آنجا که خالص کنایه از کثرت است  
و هلاک کند کار از آنجا بماند و در وقت ابتلا تجزیه میان آنها و خوشایند

ثُمَّ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهِدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ  
بِهِمُ اللَّهُ الظُّبُرُ تَفْسِيرُ قَوْلِ تَعَالَى وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهِدُوا مِنْكُمْ

درصورتی که اختیار را ابتدا آنست که موئین یا تمیزین یا ایمان شایسته و فراموشی  
می شناسند ایمان ایشان را قبل از آنکه اظهار آن نمایند چنانکه می شناسد ایمان از ابعاد آنها  
شان پس قبل اظهار میدهند که نزدیک است که اعیان یا بنده ایمان از دیگران پس وقتی

اعمال ایمان نمودند و نیست که تمیز و امتیاز ایشان از قوه بقدر آید و این تغییر و  
در معلوم است نه در ذات و نه در امر بلکه در بیان تعلقات علم الهی غیر میشود و ضمیمه

گفته اند که مراد آنست که تا بدانند و در میان آنهارا تمیز ایمان پس اظهار حال و دیگر  
از ملائکه و غیر ملائکه نخواهد چنانچه در اثبات و در تعزیت معذبین بعد از نظر مکنان

شایسته عیان واضح و واضح کرد و وجود نسبت داده است که برای آنکه تفضیح حال آنها را  
میوید کرد و کلامها صحیحان اما استدراج پس مرویت که کسی از حضرت صادق از

مضی استدراج سوال کرد پس آنحضرت فرمود که آن نسبت بنده است که مرکب آنها میشود  
پس حق تعالی او را مهلت میدهد و نعمت های خود را بر او افزاید پس یاد و تر است و تقار

غافل میشود و بهین منی رقرآن مجید اشاره فرموده است قَالَ وَكَذَلِكَ نَمُوتُ وَكُنَّا  
قُلُوبًا يَسْرُحُ تَعَالَى ادراسته راج کرده است به حکمت و تدبیر است و کافران

بن السطوة نسبت کرده است و در حدیث آمده است که فرمود و بدست خداوند عالم و فرمود

می خواهد به بند از بندگان خود لطفی و رحمتی او او گناهی میکند همان وقت او را سلا  
 می میکند که بزدنی است بخاریا دش می آید و در طلب آفرینش می کشد و سرگاه بنده از گنا  
 خود نمناک می آید و او مرکب گناهی می شود و تاسعاً برغت او می افزاید که است  
 می رود و منمک می ماند در عصیت موقول الله عزوجل **وَمَنْ يَعْصِ عَمْرُوسَ فَتَنْصِبْ لَهُ** **وَمَنْ يَعْصِ عَمْرُوسَ فَتَنْصِبْ لَهُ**

**فصل ششم در بیان اصلاح است** موضوع این سده اعم است از موضوع اطفال و اطفال  
 اصلاح است و اصلاح اطفال نیست لجوازان لایکون و دخل فی التقرب الی الطاعة و لا التباعد  
 المعصیه و انمضی در اصلاح محبت دنیا و نفع است در اصلاح محبت دین نیز بعد مایل واضح است مثل  
 شدت سکران موت یا انکه تقرب الی الطاعة نیست که بجزارت که حقیق بنده از محبت  
 کفاره گناهان او می باشد اصلاح بوده باشد و مثل توفیق عن چیزی که اعطای برای او عمل آید  
 برای نیت اصلاح است اگر چه نسبت به تقرب تبعدی نیست و مثل اگر در حال حیات بنده  
 خدا تاسعاً سبایی بهم آرد که باعث مزید اجر و تقرب او کرده و گاه و بی گاه در فضل او  
 احقرها یعنی سر عملی و شواهد است ثوابش بیشتر است پس اجتناب از عیبها باعث مزید  
 اجر طاعت است هر چند در صورت خفت که بنده اقرس الی الطاعة باشد و نظاره کثیره خارج  
 الی این بنده است بعد سئال اللطف است و گاه این استی پس از آنکه جناب الدراج  
 علیه الرحمه و جواد الفیاض علیه السلام فرمودند که بنده را غشیه گفته است پدید آوردن شیطانی  
 باز آید و عده است در میان او و انسان باید باقی داشته باشد و احتمال که در او و قدرت  
 بنده در این امور است و این را در تصدیق و ان و بعد از آن یکی از ایشان را و اصلاح او  
 فایده که در این کتاب است و در هر دو کتاب است و در هر دو کتاب است و در هر دو کتاب است  
 که در هر دو کتاب است و در هر دو کتاب است و در هر دو کتاب است و در هر دو کتاب است

فصل ششم در بیان اصلاح است  
 و بیان این  
 اصلاح و موضوع

عبد الغنی دهلوی  
 طالب شاه از اشکال

در هر دو کتاب است

۱۹۲  
 آورد و مقدر بصره قائل شده اند باینکه واجب است بر او آنچه اصل بحسب نیاز باشد و مراد از  
 از اصل انفع است مراد بعد از دین از اصل بحسب حکمت و تدبیر است مأمیه که هر فعلی از افعال  
 که سبحانه و تعالی مشتمل است بر کمال حکمت و مصالح اگر چه عقول بشری آنرا ندانند  
 اینهم حکیم و غنی قادر بر جمیع ممکنات است مگر چنین باشد عبث و فیه زو و صا و نشو  
 پس اگر از اصل ضمن است پس شبه نیست که امر چنین است و همچنین است حال  
 اگر مراد از آنها از اصل چیزی باشد که برای بنده بحسب دین او یا القع باشد و در آن شب بقیه  
 بوجه من الوجوه نباشد و آن بنده بحسب علم الهی از جمله عاصیان و اشقیای سبب اختیار خود  
 اما سرگاه او چنین باشد پس ممکن است در حق او خذلان است در راجع و اضمحلال و زوال و اصل  
 و آنچه گفته ام قواعد هدیه و خواستار مع انبیا بران شهادت می دهیم و این آیات و احادیث  
 زیاده از این است که بالاستیعاب نمیتواند که در این دامن اندک و قلیل از کثیر انفا نموده  
 پس بدانکه محمد بن یعقوب کلینی بسناد خود از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت  
 آورده که حاصل آن اینست که صبر و رضا افضل طاعات خداست تصدق نموده است  
 حق تعالی برای بنده از آنچه او محبوب دارد یا کرده مگر آنکه آن خیر و بهتر است برای او و هم درین  
 کتاب از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که پنجم خدا صلی الله علیه و آله فرمود  
 که جناب حق تعالی میفرماید که بعضی از بندگان مؤمنین بنده است که او دین او باصل  
 نمی آید که ثبات و وسعت و محبت پس عطا میکنم او ثبات و وسعت و محبت پس ثبات و وسعت  
 دین او باصل آید بعضی از بندگان بنده است که او دین او باصل نمی آید که ثبات  
 و وسعت و محبت پس عطا میکنم او ثبات و وسعت و محبت پس ثبات و وسعت دین او باصل  
 ثبات و وسعت و محبت پس عطا میکنم او ثبات و وسعت و محبت پس ثبات و وسعت دین او باصل

بند چست چید و جهد می نماید و عبادت من پس آخر شب پنجشنبه و ترک نماید خواب شیرین  
و لذت فرش خواب و برآورد تعب می اندازد نفس خود را و عبادت من پس شب و شب  
خواب برپا و صیولی میازم و این از عایت رحم من است بحال و پس آن بنده خورشید  
و چون صبح شود غضبناک می باشد نفس خود و عتاب میکند از او اگر بر یکدیگر  
آن بنده را تا در شب برخواست عبادت من قیام می نمود و این معنی موجب محبت و عود  
و میکردید و این حسب هلاکت او میشد چه او را کمان میشد که سر آمد عباد و جهانی که زنده  
و سبب عبادت خود را در قصور بیرون قدم ازین بگذرد و از من بعید میگردد و هو

يظن انه يتقرب الي فلا يتكلم العاصي على اعمالهم التي يعملونها للتقرب الي  
و هم انما يخشون الله تعالى يخشون الله تعالى يخشون الله تعالى يخشون الله تعالى  
بن عمران میگوید از بنده مومن خود دوست تر نیافزیدیم و تبتلای سازم او را مگر با آنچه  
آن بهتر است برای او و عافیت نمیدهم او را مگر اینکه آن بهتر است برای او من  
و اما ترم بآن چیزیکه با صلاح می آرد آن بنده مرا پس باید که صبر کند بنده من بر بلاهای من  
که ما با و از زانی فرماییم شکر کند بر نعمت های من بقضای من ارضی شد تا او را از جمله صدق  
بنویسم و آنحضرت فرمود که عجب دارم من از حال مسلم که سرچ در باب او حق تعالی فضیلت  
بمان بهتر میباشد برای او اگر عافیت او را ریزه ریزه سازند همان بر او بهتر خواهد بود  
و اگر با دشاه مغرب مشرق شود همان ائمه او بهتر خواهد بود و این احادیث چنانچه  
دلالت میکند بر اینکه جناب حق سبحانه و تعالی اصح فی الحجة العمل می آرد لیکن عموم آن  
بجمع عباد و مکلفین نمی باشد و این نیست که عقل سلیم بآن حکم میفرماید چه آنستحق منع  
اصح نمودن نسبت بغیر استحق اصح را مبدون استحق بر دو قسم است یکم لا یخفى بنا

انچه ما کفیم وارومی شود و آنچه که صاحب موقوف و غیره ایراد نموده لکن اصلح برای کافیه که  
مغذ باشد و دنیا و آخرت این مع بود که آنرا اصلاح پیدا میکرد پس چرا حق تعالی اصلح را و براب او  
لشک نمود زیرا که دلتی که نزد ما تعلیم صلح و حب نیست علاوه اینکه میگویم که فعلی حقیقتاً در باب  
کافیه لکن آن دوست پیدا کرد و او فی نفس صلح است برادر نیز که حیات و وفود کانی بر آب  
و نصیحت حب نیست برای تحصیل مشروبات اخروی و خصوصاً و فیکه شرائط آن همه موجود بود  
آن همه مشغول و پارس هرگاه در انصورت کافیه مساوت ابدیه با اختیار خود نمود و در صورت  
مستی او که محض احسان و تفضل حق تعالی بوده چه زیان خواهد رسید و در محل خود و ثبوت پیوسته  
که علم قدیم در شیایا تاثیر ندارد و صاحب موقوف گفته که اینجا حکایتی است شریف که قلع ما و  
قول با صلیحیت میکند و آن اینست که ابو الحسن اشعری استاذ خود ابو علی الحجایی گفت که چه چیز  
در باب سه برادر که یکی از آنها از زندگانی کرد و در طاعت حق تعالی و دومی در معصیت حق سبحا  
و تعالی عمر خود را صرف نمود و برادر سوم در حالت صغر و ابو علی الحجایی گفت که برادر اول  
را داخل بهشت می نمایند و دومی را جهنم و سومی را نه ثواب میدهند و نه عقاب ابو الحسن  
اشعری گفت که پس اگر برادر کوچک که بگوید که اسی پروردگار من اگر به من زندگانی می بخشید  
پس عبادت ترا میکردم و داخل بهشت میشدم چنانچه برادر سوم من داخل بهشت که بود  
جایی در جواب گفت که در صورتی که شیایا نه و تعالی میتواند که بگوید که من بعلوم ازلی میدهم  
که اگر من از زندگانی می بخشیدم فاسق میشدی و اگر خود را فاسد میکردی پس داخل جهنم  
میشدی ابو الحسن اشعری بچوب استاذ خود و شنید گفت که پس درین هنگام برادر کا  
اگر بگوید که پس چرا در صغر من میرانیدی تا ترا گناه نمی کردم و داخل جهنم نمیشدم چنانچه  
مهربان شد و هیچ جوابی نداشت و ابو الحسن اشعری از آن روزند به استاذ خود در آن

حکایتی است  
صاحب موقوف

۱۵  
شک نمود و بدین ترتیب که وید و این اول محالقتی بود که در میان او و معتزله واقع شد تا تمام  
ترجمه کلام او میگویم که جیانی را میرسد که بگوید که حق سبحانه و تعالی میتواند که برادر کوچک گوید  
که اگر ترا منیر یا ختم حجت بشنید زیرا که مصلحت در زندگانی تو چیزی نبود و برای خودی  
غیر زیرا که میدانی که تو اختیار کفر خواهی کرد و از ذات تو بغیر هیچ فائده نخواهد رسید پس  
درین هنگام برادر بزرگ که کافر مرد بگوید که مرا چرا در حالت صغر سن میرانیدی جناب  
حق سبحانه و تعالی ایستقامت جواب میتواند داد که مراد از زندگانی تو مصلحتی بوده از مصالح و آن  
اینست که در علم ازلی من گذشت که از مصلحت تو صلی و مومنین بهم نداشتند رسید و یا تو نشناختی  
انتظام بسیاری از امور خلایق خواهی کرد و انا صدد و کفر از تو پس با اختیار تو شده بر لازم  
نمی آید که مرا از حق عدم بفرموده وجود نیاریم با وجود اینکه سپید کردن من از جمله احسان من  
است بر تو و بر جمیع کثیر از ادلا و تو که از اهل صلاح سدا خوانند بود و علاوه اینکه دوستی که  
مذهب بانیست تعلیم صلاح نسبت به جمیع اشخاص پس اگر کسی بگوید که ما می بینیم بسیاری از کفار  
که بعد طول عمر بهمان کفر که بودند و هیچ مصلحتی از آنها نبطور نه پوست پس انفراده  
حق تعالی فرعون و هامان و زروشت و غیره را در حال طفولیت گوئیم که صنوف مصالح مخصوص  
نیست و از دریافت نکردن ما مصلحت و ادراک عدم مصلحت البزده لازم نمی آید یا می  
که بسیاری از جنات و حیوانات که جناب حق سبحانه و تعالی آنرا بر روی زمین آفریده است  
از مصالح نیست چنانچه حکما و غیرهم از محققین تصریح بان نموده اند با وجود اینکه عقل بشر  
بکنه آن مصالح نمیرسد و چرا جائز نباشد اینکه مصلحت در بقای فرعون است در ارج باشد  
نسبت با وزیر که فرعون شامت کفر متشی است در ارج بوده و چرا مصلحت در بقای  
فرعون امتحان ابتدا نسبت بدیکر اشخاص نباشد و چرا بقای او مصلحت نیست چنانچه



کثیر از بنی آدم الی یوم القیام **فما یجوز** و حصول عقول با قصد ابرار است  
 حق سبحانه و تعالی در خلقت اشیا بود عین که اشتهای لازم نمودن انیکه افعال حق سبحانی  
 تمام عبث است و همه و خالی از مصالح ناشی از کمال ملاوت و حماقت است و شایع مقاصد  
 و غیره کما کان کرده اند که دعا کردند ای حصول مطالب دفع مہارب بنا فایات بقول صحت  
 دارد و چنانچه برای انچه اصلح است واجب الصدور خواهد بود و تغییر بعد از آن ممکن نیست و این  
 باطل است فیه متواتر شد که نفس دعا غیر مصلحت باشد و قبل دعا مصلحت در ایقاع امر باشد  
 و بعد دعا و ترک آن و همچنین او کما کان برده که اگر اصلح واجب باشد مجال تفصل نماند و چنان  
 حق سبحانه و تعالی را در انعام و انضال اختیار نماید و این باطل است نظر بقوله تعالی و **یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ وَ یَخْتَارُ** و **یَخْتَصِرُ رَحْمَۃً مِنْ شَآءِ یُؤْتِی الْحُكْمَ مَنْ شَآءُ** کما کان  
 او نیز باطل است چه درستی اصلح و لطف تفصل است نه وجوب لهذا نسبت بعضی و این کما کان  
 و ایضا اگر کما کان او صحیح باشد لازم می آید چهل حق تعالی و یا اضطراب و این با جمیع اهل اسلام و نظر  
 بآیات مسطور باطل است بیان لازم آنیکه شک نیست که حق تعالی در ازل عالم است بجمیع انچه از  
 صادر خواهد شد پس حال ازین نیست که اسحال انچه علم او بآن وجود ایا عدا تعلق گرفته خلاف  
 آن متواند کرد یا نه بر تقدیر اول چهل حق تعالی لازم می آید و بر تقدیر ثانی اضطراب و جواب  
 بر سبیل حل نیست که مناسط اضنیلی بود و فعل صحت فعل و صحت ترک است نسبت بقدرت  
 فقط یا نمی بینی که بعد از اده جاریه فعل واجب میشود و این وجوب تاج اختیار نمیشد  
 بل چون آن چنانچه تصریح نموده اند اینک وجوب با اختیار محقق اختیار است و همین است  
 حال و جوابی که سبب بی تعلق علم الهی آن میشود پس همچنین باید است حال و جوابی  
 از نظر علم حکمت و استغنائی حق تعالی صورت تحقق می پذیرد و مست بر انچه گفته ایم

وجود و خواص فعل اختیار می است در انحن فیه پس بدینیکه در محل حسن از حکیم صادر می شود  
بران مع می نایند و اگر از قبیل احسان است شکر و ستایش او میکند نیز از نظر تقوی علم الهی و حکمت  
آن حکیم آن فعل واجب الصند و راز شده باشد و هم چنین از پادشاه جوانی التماس اعطای  
عطایا می نماید که اگر نکند هم و بمقتضای خود عطا خواهد کرد و سرکار اطراف جوانی مسئله  
اصلاح و احاطه فرمودی پس کلامی که بعد از این کتاب ده و خلق شیطان را برای پیکان خود مقصد  
انگاشته از معرض اعتبار ساقط گردید چه وجود شیطان موجب سید اجر انبیا و اوصیا و  
عباد الله مختلفین است و بسبب مزید عذاب کمال اعدای انبیا و اوصیا و ائمه است پس کرم  
سرور افراز روح مقدسه مقربان حضرت صمدیت است و هم مقتضای عدالت و نصف  
با محمل بر که از علم و اعدا عدل بهره و نصیبی دارد میداند که استدراج در محل استدراج و این  
اضلال و طبع ختم و محل آنها عین حکمت و صواب است چنانچه لطف و اصلاح و اهدا و توفیق و محل  
خود و دار دنیا که محل ابتلا و آتش است چنانچه لغت سل و نصب اوصیا و اقتضا میکند  
همچنین قوای شیطان و وجود شیطان و احوال این دار و دنیا بغیر حال خانه و منزل است  
چنان چنانچه تقاضای این میکند که مکانی در آن بر آتش رحمت و جای ای طبع طعام مثلا باشد چنان  
تقاضای این میکند که کافی در آن کثیف و بیت النجاسه باشد لیکن چون مثل ناصبی که کسی در آن  
و ظاهر داخل چنین خانه خواهد شد بسبب تصور خود مکانی غیر از بیت النجاسه محل آتش رحمت نخواهد  
یافت پرچ کوئی شفیع و تقیض صاحب خانه خواهد پرداخت و نخواهد دانست که این بسبب کوری  
است نه قصور صاحب خانه و کلام معجز نظام حضرت صادق علیه السلام در مقام حاجتی  
من الایام و در تقسیم مرام را که این سفینه است سول امام در مقام کافی و دانی است استی  
بخلاف بعض الالفاظ و بعد از این بعضی از فقرات حدیث مفضل را که گذشت نقل

سبحانك يا ذا الجلال والإكرام

فرموده اند و آنچه درین باب حکم در حق فرموده به پای تحقیق رسیده و لکن کلام اعلام در مقام حاکم  
از اجمال نسبت شخصی بجزئی بفرمایند الاصلح قدس بوجوه الداعی و انتفاء الصارف  
و آنچه مجلسی علیه الرحمه در حق الباقین میفرماید که اکثر امامیه اعتقاد است که آنچه اصلح باشد  
از برای خلق و نظام عالم فطرت بر حق تعالی واجب است و بعضی از متکلمین اعتقاد است که  
عیای که فعلی است متضمن مصلحت باشد و اصلح بودن ضرورت فطرت و تفکر و تمسید  
نیست انتهای کلام پوشیده نماند که اصلح ترجیح دارد بر مرتبه ادون از آن سرگاه ترجیح  
احد المتساویین از حکیم مطلق و انباشد اختیار مرجع بطریق اولی و نخواهد بود پس  
قول مشهور امامیه حق است لکن آنچه از مذهب اکثر نقل فرموده که از اجمالی نسبت به کلام  
و محصل مرام در مقام است که اصلح نسبت به شخصی بطریق کلیه را و تعالی لا اله الا الله  
است که اصلح بر حسب نظام کلی ملحوظ دارد و قال المتحقق طوسی شرح الاشارات الاصلح بالقیاس الی کل  
غیر الاصلح بالقیاس البعض الاول واجب و الثاني از اینجا لایح میشود که اصلح و احسن نسبت الی  
نظام الكل لازم است اگر چه نسبت شخصی خاص اصلح باشد بخلاف اصلح نسبت به البعض لکن این  
اجمالی دارد و فعل اصلح نسبت بآن شخص اگر در خیر اسکان است و مانعی ندارد چگونه حکیم علی الاطلاق  
ایمال آن خواهد فرمود و اگر اختلاف نظام کلی و یا مانعی دیگر معارض باشد بر تفهیم استحقاق  
عدل آتی چگونه روا باشد و ظاهر امر آنست که بر حق تعالی اصلح من جمیع الوجوه نسبت به او  
و جب نیست لکن اصلح فالاصح بارعایت شرائط استحقاق بر رفع موانع خارجی لازم می آید  
و در صورت فوت اصلح علی الاطلاق عند اختلاف شرائط متمنع نیست قاضی در ضابطه  
خواهد بود و لعله لذا قال فی التجزیه الاصلح قدس بوجوه الداعی و انتفاء الصارف و خبر  
اصح قریبه اعلی نسبت بکس از جهت عدم استحقاق او نخواهد بود و ترک آن منافاتی بعبادت

بعد التذامد و یا بمجهض و بخت نظام جعلی و در صورت حد و اندازه اندازن مآثرات نسبت  
 و زشتا فرت بر تقدیر فرض استحقاق بعمل می تواند آورد و کما فی الآلاته الفعله حقه و منافا  
 و نیز می توان گفت که اصل نسبت بهر دو فرد جعل می آورد لیکن باریت تحقق شرائط استحقاق  
 و رفع موانع و ضرورتیست که سرچ در نظر طایر اصل باشد مطابق واقع باشد چه مراد از اصل اصل  
 بحسب حکمت است اصل فی الطایر و بسا است که در نظر طایر اثری محسوس نماید و در باطن تکلم  
 مفاسد و موانع می باشد و عکس قال الله عز وجل عسی ان تکنوا شیئا و هو خیر  
 لکم و عسی ان یجئوا شیئا و هو شر لکم و لیکن حضرت باری تعالی که دانای مصلح و مفاسد  
 امور است متعلق و باریکیهای طایر و باطن بر چیز ایمی شناسد نسبت بهر کس آنچه او در باب  
 است عمل می آید پس آنچه جناب الداجد علیه الرحمة فادیه فرموده که از نصوص عدم عموم  
 اصل معلوم میشود اگر مراد از ان عدم عموم اصل طایر است یا منع عموم اصل نسبت به  
 کل شخص شخص پس حق است و لیکن مراد اکثر علما اصل حقیقی است نه اسم جنس اصل الی  
 اکمل و با اینهمه مقید است با اجتماع شرائط و قه موانع و آنچه فخر الدین بزرگ گفته است  
 ان الاصلح لیس لوجبان بوجبه والا لکان الناس کلمه محبوبین علی الخیر فان لک اصل کلامی  
 است ظاهر می کند مالیت میکند بر عدم فهم مرام خصم ممتعه گاه است مصالح با و عیبه تصدق  
 و اعمال خیر قیدل میشود قال الله عز وجل ادعونی استجب لکم و بعضی عا بنید مرآت  
 قبول کنم از برای شما فی الحدیث القدسی فاستلوا کفکم و اهدکم سبیل رشدکم  
 و در حدیث قدسی آمده که سوال کنید مرا تا کفایت مهات شما بکنم و هدایت نمایم شمار ابراه  
 نیکی شما قال امیر المومنین علیه السلام الدعا یترسل المومن و قتی تکتثر قریع  
 الباب فیتحک یعنی دعا پسر مومن است از آفات و سرکاه بسیار میگوید درسی البتة

مصالح با و عیبه  
 و غیره نسبت به

اشکال اول  
جواب

فصل پنجم  
در توجیه جناب

فصل ششم  
در توجیه جناب

میشود برای توجیه جناب الله جل و علا علی السعد و رحمة و مواعظ حسینه میفرماید نوشته اند  
که در باب توجیه اشکال اول میشود اول اینکه ما میگویم که اکثری از مردمان از حق تعالی شکست  
خیزد بایستند و حاجات آنها را نمیشود ببارین حق سبحانه و تعالی و فایده خود نموده  
نموده بایستند پس باید دانست که اسباب عدم اجابت و حاجت چیست میتواند شد یکی اخلال یکی  
و حاجت آنچه منقول است که شخصی از جناب اوق علیه السلام عرض نمود که و آیه در قرآن است  
که اثر آن من ظاهر میشود حضرت فرمودند که کدام اند آنها عرض نمود که یکی از آنها قول حق  
سبحانه و تعالی است ادعوا استجب که زیرا که من دعا میکنم حق سبحانه و تعالی اجابت  
آن نمیکند حضرت فرمود آیا تو تجویز این میکنی که حق سبحانه و تعالی خلف وعده کند گفت نه  
اما علیه السلام فرمود که سرگناه چنین است پس موجب عدم اجابت چیست گفت نمیدانم  
فرمود که من خبر میدهم که سرگناه آدم اطاعت فرمان بردار حق سبحانه و تعالی در حق  
او تعالی آن امر فرموده و بعد از آن آنچه طریق دعاست آنرا معنی داشته دعایا یا الیه  
سبحانه و تعالی دعای در استجاب میکند و اند عرض نمود که طریق دعاست جناب معصوم  
اول حمد کن خدا را و بتائش او نما بعد آن بختی حق سبحانه و تعالی ایادنا پس بگو حق تعالی  
بکن بعد از آن در و در محمد و آل او بفرست بعد از آن کنایان خود را یاد کن و طلب از فرست  
کن از حق تعالی این نیست طریق دعا بعد از آن جناب معصوم علیه السلام فرمودند که ای  
که اتم است گفت قول حق تعالی است و ما انفقنا من شیء فهو مختلفه بدرستی که  
ما اتفاق میکنیم و عرض آنرا نمیایم حضرت فرمودند که گمان میکنی که حق تعالی خلف وعده  
گفت نه پس حضرت فرمود که سرگناه احدی از شما مالی از وجه جلال بهم رساند و آنرا در راه  
خدا صرف نماید البته حق تعالی عوض آنرا بامید دهد و دوم از اسباب عدم اجابت دعا

انیت که گاه است که انجاء رسول بنده در علم تعالی موجب یا علی بنده باشد و سرگاه بنده سبب

عدم علم بعضی است و غیر از خوبی در آن نمی بیند آن را از حق سبحانه و تعالی استدعا می نماید علم

علی الاطلاق مقتضای علم و حکمت و رفعت که بحال بنده دارد حاجت او را روا نمی کند تا بگوید

قوله تعالی وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ

شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و حال بنده در این باب مثل حال ساری است

که از عقل و علم بهره نداشتند باشد و او رجوع کند بحکیمی که بسیار خادق و دانا باشد و بحال آن

بجای شغف است یا شاید و آن باری نظر خوبی افق بعضی را غلبه سبب جل مضرت آن است دعا

تجرب و تجربه خدا از آن حکیم نماید و آن حکیم چون علم مضرت آن دارد از آنجمله اجازت بنده

کمالی و این جمله اسباب تاخیر و عازیا و فی صلاح و پریر کلام است یعنی هرگاه حق سبحانه و تعالی

بنده خود را دوست میدارد و گاه است که میخواهد او را مناجات او را می شنیده باشد چنانچه از آنجا

بر خدا استاضا می فرماید که جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند آنچه حاصل

مضمون آن انیت که گاه است که دوست خدا را از حق سبحانه و تعالی و مانایند و حق سبحانه و تعالی

که حاجت او را و اکن لیکن در آن تاخیر ناپس بدستیکه من دوست میدارم که او از بنده خود را

همیشه بشنوم و گاه است که دشمن خدا و عامی کند و حق تعالی مجرب میگوید که حاجت او را و او را

کن که مکروه میدارم شنیدن او را و او از این قبیل اسباب بکرتم است که استیجاب آن را

میخواهد و در بعضی از احادیث آمده که دعا می کند که کسی استیجاب نمیشود بلی آنکه حق سبحانه و تعالی

او را روزی گریه کرده باشد و او را در غیر راه خدا صرف نموده بگوید اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي

پس حقیقتا در جواب او گوید که ایام من حق نبوده ام و دم آنکه بر زن خود ظلم کند و دعای بر زن

بکند پس صفا گوید چرا او را اطلاق نمیدی تو هم آنکه در خانه خود نشیند و سعی برایی و زنی نکند

سبب تاخیر

و کبریا اللهم ارزقنی فی حق تعالی سبواب و سبکد که آیاتین سبلی ابراهیم علی نبی و آلہ  
اما اشکال آنی نیست که سرگاه حق سبحانه و تعالی آنچه میکند بر وفق حکمت و مصلحت میکند و آنچه  
نکند باینکه پس فائده و عاید باشد چه اگر مطلوب داعی بر وفق حکمت است البته از حق سبحانه و تعالی  
صادر خواهد شد و اگر بخلاف آنست محال است که از صادر شود خواه و ناکند و نخواهد  
پس باید دانست که میتوان شد که امری قبل از دعای داعی بخلاف مقتضای حکمت باشد و بعد  
مقرون بمصلحت شود و چه مصلحتهای حق تعالی با صبارت بدل اوقات از زمان و تفاوت اشخاص  
میشود و بر همین منبج است ناسخ آوردن بعضی آیات و بعضی از شرعیهات بعضی از عظمای  
گفت که دعا چون از جمله عبادات است انسان بان مأجور میشود و در حدیثی از حضرت زین العابدین  
انجاء خدا نیست بلکه اشکال سوم پس آنست که اکثر اوقات بعضی از لغیثات و عجمیه  
و نقشباه و طلمها مشا به می کنیم که کرکشان آن در ادعیه یا ثوره و شوره و غنی کنیم و این جا است  
اکثری از ایامی بر روزگار و دست انداز ادعیه یا ثوره بروشته رجوع میکنند بر تخی انجاء حاصل  
که صاحب آفونها و نقشباه اند و مهارت در علم کسیر غیبه دارند پس باید دانست که دنیا عالم است  
است یعنی حق سبحانه و تعالی مقتضای حکمت و مصلحت خود بعضی شایسته بعضی نکر و اندید بعضی  
سرگاه سبب و وجه مخصوص متحقق و باید اثر آن از ان صادر شود خواه بر وجه شروع باشد خواه  
بخلاف آن مثلا تقاربت مرد یا با زن یا اثر الا و عدم مانع سبب از طفل گردانیده خواند  
مقاربت بر وجه شروع باشد و خواه نباشد و همچنین بر وجه سبب خدای و تمشیر اسبب قطع  
و جرح و غیره و کسب الامور الکثیره و حق سبحانه و تعالی با بر امتحان و دیگر مصلحتها که او بهتر میداند  
بندگان خود را اندر نموده که بر وجه فائس این همان فائس تصرف نمایند و از شرع تجاوز نکنند  
خواه در نصرت موافق متمنا می آل از منافع دنیوی منتفع شوند خواه نشوند و سرگاه این

10

جواب سوال

نہیں

۱۸

را دانشی این باید دانست که بتواند شد که افسون سبب ال امری شد و چنانچه زنا و سرود  
 نور و فضل و حصول ال لکن برگاه بخلاف پنج شری است عاقل باید بر اینی شغف عاجل خسران  
 ابدی و عتاب سرمدی اختیار نماید و بر آتی توضیح این امر میگویم که دنیا را بنزدی باغی قرار باید داد  
 که بانواع فواکه و اشجار و اقسام گلها و از بهار معلو باشد و آقایی آن باغ بعلما آن و گفته باشد  
 که محتاج شود بدیوه و کل این باغ بن عرض نماید که من اگر مصلحت خواهم دانست اینجا  
 شما خواهم کرد و اگر در آن نموده خواهد بود بالفعل حاجت شمار و انخواهد شد لکن عوض آن  
 اضعاف آنچه شمار من خواهم آید انعام خواهم کرد و اگر بد و ن اجازت من این باغ  
 شدید بالفعل چند مدت بر این تمام حجت خود از شما درین باب اخذ نخواهم کرد و بعد از تقضا  
 مدت معهود بانواع عتاب بد الالباب و معاقب خواهم بپوشایم عقل شما میکند از حجت  
 عدم انجلا حاجت از آقا عرض حجت نماید و بایکی از باغبانها سازش نموده میوه آن باغ  
 را متصرف شود و عذاب نکال ابدی برای خود میسازد و خوشبختی حال غلامیکه برگاه  
 شود پیش آقایی کریم خود در قیامت عرض نماید و آقایی او سر قدر که برای او مصلحت داند با و بدین  
 غلام باین حجت محبوب آقا شود و آقا غصه بر او را از نعمتهای بدیه چنان مخطوط سازد  
 چشم او روشن شود و شاد و خورم کرد و ذلک فضل الله یؤتی به من یشاء و  
**فصل نهم در بیان سبب ال لام و اعراض است پوشیده نماند که این دار دنیا از پنج**  
**و عنا و محنت و بلا مشحون است زنده گانی این دار فانی بانواع ال لام روحا و جسمانی**  
**چشم مشوبت با لام و شرف بانقطاع و انهدام و این پنج و الم درین نشأت بر آ**  
**نیک بدو حقی و غیر حقی میباید و آماده است پس تو هم نشود که این امور زینانی عدل و**  
**بیرا که بعض این ال لام که از طرف خداوند عالم نسبت بنی آدم واقع میشود و حقیقت**

تفسیر  
 تفسیر  
 تفسیر

فصل نهم در بیان  
 سبب ال لام و اعراض



فیض

عدل و حکمت و خالق فضل و رفعت او می باشد و بعضی آنکه از مخلوقات بظهور می رسند  
 خداست و نه خداوندی از اشیای بلکه تبارک آن می نماید و در دنیا با آخرت هر چه از ظلمی که پیش  
 نمی آید لا بجزیره ظلم ظالم تفصیل این اجمال آنکه الم برود و نوع است حسن و نفع و قبیح از جنات  
 او تعالی صادر نیست و بلکه چنین الم واقع می شود و دیگر از زندگان عاصی پس تن الم که حسن باشد  
 صد و آن از تعالی عیبی ندارد بلکه مستحسن بلکه از زندگان نیز وقوع آن مستحسن می آید و در  
 مافوقه اند که جز این نیست که الم مستحسن می شود یکی از جهات ششگانه اول آنکه المی باشد  
 که نفع زائد بر آن تریب شود و الم دهنده عوض جزیل و نفع جمیل بر آن قرار دهد چنانکه تمام  
 نظر بر نفع بر الم راضی باشد و این امر استبعادی ندارد چه بسیار است که مردم توقع منافع  
 کثیره آلام بسیره را کوار می نمایند چنانکه اهل دنیا در طلب دنیاچه حمت می آید که بر نیکو از دنیا  
 علم چه قدر تعب و مشقت که در تحصیل علم متحمل آن می شود و چونکه میدانند که لذات جلیله بر آن مترتب خواهد  
 انجام رنج و راحت دانسته کوار می آید و دوم آنکه الم مشتمل باشد بر دفع ضرر زائد که اگر رنج  
 اقدام را در حق مریضی مثلا اختیار نکنیم آن با شد که در رنجی سخت تراز آن میل شود و شل  
 فصد که الم از اهل طاعت و معصیت جمع دیگر کوار می کنند یا دست کسی جرحی یا قرحی دارد که خوف  
 سرب آن نفس قطع آنرا اختیار می نمایند سوم آنکه الم بر وجهی قطع باشد یا بر عود آن کسی  
 قصد نکند دارد و نکند از راه دفع او را می کشند پس از آنکه او افتد که می کشند یا به چهارم آنکه المی باشد  
 که بجز عیادت حاصل آید مثل آنکه مرگاه زنده در شش غیبی می محرق گردد و یا در دریا واقع شود  
 پس غرق شود چه انتساب این الم بطرف خالق عالم یا اعتبار خلق یا محرقه و بحار مغرقه قبیح نباشد  
 بچشم آنکه المی باشد که جراحی عمل او باشد مثل آنکه خون ناخ کرده و او را بقصاص مقبول می کشند  
 ششم آنکه در تعب و الم انداختن بجهت مزد می باشد که بومی بدین مثل اجرت و مزد بار برداران

این کار گذاران در حقیقت این است که در این دنیا  
 نمانند و خوشنود می باشند و گاه این دوستی پس از آنکه در یکی از حضرت  
 بارینا نسبت بندها که از او می رسد لام الیکلی از وجود محسنه در آن یافته میشود و اگر بعضی از وجود  
 محسنه باقیه اختصاص بندها که در او مثل انکار بر وجه مدافعت باشد چنانچه تعالی از کسی خوف محبت  
 بخود ندارد که مدافعت آن فرماید و لکن میتوان شد که دفع ضرر دیگری خواسته باشد قال الله عز  
 وجل فی قصه موسی و الخضر فحسینا ان یرھقھما طغیاناً و کفراً و کیفا کان کا  
 موردالمستی آن باشد و از ایلام می کلانیم بندها که در غرض و بلا و مصیبت مبتلی میشوند  
 گاه است که ازین قبل می باشد یعنی نری عمل شان در پنهان میشود لکن گاه است که نری عمل  
 اینها و بعضی علان و بیان بود باشد و قتی که گناه سخت تر باشد پس عذاب الیم حکیم که برای ایشان  
 و مخالفان فاسقان مهیا و آماده شده از بابت نری اعمال شان است و محبت و گاه است که نری  
 سیتات واقع میشود و از وزر و وبال اخروی سببان می شود و گاه است که در حق او  
 لطفی باشد مقرب بطاعت یعنی نباشد و او را بر توبه و انابت و آن عیب بر مغفرت بخشش میشود  
 و گاه است که اجر و ثواب برای او علاوه باشد و گاه الم از قدر مستحق پادیده باشد حضرت ایام الغای  
 علیه السلام در دعای صحیفه اشاره باین جود فرموده حیث قال اللهم لك الحمد علی الاموال  
 التصریف فیہ من سلامۃ بدن و لك الحمد علی ما احدثت لی من علة فی جسدی  
 و این دعا طول دارد و حاصل مغفرت بعض فقراتش اینست که خدا و را حمد و شکر از برای  
 بر آنچه پیشتر مرا بآن متمتع داشته از سلامت بدنم و برای قوت حمد و شکر بر مرضی که جاد  
 فرموده در جسم من پس بنیاد غم ای پروردگار من که کدام یک ازین دو حال نیاید ترا  
 شکر است آنوقت صحت که گوارا کردی در انحال ای من و زیه ای با کبر و خود را و

تکریم حاجی  
 ملا محمد بن ابی طالب  
 مجاهد در حالت کبر  
 علیه السلام و حاصل است  
 بنجامت و حاصل است  
 در این

و خوشتر از آنکه در این حال بر اثر ضایعی خود توانا سستی باز بر او است  
 که توفیق داده بود که این را وقت مرض و بیماری که نا اخص و اندیدی مرا بار بار اینها را  
 و نعمت ای که اتعاف نمودی برای من ای تحیف یا کنا ای که پشت خود را شرم و باری  
 من از جهت آن روز و بر حاصی برای تب و یاس و سبب آن مرض ای تمی به یاد ده شدن تو را  
 بجهت دور ساختن کناه به شفت قدم و منت جسم خود و درین ضمن بهم آمد برای من ثواب  
 نامناسی و حسنا که نوشته اند برای من کاتبان اعمال با آنکه دل من در آن فکر کرده زبان  
 بگو یافنده اعضای من آن حسنا شقت کشیده از حضرت صادق علیه السلام  
 که توبه شیب کفاره کنا مان گذشته و آیند است در چند حدیث مقبر از حضرت سید علی  
 نبویه و آنکه نقول است که متعالی میفرماید که هر که شب بیماری کشد و با حدی از عیال کشد  
 شکایت کند بدین میگردد ای او کوشی بهتر از کوشش او و خوبی و تیر از خون او پس اگر حالت  
 و هم در آن گنا مان پاک میگردد اگر میرانم سبوی حجت خود می برم یا معنی در تحفیضا لما  
 نقل به علی نقوی در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مقبول است که  
 روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله سر حجاب آسمان بلند کردند و بیم فرمودند حجاب را بر سبب  
 و آنکه که دند فرمود که تعجب کردم از او و ملک که بر زمین فرود آمدند و بنده و من سلامی  
 در جانی باز شد طلب که فدا که عمل و در شب و در آن بوسیدند و او جانی نداشتند با  
 فستد و گفتند بر او کار را همان بنده ترا و جانی نداشتند طلب کردیم و در آن فستد  
 بسیار است و تعالی فرمود که بوسیدید بر او و در آن فستد و تعالی فعال جبر و  
 و در فستد که است ما و ام که دین من است و در آن فستد و تعالی فستد و تعالی  
 و احتمال دارد که از نفس من خون لم باشد و در آن فستد و تعالی فستد و تعالی

بجای این که  
 در این کتاب  
 از کتب معتبره  
 است

این نظر لفظ است بعد از آنکه تعلیل قولی تصحیف یافته است  
 است و برین تقدیر بای بها سبقتی خواهد بود بلکه محض صلی الله علیه و آله  
 حدیث معتبر دیگر از حضرت مسالت آب علی علیه السلام است که چون بر من  
 پیری غالب شد حق تعالی امر میفرماید که آنچه در جوانی وقت میکردی برای او بنویسند و چون  
 بکلی میگذرد که برای مومن بپای بنویسد آنچه در حالت صحت میکردی است از کارهای خیر و از  
 کافریا بنویسد آنچه در صحت از کارهای بد میکردی است شیخ محمد بن یعقوب کلینی با سند خود از  
 امام محمد باقر صلوات الله علیه نقل کرده است که پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل گذشت بر سریتی که  
 بر بعضی بن او دیوار افتاده و بعضی از آن که بیرون از دیوار است بساع و خوش و طیب و  
 مجروح ساخته گوشت آنرا برده اند و بعد از آن گذشت بر سریتی که او را بر تحت خوابانیده اند  
 و پارچه های حریر و دیبا پوشانیده اند و مجربا بر کرده اند و گذشته اند چون پیغمبری اسرائیل  
 را شایده نمود گفت خداوند از کوهی میدیسم که تو احکامی که من عادی میکنم بنده اول کاهنی  
 عبادت تو کسی را شریک نساخته و ترا همیشه بوجدت پرستش نموده با وجود این او را بنی  
 مذلت مرا در سیده و این بنده دومی کاهنی همان بنویساده و معذرت جسد پدیش  
 باین نیست و نیست مزین ساخته اند حق سبحانه و تعالی در جواب فرمود که ای بنده من بگو  
 که تو گفتی غیر از عدالت حکمت سبکبازی من دخل ندارد و لیکن بنده اول مرا که دیدی یک کاهنی  
 اند و صادر شده بود اند اما این قسم خوار میزنم تا کفاره آنگاه است و این بنده دومی را  
 که شایده نمودی در تمام عمر یک حسنه از تو بعمل آید و نه اند و این حالت میرانیدم تا خوش  
 حسنه او شود و دیگر پیش من حسنه نباشد و اما الانم ابتدائی بدون حسنه بقرابت  
 به قیاس آید مثل عدالت و احسان و امانت و اطمینان غیر خلفین و مجانبین و غیر

در بیان  
 حکایت  
 دوم  
 است

ذکر امام است

و خداوند از خود چیزی قبول عرضی است که زائد باشد بر اتم بدینجا که اگر کسی بخواهد  
 ابراهیم را بگوید برسد و عرض کند ای این مرتب شود و در میان آنکه از این است هیچ  
 عرضی نیست باشد بر این اتم با عرض اختیار نماید و بگوید که در آن اتم عرضی در حق اتم با عرض  
 مستحق و واجب است لازم نیاید مثل مرض طفل صغیر که باعث تذکره ابروین و تنبیه شان شود و آن  
 کرد و وجبات الهی با جد علیه السلام درین شرط تا بل فرموده نیست آنکه نیاید بود که عرضی را  
 محض امتحان باشد و نیز مطیع از خاص می گوید با عرض انتخاب تکلیفی است که شتمل بر ابراهیم باشد  
 مثل تکلیف حضرت باری تعالی بر ابراهیم خلیل را این فرزندش اسمعیل که شتمل بر ابراهیم است و عرض  
 مقصود از آن اگر شتمل امتحان بود تقریب بطاعت آخر و در نظر قاصر این تکلیف هم  
 از لطف نیست و لکن اصل تکلیف تقریب بطاعت آخر چنانکه افاده فرموده لازم نیست  
 میتوان گفت که تکلیف هر چند شتمل است از کلفت و کلفت شتمل است از سبب گویند  
 و شتمل اتم فی الجمله لازم است و عرض از تکلیف امتحان است و لازم ندارد و تقریب بطاعت  
 لکن محض این اتم است که شتمل بر تعظیم می باشد و در اتم سجود عنده و من تعظیم کا  
 است پس این قسم اتم تکلیفی نخواهد بود و درین اتم لطیف شرط است و اتم تکلیفی تا بل خواهد بود  
 نماید که اگر از طرف خداوند عالم بدین سبق جرم و قصور است بندگان را بگوید میرسد و با  
 جزایه و حسنات جلیل بران مرتب میشود و اگر بندگان بر تقاصیل شتمل از آن گناه شوند البته  
 بر سزا بقضای الهی میرسد و تفسیر امام از حضرت سالت زاهد صلی الله علیه و آله استقول  
 که عموماً هر مومن خائف ترسان می باشد از سوء خاتمه و یقین کل برضاست و منتهای ترسان  
 برانی او به غیره تا وقت اعتقاد به حضور ملک الموت و سببش است که ملک الموت را در خود  
 بر و من حالیکه در حق تعالی بایستی در شدت نمی بیند و بایستی سبب بجز از اموال و عیال

و عیال خود و دیگران و امور خود را منصرف می یابد از معاشرت آنها و ملاقات ایشان و در این  
 کار هیچ باقی مانده نیست رسول او و حضرت را طرف نهاد و در وقت آن وقت  
 از نو آمد و اگر نظر او که در خدمت است و آنرا در نیافتد پس ملک الموت باو میگوید که رسیدی است  
 جبر عاتق غم و خصه خواری و جواب میگوید سبب آنکه کی امور خود و حال شدن و در میان  
 کار و این پس ملک الموت میگوید که آیا ممکن شود عاتق از یک درم زبونی که کند و خوش آن  
 نزار نرا ضعف نیار ایابد و جواب میگوید نه پس ملک الموت میگوید پس بسو بالا پس می شنید  
 درجات بهشت قصر را که از خاطرش سبب دیدن آن آرزوهای دنیا محو می شود پس میگوید  
 ملک الموت نیست نزلهای تو و نعمتهای تو و اهل و عیال تو و سر کسی که از اهل و ذریه تو دنیا صاف  
 و بیکو کار هستند آنها با تو خواهند بود و در اینجا پس آیاراضی هستی یا نه و عرض خبریای که  
 در دنیا و دشتی در جواب میگوید بی قسم خدا باز میگوید ملک الموت پس نظر میکند و می شنید  
 خواب سالت آید حضرت امیرالمؤمنین و دیگران به خصوصین علیهم السلام را و اهل علیین پس میگوید  
 ابامی هنی بن زبکاز آنها آقایان تو و امیر تو و هم نشینان ایشان تو را اینجا هستند پس آن  
 حضری میشود با آنها عرض خبریای نیا که از آن جدا میشوی پس جواب میگوید بی قسم  
 پروردگار و بعد از آن حضرت فرمود است منی قول حق تعالی یزید الذین قالوا امرنا  
 الله ثم استقاموا تتنزل علیهم ملائکة ان یخافوا ولا یخسروا و حضرت  
 انهم فرمود ان یخافوا و منی قول حق تعالی است که تو ای مومن بهوت زدن بهشت است خواهی  
 کنی خواهی کنی و پسر خود را که از پیش برود و بهشت است از برای او و از انسا و فرزندان بعد  
 بماند و همه آنها کنند و در راه خدا و از حضرت سید الانبیاء و المرسلین منقول است که  
 داخل بهشت میشود کسی که او پیش روی نیست پس شخصی گفت یا رسول الله چگونه فرزند

در بیان  
 یافتن جنت  
 و راهها که از برای  
 وصل شدن است  
 بوالدین ایشان  
 میسر

نداشتند شدیافزایش شد باشد حال او چه خواهد بود حضرت فرمود که برادرش  
او است پس از آن حضرت مقام غیبی فرج زن او و نقول است فانی را  
القیه حتی بالسقط یظل عیناً علی باب الجنة فیقول الله عز وجل ادخل  
الجنة فیقول لا حتی یدخل ابوا فی قیل فیقول الله تعالی ملک من الملائکه تنفی  
بأبویه فیامر بهما الی الجنة فیقول هذا بفضل رحمتی لک یعنی آنحضرت فرمود که  
من بابات میکنم کثرت است خود بسیار است بار و زیادت حتی محل که قطعه ششگونی است  
در حالیکه آثار طلال بر روی او مینویسد پس خداوند عالم میفرماید که در بهشت داخل شو  
میکند که تا شکا سیکه در و ما درین پیش ازین داخل بهشت نشود داخل نمیشوم پس حق تعالی  
بکلی از طالع خود میفرماید که والدین او را بیا ریس حکم میکند آنها را که داخل بهشت شوند  
خداوند عالم میفرماید که این که بهشت است از برای تو که بفضل رحمت خود عطا فرموده ام پس این  
روایات واضح شد که المی که با طفال ابون ایشان میرسد باعث ارتفاع درجات ایشان و این  
و با اینهمه حق ابون خود ایشان لطیف است مقرب الی الطاهر چه گاه است که این صیبت ای المی  
باعث تذکره و انباه اولیای آنها و موجب به امانت الی الله میشود و ازین باب است مصاب  
و آلام نبیای که ام علیه السلام با عینه از شفاعت مدارج عالی حضرت می باشد و اینجا  
است که نواز شدن حضرت امام حسین علیه السلام در جبهه شهادت باعث درک مرتبه شفاعت ماست  
است غیبت این مدارج عالی که در دیده امام علیه السلام منقول است که جبریل علیه السلام نزد رسول  
جبریل آمده و عرض کرد که در شهادت و بار حسنیه علیها السلام حکمی فرموده و باید از معبر کنی  
آنحضرت پرسید که چگونه است عرض کرد که شما را میفرماید سلام بر من و عاود فرستاده  
امام حسین علیه السلام در این راه شهادت خود را بدین طریق باقی میگذارد و حاجت

در بیان شهادت  
حضرت امام حسین علیه السلام

بستن اگر خواهی آزاد و رفع مصیبت از عترت خود صرف نام و اگر خواهی با منی مصیبت از  
 من بخواهی تمام برای عاصیان است خود بگو و آن پس آنحضرت فرمود من بنحو ایهم که میخواهم  
 من بخواهد و دعای در او خیره شفاعت بسیارم از برای عاصیان است خود و آن ایهم که از من  
 مقدس حضرت صاحب العصر الزمان علیه السلام آمده و از دست المعوض من قبله ان الامم من نسله  
 و شیطان فی تربته الفومعه فی اذنبه و الاوصیاء من عترته بعد قائم و ضیقه یعنی حضرت امام حسین  
 علیه السلام از شهادتش بجز خیر عرض کرده شد یکی آنکه امامت در نسل آنحضرت قرار گرفت و شیطان  
 تربت مطهره او و بجات در جنت با و عترت او بعد زمان غیبت قرار یافت هرگاه این را دانستی  
 پس آنکه بعضی اهل خلاف بلکه بعضی قاصرین از اهل وفاق اشکال میکنند که خداوند عالم که حضرت  
 ابراهیم علی نبیا و آله علیه السلام را مامور بدین فرزند یکجانش اسمعیل فرمود مخالف عدل است  
 زیرا که چگونه چنین نامی نامور بد تواند شد گویا این معنی را در او نافرمانی از روی نقص و عدالت الهی  
 محبت میکردند و این شبهه در حقیقت ناخود است از کلام همین و با بیان او در روشنا از حضرت  
 امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هرگاه حضرت ابراهیم علیه السلام را حکم پروردگار جلیل حضرت اسمعیل را  
 بر پهلوی خود بایستد بگوید ایا او ذبیح بر من است که شست شیطان بصورت مرد پیری پیش آمد گفت  
 ابراهیم چه میخواهی ازین فرزند خود حضرت ابراهیم فرمود می خواهم که او را ذبح نمایم شیطان گفت  
 سبحان الله فرزند تو یک یک چشم من مصیبت داده اگر ده باشد او اینجای می کشی آنحضرت فرمود  
 آری بدستیک خدای من مرا بجز او مامور ساخت من بنحو ایهم که فرزند خود را و راه خدا را  
 کنم شیطان گفت بگو پروردگار تو از خون احق منع میکند و چنین نیست که در خواب شیطان  
 چنین امر قبیحی حکم نموده حضرت فرمود آری بر تو من کلام نداده ام پسینده ام و همان کلام را  
 باین نام خطبه داشته ام منی قسم بخدا که با تو عهد نموده ام که خود مرا یا با تو



[illegible][illegible]

کبر یعنی حضرت ابراهیم علیه السلام و هرگاه حق سبحانه و تعالی صدق نبی قوت صبر حضرت ابراهیم  
 باشد شاهد قنود و غایت خم فدا داد او را بگو غندی چنانکه حادث است در اهلای نیکان  
 که اجر و ثواب بی حساب ای ایشان در مقابل امتحان قرار میدهند و ایلا و بحکم حق تعالی  
 و صاحب الم بران نظر مال آن شد رضا راضی چنانکه نسبت حضرت ابراهیم رضاعلیه  
 السلام روایت کرده اند که چون حق تعالی حضرت ابراهیم را موعظت فرمود و فرمود  
 فوج فرزند او ساخت بقول خود و نادیدناه ان یا ابراهیم قد صدقت الرؤیا  
 انا کذلک بحری المحسنین ان هذا لک لکلاء المبین وقدیناه  
 بدین حج عظیم پس ابراهیم آرزو کرد که کاش موعظی شدم بکشتن و سفند و فرزند خود را بد  
 خود از برای خدا قربانی میکردم تا آنکه دل من بکشتن عزیزترین فرزندان من بدر می آمد و حق  
 میشد بسبب آن رفیع درجات اهل مصائب پس حقتعالی بسوی او وحی کرد که ای ابراهیم  
 محبوب من خلق بسوی تو ابراهیم گفت خداوند اخلق اینا فریده که محبوب باشد بسوی من از  
 محمد صلی الله علیه و آله و سلم حقتعالی با وحی کرد که آیا او محبوب است بسوی تو یا نفس تو ابراهیم  
 بلکه او را از جان خود دوست تر میدارم و فرزندان او را از فرزندان خود پس خدای وحی کرد و  
 که آبا کشته شدن فرزندان او بدوست شمران او دل ترا بیشتر بدر می آرد یا کشتن فرزند  
 خود را بدست خود در طاعت من ابراهیم گفت بلکه کشته شدن فرزندان او بدوست شمران  
 بیشتر دل مرا بدر می آرد و پس حقتعالی فرمود که ای ابراهیم که پس دعوی خود است که  
 از دست محمد اند حسین فرزندان او را نواست بکشتن بظلم و عدوان بنیانچه که سفند را بکشد  
 بسبب این آنها مستوجب غضب من خواهند شد پس ابراهیم بجنب آمد و دلش بدر کرد  
 و گریان شد پس حقتعالی ندا کرد که خدا کردم جزع ترا بر فرزندان خودت سمعیل که او را فرستاد

۲۱۷  
سر میکردی بر جزعی که بر فرزند غیر آخر الزمان حسین بگشته شدن او کردی و باین جهت است  
که در اندیم برای توفیع ترین درجات اهل مصائب ایست معنی قول حق تعالی و قد کیناه  
یدینج عاکله بیکرگاه این دوستی پس باینکه بندگان اگشتن بعد که بدون جهت استحقاق  
قبیح است باینکه عود چنانکه باعث ضایع او باشد قدرت از بدین ایام شان ایلام  
که غیر اضرار مقول از کلام و سر و ناقرانی خدایع خیر این ترس نباشد و خلاف آنکه باینکه  
ثواب روز حساب بیک نظر بخت و دنیا و مافیها مقابل نمیندند پس سر که کافست شوق  
که بر بندگان باینکه از پیش استحقاق بیکرگاه داند سر و از پیش بکشیدن و این مجاهدان سر و  
شان در راه خداست حسن و بجا و سر و سر و شهیدان حضرت امام حسین علیه السلام و یاران  
جان شان را آنحضرت چه قدر در راه خدا داد سعادت مندی و مژگانی داده و در وقت از ما  
کشاده پیشانی ثبات قدم و زریده جانباری نمودند فی الجبر المردی عن ابن الحسین علیهما  
السلام کان الحسین و بعض من معه من جنائنه تشرقوا الوانهم و تهدوا  
جوارحهم و تسکن نفوسهم فقال بعضهم لبعض انظروا لایبالی بالمولی یعنی حضرت  
امام زین العابدین علیه السلام فرمود که امام حسین علیه السلام و بعض مخصوصان آنحضرت در سر  
کردار در هنگام حرب و غارتگماشیان و شرف اعضایشان باینکه در دلهایشان مطمئن بودند پس با هم  
میگفتند که ببینید آنحضرت که پروائی از مرگ ندارد و سر یک از اصحاب آنحضرت بیک یکسخت  
می نمودند و مدارج علیه در نظر داشتند فقد روی عنه علیه السلام قال کنت مع ابی  
فوليلة التي قتل فی صیحتها فقال لاصحابه هذا اللیل قد غشیکم فاحذروا حنة  
فان القوم انما یریدونی لو قتلونی لم یلتصقوا بیکم و انتم فی حل و سقه فقالوا  
والله لا یكون هذا فقال انکم تقتلون غدا کلکم و لا یفلت منکم رجل قالوا الحمد

الحمد لله الذي شرفنا بالقتل معك ثم دعا لهم فقال ارفعوا في سكم وانظروا فجلوا  
ينظرون الى مواضعهم ومنازلهم من الجنة وهو يقول لهم هذا من ذلك  
يا فلان فكان الرجل يستقبل الريح والسيوف بصدرة <sup>الرجل</sup> ويصل  
الى منزله في الجنة يعني از آنحضرت تا قوربت که فرمود بود <sup>خود در آن شب صبح</sup>  
شب آنحضرت بدرجه هادوت فآز شد پس باصحاب <sup>و گفت این شب بارشمار احاطه کرده است</sup>  
پس انبوقت تا مثل سپرده حفاظت و نظرداشته حضرت انبید پس بدستیکه انبقوم نمیشد  
مکرقتل مرا و سرگاه میکشید بدیکران تو بهی خواستند و شب پس اصحاب آنحضرت بعضی سبید  
بجدا چنین امری از ما نخواهد شد که آنحضرت استهنا بکذا ایم فرمود که در صورت شما همه فرزند خود است  
پس متغی از شما باقی نخواهد ماند عرض کردند که شکر خدا را است که شرف میفرماید با بقتل حضرت  
چون آنحضرت صدق نیست صفای طوبی ایشان را دریافت که ایشان در راه حق از جان بابر  
میگویند و این ندارند خست که مدارج ایشان را بنظرشان جلوه دهد پس عاگرد برای ایشان  
فرمود که سرهای خود را بلند کنید و ببینید پس نظر کردند مدارج رفیع خود را از بهشت آنحضرت  
میفرمود که این منزل است در بهشت پس هر کس سینه پرشید و نیزه و شمشیر را بر سینه و روی خود  
میگرفت تا منزل خود در بهشت برسد و اگر تا بل نیکو بد موت و حیات کافه بریات و قضا خدا  
پس اگر نسبت جدا چنین تکلیفی ناروامی ندارند پس چرا حکم او ایملک الموت بقض و ارج استعجاب  
نمی نمایند بل استعجاب و فوق حکمت در حق هر کس هر چه صلحت میداند بعمل آر و کلا یسئل عما یفعل  
و هو یسألون یعنی کسی حاکم بر او نیست که از او پرسش نماید و دیگران تحت حکم او نیستند و پیش  
و مواضع شان با و تعلق دارد و لا یقاس بالناس بالناس و اما لام که از سایر مردم بوقوع نمی  
پس از چند صورت پروت نیست یکی آنکه با جازت خداوند عالم بوقوع می آید و مباح و حرام است

کشتن فیج حیوانات برای خوردن گوشت آن با وجوب است مثل بی در منی در ساسک حج با  
 موکده است مثل قربانی در سائر بلاد پس در همه این صورتها عوض و ذنبت پروردگار عالم  
 و آنچه بر این بیان نمیکونید که حیوانات بی گناه را کشتن قبیح است کلامی فاسد زیرا که قبیح در صورت  
 که عوض فیج است طبعی است بلکه چون کتب شاریع چنین آلام را واداشته الله عدل او  
 مستقنی است که عوضی این آثار ساخته باشد و سرگاه فیاض مطلق از خرائن حرم خود  
 عوض آن بالمرسیده برسانند بر طرف شود و نقص و آیات آمده که ذباح حیوانات مرکبات  
 اهل بیت خواهند بود و هم آنکه بلا الهیون بلکه با الهی واقع میشود و قبیح است عوض آن ذبح فاسد  
 بقدر ظلم و انصاف مظلوم از ظلم بر خداوند عالم لازم است و اندیوم القیامه یفضل بنهم  
 فایه الحکم العدل الذی لا یجور و لا یجور ظلم ظالم در هیچ البلاغه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام  
 منقول است لا وان اظلم ثلثة فظلم لا یغفر و ظلم لا ینزل و ظلم مغفول الحدیث  
 یعنی گاه باشد که ظلم بر سه قسم است اول آنکه لایق بخشش نیست و هم آنکه صاحبش از بازخواست  
 و گذشت نیشود سوم ظلمی است که امید بخشش دارد اما اول پس شرک است قال الله سبحانه  
 ان الله لا یغفر ان یتشرک به اما دوم پس ظلم عباد است بعضی از بعض که تا وقتیکه  
 راضی نشود ظالم از بازخواست آن متروک نمیشود و قصاص آخرت سخت است آن خدا لا عفو  
 لاشد و البقی اما سوم پس ظلم آدمی است بر نفس خود و یغفر معصیت خداوند عالم از راه تفضل  
 آرامی تواند بخشید و در بعضی آیات آمده که ذنب مغفول است که صاحبش از خفقتار دارد  
 بنواخذة قبل ما جنته پس حق تعالی اکرم تر است از آنکه بازگرداند او را اجذاب که قرار سازد  
 تدبیر با آنکه گناه بر دوشم تا یحیی الناس پس آنکه تعلق بخداوند عالم دارد و اگر شرک  
 است و آنچه در حکم است از انکار نبوت امامت و سائر ضرر ریایات دین و ذنب پس اگر نبوت

ما یجوز علیه  
 و یجوز علیه

من یحب

در بیان

تجرب و رجوع الی الایمان تذکر آن بخند و قسم اول علم و اخل است که یاقت بخشند از و صحت  
از تخلدین النار خواهد بود و لا یخفف عنهم العذاب و اگر غیرت مثل سایر خاص  
پس صاحب محبت اگر ایمانش صحیح است و توبه کرده البته گنا مش بخشیده خواهد شد لکن اگر  
است و اینکه قبول توبه بر او تمام و جب است از روی استحقاق و از راه عدل و صفت باخود  
القرام فرموده است از راه تفصل و رافت اکثر احادیث و بعضیه بر قول ثانی ولالت دارد  
حضرت امام زین العابدین علیه السلام و بعضیه کامله و در و شکر میفرماید که هیچ کس حدان  
تعفر له باستحقاقه و لا ان ترضی عنه باستیجاب به فمن غفرت له فبطولك  
و من رضیت عنه ففضلك لکن میتوان شد که مراد از عدم استیجاب آن باشد که نظر  
بقصور و تقصیر در طاعت و عدم ایان بدراج علیه توبه و انابت میگیرد استحقاق مغفرت  
ندارد چنانکه در صدر و عا فرموده است اللهم ان احداک یبلغ من شکرک غایتک  
حصل علیه من احسانک ما یلزمه شکر او لا یبلغ مبلغا من طاعتک  
وان اجتهد الاکان مقصدا و ن استحقاقک بفضلك فاشکر عبدا  
عاجزا عن شکرک و اعبد هم مقصر عن طاعتک لا یجک حدان تعفر له  
باستحقاقه و معلوم است که هیچ کس مرتبه طاعت لا تقه فعت شان پروردگار خود نتواند  
رسید سر حد کوشش بایر کند آری بحسب وسع و طاقت هر چه از عبادت و انابت بعمل  
می آرد اگر چه لا تق خدا نباشد لکن لا تق خود عبادت کننده میتواند بود و بفیاد یا من  
یقبل الیسیر و یعفو عن الکثیر خداوند عالم آنرا بپذیرد رافت می پذیرد و پس اگر  
معنی استحقاق آن باشد که حسب لیاقت شان رفیع پروردگار عالم جل شان و عطا  
خضوع و خشوع و اطاعت و انقیاد بعمل آرد و نفی آن از نامه بندگان بنزد او است و استیجاب

که بسیار و اوصایا همواره زبان با جراف اقرار بقصر و طاعت برتیر کشوده اند و اگر  
 مراد از استحقاق آن باشد که بنده کسان حسب امکان بر وفق عجز نقصان طاعتی و انابتی بعمل آورند  
 و بموجب عده الهی مقبول درگاه کبریا بشود پس نفی آن نمیتوان کرد و الا تکلیف کار کرد  
 و مقام از کمالش باقی نماند و قول الهیست صادق آید که خداستعالی اگر خوبه باشد مطیعان  
 در جهنم و عاصیان را در بهشت داخل سازد و چه طبعان برگاه مقصر باشند در محل مواخذه بنده  
 و عاصیان محل بخشش متوکل استحقاق معنی اول مستلزم نفی استحقاق  
 ثانی نیست تا الهیست اذ فقیر است و جا و مانند آن حتی بوده باشد با آنکه صد و تریج مرجوح  
 و تفضیل مفضل از حکیم علی الاطلاق تسبیح است و کیفا کان حق تعالی در قرآن مجید امر بگوید  
 و وعدة عفو فرموده است لقوله توبوا الى الله توبة نصوحا عسى ان یکفر  
 بعبثکم عسیا تکلموا از الهی علیهم السلام ما تورات که عسی کلام بر با موجب نفی است  
 بر وجهی اجابت دارد و اوست فاکنده بوعده عسی خود و سرگاه این ادب استی سبب آنکه توبه  
 عبارت است از اینکه انسان بمعصیت عصیان ایدم و پشیمان گردیده و بدرگاه ایزد  
 منان رجوع نماید و غم صادق و عهد و اوفای خدا را بخشد و نماید که باز بر ایمن حصیت  
 نیکو و دوزخ و اجابت و فرائض غفلت نمی ورزد و سرچهره از معاصی حاکمیتانی دارد و اگر  
 آن بعمل می آید پس اگر گناه اذ قبل مناسی الیه باشد و حق بنده کسان در آن شریک نباشد مثل شراب  
 خمر و زنا زنی که شوهر گذشته باشد ترک آن از روی بدست و پشیمانی مغرم جرم بر عدم فعل  
 آن در زمان آئیده کافی خواهد بود و همچنین اگر گناه اذ قسم ترک و اجتناب شد مثل نماز عید که قضا  
 ندارد و بدست و پشیمانی تنها در آن کافی است و لکن همه افراد و حسب چنین نیست بلکه گاه  
 که محتاج تبدلانی میباشد و آن بر سه نوع است اول آنکه بعضی تنها ملافی آن میشود مثل نمازهای

بعضی معنی

نندازد بایستی میسر و کوفه دوم با قضا کفار و غیره در کار میباشند چون تک صیام ماه رمضان  
 بلا عذر شرعی سوم آنکه تدارک گشت منحصر در کفار باشد چون جنت قسم و مخالفت عهد شرعی و غیره  
 که با غرم کفار به فعل یا مشروع یا مشروع میشود و نه آنکه بامر یا باعث سقوط کرده بیکر و بلکه  
 بطور جبر یا به یکدلی است از راههای مواخذه ربانی درین جهان و آخرت و امر آخری  
 بدست اوست اگر گناه حق آدمی باشد پس بدست آنها در آن کائنات جز با بلکه با توبه و انابت  
 می باید که حق ایضا جایش بماند با عوض چنانچه عقار از آن نماید و حکایت آنرا از و بخوابد  
 حق نالی باشد که مال کسی اعصب شده باشد یا حق از حقوق او را چیس کرده و صاحب معلوم  
 و موجود و قدرش شخص پیدا و برساند و اگر مرده باشد بوده او یا از آنها پیدا خواهد  
 و اگر صاحب مال ایشانند و قدر آنرا ندانند با او مصالحه کند و او را راضی سازد و اگر  
 قدر آنرا بداند و صاحب مال ایشانند از آن در نقطه بعد تعریف شناسانیدن  
 در مجامع و مشاهد و بر ابواب مساجد تا یکسال و در غیر نقطه بدون انتظار است که آنرا از  
 طرف او تصدق کند اگر راضی شد بفرما و الا عوض با و از تر و خود بدو اگر مال حرام با  
 مخلوط شده و صاحب آن قدر آن مرد و رانی شناسد خمس آنرا بسادات میرساند و اگر  
 مال لا وارث باشد بضرع امام علیه السلام یا نائب امام علیه السلام برساند و اگر حق  
 آدمی از قبیل حیایت بنفس یا جرئت بریدن باشد پس اگر خون ناحق کرده است بخور  
 سکه یا با تعلق دارد و مواخذه ربانی از جهت که او قاتل مومن یا حرام ساخته تهدید  
 بران فرموده است بقوله من قتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم خالداً فيها  
 پس هر کسکه جبارت بران کند عاصی فرمان او خواهد بود و مواخذه ورثه که دل ایشانرا  
 بدرد آورده و مواخذه خود مقتول که او را از جان گشته و او بجهت آن متعاضد باشد



۲۲۰  
مخبر و کم شسته اما اول پس تکیه آن بر اذن کفار و با توبه و انابت و تضرع و زاری ببدگاه  
حضرت باری میخوانند شد و انانی پس بیل آن عفو و رست یا تمکین شان از سستی  
قصا علیهم چنین در جراحات نسبت بخرج پس باید که خود را در پیش صاحب حق حاضر سازد  
تا اگر خواسته باشد قصاص بگیرد و اگر خواسته باشد خون بها بدیت و اگر خواهد عفو کند  
ثالث پس گزیری ندارد بجز اینکه صاحبش در آخرت از او درگذرد چه رجوع این امر بسوی او  
و حالش معلوم نیست قسم چند که در تخیل ختم می بخشد باشد یا مال کسی اعصب کرده و  
دار دنیا تلافی آن بعمل نیاورد و اگر بدو عفو صاحب حق مائی او از مواخذه نمی تواند شد  
پس در چنین صورتها خداوند عالم از جهت بازخواست مظلوم از ظالم نمیدانند انتقام بگیرد  
یا از حسد ظالم رجات مظلوم می فراید یا او را رضی شود و گاه است که سرگناه توبه نماید  
به نسبت صادمه بعمل آورد و بفعل طاعات خدا خود را راضی خوشنود سازد و او تعالی  
فضل و رافت خود صاحب حق از طرف خود بر عفو راضی میفرماید و بعضی آیات بطریق  
که حق تعالی درجات عالییه هست که برای عفو کنندگان مهیا و آماده فرموده در نظر صاحب  
جلوه گرمیازد و میفرماید که اگر از ظلمان بنده مومن در میگذری این درجات بر او خواهد بود  
پس او بکمال رضامندی از تقصیرش در میگذرد و اگر تعصبت از قبیل اضلال و کراهی کرد  
مردم باشد آنها را پدایت نماید و از راه صلوات بطریق شد و هدایت برگرداند  
و بدون این توبه او مقبول نیست و الداء جلاب است و جعل الخبیه مشواه در مواضع حسنه  
فرموده که در بعض احادیث وارد شده آنچه حاصل مضمون آن است که شخصی تادم  
به دیسعی برای تحصیل دنیا از وجه حلال نمود چون او را میسر نشد تا یک مدت دیگر از وجه  
بغل وجه و جهد خود تحصیل آن نمود چون باین تقریب هم مبراد خود در رسید شیطان مجسم

شده پیش آمد و گفت که تو ماین <sup>۲۲۱</sup> از مباح و حرام طلب دنیا کردی ترا دنیا و غیر آن حال  
 اگر کفایت من عمل نما البتہ مرا دل خود میسر آید و کام جازا بشود مقصود و شیرین <sup>بیشتر</sup>  
 چون آن شخص ندان امر متفسر نمود شیطان جواب گفت که بدعتی در دین این حدیث بود  
 و برخلاف طریقه پیغمبر و شیوع انور مردمان را دعوت باید فرمود آن مرد و رفیق دنیا طبق  
 آن عمل نمود و جمعی کثیر از مردمان را بضلالت انداخت روزی چند برین مکرشت که دنیا  
 بوی بر جمع نمود و از اموال اسباب دنیا را از آن پنداشی او بود پیش خود آماده  
 یافت بعد مدت مید چون از خواب غفلت بیدار شد مانع و فکری کرد که واسفاه چه کار  
 کردم که دینم را از دنیا فرو ختم و خود را مستحق عذاب الهی ساختم منی در پشیمانی بر گرفته  
 و حقیم رخ را فرو گرفته خود را یابست اظهار توبه و استغفار بزرگوار حق سبحانه و تعالی نمود  
 جناب حق سبحانه و تعالی به پیغمبری از پیغمبران خود میفرمود که بر پیش این بیدار می شود که  
 خود را انقدر بسید گاه داری که گوشت و پوست و استخوان از سم جدا شود تا که آنها را که در  
 ضلالت انداخته هدایت نمائی توبه تو سرگز قبول نیست تا عبرت و ایام اولی الابصار تمامه محمه اکثر  
 اوقات تو هم میشود که چون از گریه یاد آید اجلک هم لا یستأخرون ساعه و لا  
 لیستقل موتک تسیر وقت اجل مفهوم میشود پس اگر موت مقتول در وقت قتل قاتل مقدر بود  
 او را می گشت با نمی گشت زندگانی او منقطع میشد پس جمع اخذ قاتل از چهره او و اگر موت او مقدر  
 نبود پس مقدم موت او و اجل او عودت مفاد آید مر بوزه خواهد بود و جوش آنست که از  
 اکثر احادیث اید معصومین علیهم السلام و اقوال علمای دین لایح میشود که اجل بر دو قسم است  
 آنکه ناخیر و تقدیم در آن جایز نیست و دیگر آنکه تقدیم و تاخیر در آن مقصود است و تفسیر عایشی از  
 مصدق بن جعفر روایت کرده که او گفت که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر قول

ششمه قصه در تحقیق حال  
 سده آجال

اِنْ تَقْضِ الْاِجْلَ وَاجْلٌ مُّسَمًّى عِنْدَكَ فَمَوْءُوْدٌ اَوْ غَيْرُ مَسْمُومٍ مَوْءُوْدٌ مَعْلُوْمٌ هُوَ  
 تقدیر آنکه اگر در آن بتواند شد و اجل مسمی است که در شرف حق تقلیل خبر می دهد و حکم میکند آن  
 که درین اجل باشد تا شب قدر آید چه کسان خواهند بود و در روایت حمران است که همین اجل را  
 و قول است که اِذَا اجَاءَ اَجْلُهُمْ اَلَا یَهِیْءُ و آیات مستفاد میشود که اجل اول در کبریه  
 ثمر قضا و اجلا و اجل مسمی است که ملائکه و انبیا را بران اطلاع حاصل میشود و اجل مسمی است  
 که حق تعالی از خلق خود دستور گرفته و جنات و جنان را اجل اولی است درجه ذر و اعطای حسینه میفرماید که  
 از بعضی احادیث مستفاد میشود که در اجل مسمی اوضاع میشود و اجل محتوم و قضا است که قضا  
 بدانند از دو طایفه این احادیث خبری است که علی بن ابی اسیم تفسیر خود ذکر کرده که اجل مضمی  
 اجل محتوم است که خدا تعالی از احکام حتمی اجرا فرموده پس آن محل تغییر نخواهد بود و اجل مسمی است  
 که بدان آن اوضاع میشود پس تقدیم و تاخیر در آن میتواند شد و اجل محتوم چنین نیست و کیفایا  
 تعدد و اجل ازین و آیات واضح گردید و اختلافی که در خصوص اجل مسمی واقع است که اجل محتوم  
 که احتمال تقدیم و تاخیر ندارد همان اجل مسمی است یا قسم آن پس کلام و تفسیر بر می گردد  
 و الامر فیهما سهل پس محتوم خواه مسمی مسمی باشد و خواه منحل یا تغییر نیست و تفصیل منفی بدان  
 و مصالح آن در بحث توحید گذشت که حق تعالی از تبدیل و تغییر اسمی مثل تغییر اسمی خطا کاران  
 است افعال و اقوال و تقدیرات و منوط بحکمت و مربوط بمصلحتها میفرماید و ان است پس  
 و حکم و تقدیر غیر حتمی و نظر بتغییر مصالح میتواند شد چنانکه در نسخ احکام شرعی است و همچنین  
 ایجاد و اعدام و موت و حیات و حق تعالی بهتر میداند که چه قدر زندگانی برای فلان کس  
 حذواته اصلح است چه قدر بسبب اعمال خیر از صدقات و صدایه حرام باید که افزوده شود  
 و چه قدر بسبب اعمال بد مثل قطع رحم و مانند آن کاسته شود و خداوند عالم را دل و لوح است

رحمت کی لوح محو و اثبات کردن بحسب استحقاق و آنی که بعضی از محسوسات را  
 می نویسد و لکن آن شرط و شرط پس اگر شرط نقصان یافته شد آن محسوسات را محو  
 و عیش را کم میکند و اگر شرط زیاده از و بطور رسید آنرا محو فرموده زائد را می نویسد  
 بِحَوْلِ اللَّهِ مَا يَشَاءُ وَيُكَفِّرُ عَنْكَ أَمْ الْكِتَابِ وَصَلَتْ دِينَ لَوْحِ هَسْتِ تَضَرُّعًا  
 او تعالی در عالم و داخت اعمال خیر و اعمال بد در نفع و نقصان یکسان برکنان از نماند  
 و نبی نوع انسان ظاهر کرد پس باو جمیع آوردند و با اعمال خیر غلبه از اعمال بد بر حسب  
 کرده و از راه اطاعت آقایی خود بیرون نهاده و لوح دیگر لوح محفوظ است که آنچه در حق  
 شدنی است در آن نوشته میشود و مختلف نمیکند پس اهل محموم بر طبق لوح محفوظ است که هرگز  
 تغییر و تبدل در آن نیست خواه سبب آن محض تقدیر ربانی باشد و خواه بدخلالت انسان  
 در آن بوده باشد مثل آنکه یکی دیگر می بخشد و اجل معین قطع نظر از نسبت کو را که است که  
 مصادفان باشد و گاه است که مراد از آن می باشد و بر تقدیر اخیر و تعلقی مواخذه با او  
 واضح است زیرا که قاتل در صورت مقتول حیات و مجمل مات او کرده و تعجیل از اجل مسمی  
 بمقتول اجل محموم نمیتواند شد و از اجل غیر محموم پس بسبب تقیید منافع مقتول البته قاتل مواخذ  
 خواهد کرد و بر تقدیر اول در وجه مواخذة میتوان گفت که احتیاج وقوع موت در وقت  
 بفعل الیه و بفعل قاتل علی سبیل البدل ممکن بود و لکن الملی که از خداوند عالم بطور رسد و  
 را و تعالی است و خزان وجود و غایت او بی انتها و الملی که از بنده صادر شود و غرضش دینه او و سواد  
 عن الا و ارس الیامیکه از بدو و ان ذلک شارح بوقوع آید البته جای مواخذة او بود که موت بند بفعل او  
 کرده و درین دو صورت اجل محموم بعد از عبادت تقدیر ربانی است و از بدو نیز که اگر اجل است  
 او را در وقت تقدیر است و اجل محموم او در تقدیر لامحالته و کارکنشید با او در محموم او در تقدیر

که در آن روز از ابی خانی که در کاس جادو با نصاب حضرت امیر المومنین علیه السلام  
 و جنگ اهلین حاضر بود مرگیت که روزی آنحضرت در آن جنگ پیش صف لشکر تاده  
 بود و مغویه ملعون پیش وی لشکر خود در برابر آنحضرت ایستاده بود و او را گفت که ای امیر المومنین خبردار باش که من  
 بر شایب لیلی سلیمین یوار بود و حربه سوطه را در دست داشت و در پیشخواند و چالکیه و القار  
 را حاکم کرده بود پس شخصی از آنحضرت در توقفت گفت که ای امیر المومنین خبردار باش که من  
 که این ملعون با تو می کند و ای آنحضرت بر ملا آنحضرت فرمود انیکه گفتی بجاست و نه  
 بر دیانت و امانت و اعتماد نیست که یکس شقی ترین قاسطین و ملعون ترین خواجه است که بر امام  
 زمان خیر و چکر ده لکن انفعیده بدانکه اجل کجانبان بر کس است یعنی تا وعده مرگ رسد آدم ملک  
 نشود و هیچ نفسی نیست مگر انیکه بدانکه حفاظت او میکنند از نیکه و بچاه افتد یا دیوار بر او بنشیند  
 یا دیکری پدید آید و محو شود و وقتیکه اجل او میرسد فرشتگان او را و امیکند از دین سخنچین  
 اجل من خواهد رسید شقی ترین خواجه را که بخواهد شد و از خون سرین ریش را بختاب  
 خواهد کرد و وعده معهود و وعده لا ینفک پس آنچه ابوی مرحوم علی اسد و جبهه فرموده اظهار  
 که هلاکت فی حیات که سبب قتل و اشغال آن واقع میشود باید که از قبیل اجل غیری باشد  
 یا بمعنی که اگر قتل واقع میشود مقتول زنده مینماید و ازین جا است که قصاص را قاتل و مقتول  
 محل نظر است چه درستی که اجل محموم جللی است که در لوح محفوظ نوشته شده و کمی و زیاد  
 در آن را ندارد و خواه حیات بحسب استحقاق آن شخص زیاده باشد و خواه نه پس هر که در قتل  
 در علم الهی سبب قتل و غیر آن از امور خارجی واقع شدنی است اگر مصادف وقت استحقاق  
 او باشد قصاصی نمینماید از او و از راه ایلام غیر مستحق من العبد قیوان شد پس زنده ماندن  
 در صورت عدم وقوع قتل لازم نیست اگر استحقاق بیشتر از آن داشته پس لا محاله

لا محاله در صورت عدم قتل زنده می ماند لکن چون تا وقت رسید به هم رسید  
 بوقوع آمده قاتل از دو جهت مواخذ خواهد بود یکی ایلام غیر مستحق دیگری تعویذ منافع  
 حیات و مطابق آنچه گفتیم در کلام متعین صریح است تحقق طلوعی در تجرید میفرماید و مقتول  
 فی الامران اولاه و قاضی الحائلی ابن ابی جهم و در شرح او المسافرین میگوید و اختلاف  
 المقتول لم یقتل بل کان بعثین قطعاً او میوت قطعاً او یجتمعا الامرین الی آخر العبارة یعنی  
 کرده اند و خصوص مقتول که اگر کشته نمیشد در همین وقت میزد و زنیاز زنده می بود قطعاً یا سر  
 امحتمل بود اول قاتل اشاعره است دوم قوا و تحرکه و سوم قول جمعی از نصیرین و آن  
 است منحو و جناب الدماجد علی السد در حقه در عماد الاسلام فرموده و لو فرضنا محالاً عدم  
 قتل عمر و ایاه جاز عند العقل ان یجوز فی ذلک الوقت بسبب اخرا و لا میوت و العلم بالبعین  
 عند الله تعالی پس آنچه در مواضع فرموده متنبی است بر باد می نظر و آنچه در عماد آمده فرموده  
 امر است که دقیق نظر حکم آن میکنند نیمه در صورتی که حق تعالی صلیت بداند و اگر کشته شدن  
 با آنچه قصد آن دارد و اما اگر خداوند عالم حائل شود در میان اراده قاتل و مراد او پس موت  
 او بدو قتل واقع خواهد بود و همچنین سرگاه بداند که موت محثوم فلان کس بدو قتل قاتلی واقع  
 یا قاتل او شخص خاص خواهد بود و نه غیر او پس بسته به قاتل یا موقوفه یا بیست غیر قاتل خاص و  
 با آنچه در سید چهر موت مقدار او گویا حافظ حیات او خواهد بود و کما نطق القرآن الناطق  
 و شهید المنجر الصادق زینجی است که سرگاه فرعون شنید که در میان بنی اسرائیل شخصی خواهد رسید  
 که ملک او بر دست آن شخص زایل خواهد کرد وید حکم داد اصحاب و در آنکه شکم با نسی نان حامله بی بر  
 چاک کند و اطفال ایشانرا بپاک کند تا آنکه زیاده از نیست نه از طغیان حکم آن ظالم نابرابر  
 حضرت صادق کشته شدند و لکن بر حضرت موسی نازل شد بجهت آنکه حافظ حقیقی



و در و سلام گردانید و برای و کرمی و بسیار اشکاف و عصاره اش را که او را شربت و برکت  
 بعضی که از اینها می مرو و کار از زندگی بخشد و این همه مقدر ساخت که کاسی غالب باشد و کاسی  
 حتی بیدارک الناس فرقی ما بین الرب المربوب فلو لم یبتلهم لم یتمتعهم  
 لا یخذوهم الهة مع رب الله عز وجل و لولا ذلك لما عرف فضل صبرهم علی  
 البلاد و الحسب الا خیار استحقاق کل کلام این چهار مرتبه که در کاه اند و مردود  
 حضرت ابراهیم علی نبیا و آله و علیه سلام را خواست که در آتش که اتمام تمام فرموده بود و بنید  
 چه آتشی که مردم از دور از آن گریزان بودند و پرنده ای که هوا از آن میسوختند چنانچه آتشند که  
 از قرین آتش بنیدازند و تحقیق که آتشند که بوسید آن در آتش بنیدارند حضرت جبرئیل بر کاه  
 رب جلیل از غایت اسوی آن حضرت مضطرب که در غیاب یک خلیل غلیل یکسب  
 زمین بداند که ترابیکان پستی عبادت کند و دشمن او را بر او تسلط کرده حق تعالی را بود و از آن  
 تو ازین است که توبنده عاجزی و لایحاجت الفوت تدارکش بهر نحو که مصلحت است  
 بعمل می آید و از وقت خاطر جبرئیل مطهر شد و نزد حضرت ابراهیم آمده عرض کرد و یحییای اوی  
 از تحقیق میبوی پس به او پراکنده بودند که حاجت قال یلی اما الیه افاضه که در جاسا  
 که ترا ازین حاکم نجات دهد و موجود حبیبی و عالی است و این سید با است و شمع بود و سلام  
 بر او کرد و بد که بر آتش شسته از جبرئیل باطنیان چون سکیت و ازین حال شمع شد که شمع تعالی مصلحت  
 بنده کان خود بهتر میداند و محتاج عجلت نیست و تدارک سرخیزی روستا و دست روستا  
 که نخواهد دفع ضرر از روستا و مخدوم نماید و سر وقت که مصلحت میداند تدارک غلیم تا آن اصل  
 می آید و صابران اضی قضا و باع مرضی خدا میباشند لا جوری شیشه و غلیم فی قصیده  
 سنگین و آنکه خالق عباد را زق ایشان است چنانچه خود فرمود و هست و با این آیه و در



الاكل الذي فيهما ودر ظاهر روزی و قوت است حلال و حرام نسبت حرام بخداوند عالم  
 بنابر بدست لایق انداخته و اگر حرام را در روزی محسوب پس لازم می آید که آنکه تمام عمل را  
 حرام و خورده اند آنها را رزق خدا نباشند و از نجاست که شکلی در صورت عدل و صحت  
 رزق میکنند پس تحقیق حال در خصوص لازم است بدانکه اشاعره یک سید که روزی خیر است که  
 که خورده میشود و حرام پیش از این است و امیر و ایشان داخل روزی است این امر بنابر  
 مذنب فاسد اشاعره و در نسبت بر آنکه قبیح اقیع نمیدانند پس بحق تعالی نسبت میکنند  
 میخواهند و در اهل عدل و صحت خیر است که صحیح شد متفق شدن از آن کسی است که از آن  
 رسید پس حرام در نزد ایشان روزی نیست متفق تمام تحقیق حرام است که بنابر قول اول  
 بمعنی رزق بالفعل است اما مطلقا کلام و از نجاست که فاسد اندام متفق همین رزق  
 و لایا کل و رزق غیره پس وارد میشود در آنها قول و تعالی و فی السماء رزقکم و ما  
 توعدون و قول و تعالی و لو بسط الله الرزق لعباده لنگفوا فی الارض  
 و لکن یُنزل بفقدها إی شاء الله لعباده خیر کثیر و اگر مراد از آن نجاست  
 که امتناع انسان خاص بآن واقع شده یا واقع شدن است بر خدایا بنور از قوه بفعل ناپه  
 باشد صورتی دارد و آنکه رزق خاص است که امتناع شخص خاص بآن مقدس شده و آن قاف  
 بگویم و فی السماء رزقکم و لکن اطلاق رزق مخصوص آن نیست کما یلح علیه قوله تعالی  
 و لو بسط الله الرزق لکنها کان و روزی حرام در نزد ایشان رزق محسوب است با آنکه  
 اسناد حرام بسوی ارق نام قبیح است بنابر ثانی رزق بمعنی رزق بالفعل است  
 یعنی ما را شایسته این رزق به و حرام داخل روزی نخواهد شد لکن عده بحسب الشریع وارد  
 میشود و آن آنکه نمندی بغیر خدا از رزق خدا نباشد پس گاه است که رزق تعمیم

نکته: مثال سوا نسیه و حال از بعد نیست و الله ما بعد علیه الرحمة و رعایا الله  
 است که کلام طرفین در اینجا مقام خالی از خلط و ابهام نیست زیرا که رزق یعنی مرزوق ملک است  
 متصف نیست و این استدلال خالی از خالی رزق است و دلیل آن از حلال مقرر کرده و دیگرین غیر  
 بسبیل بر وجه غیر مشروع و در آن رزق روزی با وجه مستعده و متفق بآن کرده و امکان آن را  
 ملوک غیر بسبیل و واضح است که گفته شود که رزق اینجا نیز یکسان با مطلقا خلق هر رزق  
 مطلقا مخلوق خداست و اینها را رزق یعنی خالق رزق است و این خلق حسن است و حق تعالی  
 و رزق خلق از حلال مقرر و مستوم ساخته و مردم را اختیار از آن ترک کرده بسوی حرام  
 میل نکنند و نفس رزق صلاحیت آن ندارد که احادیث اجماع صفا آن را منع شود و لکن کتب  
 و تحصیل آن با نجاتی مختلف ممکن است این است که این فعل مذکور است پس متذکر  
 می تواند شد زیرا که گاه است که بر وجه حلال تحصیل آن میکنند پس تحسین یا تبیل حدیث  
 در تجرید میفرماید و السعی فی التحصیل قد یجب یعنی کاسی سعی در تحصیل رزق واجب میشود وقتی که  
 ضرورت خود و رعایا آن است و نفقه بآن داعی باشد مثل نفقه زن و ملوک و قد یجب کاسی  
 می باشد هر گاه عرض او به سعیر رعایا خود باشد و قید بواجب و کاسی می باشد مثل آنکه تصور  
 او از تحصیل جمع مال از حلال باشد لکن بکمره حرام آنرا نکرده و در وقت که شایسته  
 داخل کمروا باشد و گاه است که بر وجه غیر مشروع آنرا حاصل میکنند و کون حراما و لا یجوز  
 الا به شیء از اینجاست که نه بر وجه است و معاینه حج آیه فی کل رزق الا کل الله عز و جل  
 که تکلیف از حلال فائده من غیر حرام است و اختیار العبد و مؤمن نیست آنچه رزق است کرده است آنرا  
 شیخ محمد بن یعقوب کلینی از ابو حمزه ثمالی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که حضرت رسول خدا  
 علیه السلام و آل و حجج الوادع فرمودند که آگاه باشید که روح الامین در دل من انداخته است

[illegible]

فعل خود نیست پس به را چون از حق می بدو حال اگر اعتقاد شایع است که  
 عام فعل خود نیست کلام این بعضی مطابق واقع است لکن در نسبت که کلام او شنبی بر طایفه  
 باشد نه حقیقت و در عرف عام نسبت فعل که سبب آن ظاهر باشد بقا شش آنکه ظاهر است  
 بخداوند عالم میکنند که نه بمعزل عن التفت و در عرف شرع حلال را بخداوند عالم نسبت میکنند  
 نه حرام اللهم الا بالمجاز یا بحد زرق یعنی اعطانی رزقی یا بحد علی العیون بخداوند عالم  
 منسوب میخوانند شد الا باعتبار التجلیه و التکلیف یا بحد الاستعداد و التقدير و ما شامل ذلک است و فی سبب  
 و علی مثل ذلک یجوز ان یقال ان الله قد بعث مذکور کما کانت ملکاً و قوله و الله یبعث  
 ملکاً و کما یستلزمه اما سطر یعنی شرح پس عبارت است از مقرر یا صریح و قیامت که آن  
 میفرستند چیزی را و اچار است را اعتبار ساری است و مکان آن استند است بسوی  
 تعالی و گاه است که مستند میشود بسوی بندگان کما صرح المحقق شمس العجمی بعضی در شرح این  
 کلام گفته اند یعنی کسی نسبت داده میشود این را زانی و کرانی بخدا تعالی با نظری که کم شود  
 متاع همین بسیار شود پس و رغبت مردمان در آن متاع معین پس حاصل میشود و کرانی بسیار  
 میشود پس متاع معین کم میشود پس و رغبت مردمان آن متاع معین پس حاصل میشود و از آن  
 و گاهی نسبت داده میشود این را زانی و کرانی به بندگان چنانکه با دشمنی حکم میکند بحسب ظلم  
 بنفروشن بشا بقیمت کرانی یا نگاه دارند مردمان متاع را که از شرع احتکار و یو متاع  
 حکم برآمده بود و احتکار عام یا کر است آن کرده است بمقادیرت الجالب و توفی و مختلک  
 مملوک پس حاصل شود کرانی و از آنکه مذکور شد و آنچه از راه دلیل عقلی گفته شد حادث  
 بسیار است باین ثلاث اعم و اولی قول شاعر الهی و الله یبعث من یرید  
 است آنچه را بعضی میگویند آمدن آن الله و کل بالسر ملکاً قلن یعلمون فداة

بحث الاسعار

و در حق من کثرت و آنکه بدیده بامری محمول است بر آنکه اکثر بابان این  
ند است و منحصراً در قلب و کثرت نیست یا بر آنکه هرگاه با وصف عرض مردم بر اقتضای  
در هیچ و سر از خداوند ال و ما یقرب منبیر و ن غیر و ند پس ایا و الهی و تعیین اسرار  
نیت و اید علم با حقیقه فصل و هم در بیان طریقه است بدانکه احادیث کثیره دلالت میکند  
بر آنکه اختلاف طینت با شریعتی نمیشود چنانکه در کافی از حضرت امام زین العابدین  
علیه السلام منقول است آنحضرت فرمود که حق تعالی پیغمبر از از طینت علیین خلق کرده پس با  
و بدنهای ایشان از همان طینت است و پیغمبر کرده و دلهای سونین از همین طینت و بدنهای ایشان  
از طینت دیگر پیاده اگر و کافرا از از طینت دیگر که دلهای و بدنهای ایشان از از طینت است پس هر  
ساختن سر طینت را پس از پیغمبر چون از کافر مومن یا شیعه و انجیلی است که مومن  
گاه است که در طلب ناله میشود و کافرا گاه است که کار نکند و دلهای مومنان غنی میکند  
بسوی انجیری که مخلوق شده اند از آن دلهای کافران بسوی انجیری خلق گردیده اند از آن  
و کتاب علل الشرائع بسناد خود از ابی اسحاق ابراهیم لثمی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام  
حدیثی طولانی روایت کرده که مضمون آنست که ابو جعفر عرض کرد که می یابم شیعیان بسیار  
را که خراب میخورند و زبانشان میکند و متوجه کبار میزنند و بگویند است و چه سبب دارد فرمود که آنرا  
دیکر بنارین دل تو هست گفت آری عظیم تر ازین و آن نیست که می یابم دشمنان امرو  
بطاعات و محبت از مناسبات الهی آنهمه از چه است بیان فرمایم من نهاده دلائل و معین  
بدستیکه فکر طبع کشیده و بیداری شبها انصاف کرده و پس آنحضرت تبسم شد و فرمود  
بیان فانی از آنکه و هم نمیشود اگر از خزان علم الهی است از آنکه بگویند با اعتقاد اهل حق  
و اهل باطل را چگونه می یابم عرض کرد یا بن رسول الله می یابم دشمنان شیعیان را

[illegible]

[illegible]

کتاب خود را از نام صاحب فضل و کرامت من ترقال علیه السلام قرا هذه  
 الآية معاذ الله ان ياتك كلام من جانا منك عنا عذرا انما اذ الظالمون  
 هو الظاهر ايقظوا الله في الباطن هذا بعينه ان القرآن ظاهر  
 و باطنا و محكما و مستشاهدا و ناسخا و منسوخا و احديث طويل ذكرنا شرطه من  
 قبل اختصار و سرگاه این اوستی پس بدانکه اینچنین اخبار هر چند موسوم خبر و اضطرار و ارجله  
 و ثوابت و جلالهاست مباح و محوط انظار شبستان جبر و نایان اختیار میباشد و آری حاجت  
 که از خوض در غیب اخبار نهی ابرای علی علی سبیل وارد شده لکن چونکه دفع شبهات و کفایت  
 تعرض به اراستگاریات جواب آن لازم کردید مخفی نماند که در سبب طینت و ارباب بصفه  
 اهلست میشود و حتی برجهت چه غایه مافی البیاب است که طینت داخل حقیقت نوع انسان  
 و مرجع افعال نیک بدیشان است اینمضی میکند مستلزم نیست بیانش لکن قضیه مشهوره است  
 که ذاتیات مغل نمیشوند پس سبب آنکه بعضی در خیم طینت بدان یکی در خیم نیست بجان  
 داخل است آنهایی تواند گفت که چرا طینت را چنین کردی چه حقیقت شیطانیه  
 نیست مگر بر کوب طینت فاسد و آلوده و خل حاصل اگر این طینت فاسد و شیطان شیطان  
 و نیز بدین معنی بود چنانکه غیب آن گفت که ممکن چه امکان شد و جب چرا و جب چه بدین  
 است که چرا طینت فلان کس چنین بشد و چرا طینت فلان چنان کار خالی موجود است  
 تقریر مایهت یا وجود است جعل ذات و اثبات ذاتیات بر ذات و اعلی من الاولیا  
 فلا اعتراض و لکن علی سبب البیاب پس توهم جبر و اجبار نیست بر پروردگار عفا انجا که  
 ندارد و تخیل اندازد این قبیل است امل و لغو است چه دفع است باینکه ممکن است که طینت  
 پس البیاب است چه وجودی و اجباری است و این سبب نیست و افعال ترک نمیشود پس بکار





کسی بگوید که این کلمات از زبان شیطان یا طلب فرشته می آید برای کسی  
که اینها را بخشد و او را پس اگر بگوید استغفر الله الذي لا اله الا هو عالم  
بیب و الشهادة المبرزة الحكيم الغفور الرحيم والجلال  
لا اله الا هو والقرآن اليه كنا واد نوشته نمی شود و اگر بگفت است  
بیت و بیخ و بیخ را و بیل نماید و بیستقاری صاحب سنان صاحب  
سنان بگوید کتاب على الشقة المحرم و م پس خداوند عادل  
بیل طبع بلکه قصد و غم کناه مواخذ می کند چگونه احتمال جزو علم را با و راه تو را  
ریا اینکه این بیل اگر از طرف خداوند عالم هم برای آرایش نبی آدم و خیر طریقت او  
نقل شده باشد باعث لزوم بیعتی باشد بود چه حق تعالی قدرت و اختیار و عقل  
هم او کریمت و بیرونه که اگر بقصای آن عمل کند البته از خود پشیمانی نفس خود را با  
راند و دست فاذا اطاع الله بکسر شهواته استحق رفع درجات  
و طبعین و از همین جا است که باید در نفس می بینیم بجهاد اکبر و بهین سبب  
شیطان نمی فرستد انسان بر شکران ترسید از مذبح و طبیعت ملاکه خود را  
حال بد مخلوق اندر دیده بخلاف انسان که توانی شهوت و غضب و ثقیف و موجود  
است پس چرا با انهمه نفس و قواشی شهوانیه مجاهده پس می آورد و درجه او از ملاکه  
را می بیند و پس از آنکه حق او اصلاح خواهد بود و ظلم و قبیح و از دست او اعلی الشرائع بنیان  
نماند و شخصیتش تغییر پذیرد شهوات است پس شد که اعطای اجزا اعمال نیک و طاعات  
بل منافق به بل و فاق منافق است و ان الله لیس بظالم للعالمین  
باجل و از آنجا که بعد از این بعبادت و ایمان و ایت روایات که

خلاف آن باشد مثل تاویل و ایالت  
تجسیم لازم آنیکه بحر و انفات بمعنی است  
کلام که محل استخوان باعث ثوران سادین است  
است در بیان مرصوص عدل مرصوص اخلاص  
بر اراء دهند والله الموفق لعمل الخیر  
والتواب والهادی الی سبیل الصفا  
وبذلک تم هذا الباب بحول

الملك الوهاب

وسمى الله



CALL No.

۲۹۷۶۲

ACC. No.

۴۵۲۹

AUTHOR

۲۲

TITLE

حدائق سلطانیہ در عدل

۲۹۷۶۲

۴۵۲۹

۲۲

حدائق سلطانیہ در عدل - ۲۲

THE

Date	No.	Date	No.



**MAULANA AZAD LIBRARY**  
**ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY**

**RULES:—**

1. The book must be returned on the date stamped above
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

